آیت الله آقای میرزا محمّد باقر
«آشتیانی»

# ارث از نظر اسلام

انتشارات کتابخانهٔ مدرسهٔ
چهلستون مسجد جامع تهران

آیت الله آقای میرزا محمّد باقر
«آشتیانی»

# ارث از نظر اسلام

انتشارات کتابخانهٔ مدرسهٔ
چهلستونِ مسجد جامع تهران

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین وافضل الصلوة علی خیر خلقه محمد خاتم النبیین وعلی وصیه وخلیفته علی امیر المؤمنین وعلی ابنته الصدیقة الطاهرة فاطمة الزهراء سیدة نساء العالمین وعلی اولادهما المعصومین الائمة الطیبین الطاهرین.

# کتاب المیراث

این مبحث را جمعی بعنوان مواریث تدوین فرموده و برخی تحت عنوان فرائض نوشته اند

فرائض جمع فریضه از فرض بمعنای رسم و قطع و تقدیر و یا بمعنای عطیه است بلحاظ معنای اوّل انطباق حقیقی آن مختص بموارد خواهد بود که در شرع مقدس برای ورثه نصیب مفروض و مقطوع و سهم معینی باشد و اطلاقش بر عموم موارد از باب تغلیب خواهد بود و بلحاظ معنای دوّم قابل تطبیق بر تمام موارد میراث میباشد زیرا ارث انتقالی است قهری بحکم شارع لیس عطیه ایست الهی

مواریث جمع میراث از ورث بمعنی انتقال مال یا حقی است بموت یا بمعنای استحقاق انسانست بموت دیگری بجهت سبب یا نسب چیزی را و این تعبیر بدون عنایت و رعایت مناسبت انطباق بر تمام موارد ارث از انساب و اسباب دارد

پر واضح است که اصل توارث ثابت و مسلّم بین تمام ملل و نحل بوده و دلیل بر ثبوتش در شرع اسلام آیات متظافره و اخبار معتبره متواتره و اجماع مسلمین بلکه ضرورت از دین میباشد و از مهمات شرع و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم توصیه و تاکید بفرا گرفتن و آموختن احکام آن فرموده و در

# کیفیت توارث در عصر جاهلیت و صدر اسلام

بعضی از روایات از باب تنبیه بر اهمیتش تعبیر با اینکه احکام مواریث نصف علم است شده و محرومیت میراث نخستین حکمی است که برداشته میشود از امت (و پس از رحلت نبی اکرم ص صدق این مطلب ظاهر گشت)

وضمناً این مطلب پوشیده نماند که واضع احکام مقدسه اسلام نظر بمصالح چندی و جلوگیری از مفاسد بیشماری در صدر اسلام نسبت بپاره از قوانین جاریه آن زمان ساکت و تصریح بنفی یا اثبات نمیفرمود و بلکه گاهی نسبت ببعضی هم تقریر و امضاء میفرمود تا موقعیکه مقتضیات ایجاب میکرد حکم مکنون الهی که موافق کمال صلاح بود اعلام و افشاء شود واز جمله احکام ارث بوده که در عصر جاهلیت شدیداً مضمحل و مورد مسامحه ومخصوصاً بین اعراب بلکه مطلق عشائر و قبائل صحرانشین پامال و بزنان وکودکان میراث نمیدادند و عمده متروکات متوفی بین مردان قوی پنجه و جنگجویان وکسانیکه با انها عهد و پیمان در نصرت و جنگ داشتند تقسیم میگردید و این مطلب تاحدی بملاحظات مزبوره مورد تایید اسلام و بموجب آیه شریفه (ان الذین امنوا وهاجروا وجاهدوا باموالهم وانفسهم فی سبیل الله والذین اووا ونصروا اولئک بعضهم اولیاء بعض) و بنا بنظر کثیری از مفسرین آیه شریفه (والذین عقدت ایمانکم فاتوهم نصیبهم) بین مهاجرین و انصار تثبیت گردید - وبعداً متدرجاً این نحو وراثت بموجب آیات دیگر نسخ شد - واز جمله وقایعیکه موجب نسخ و تغییر در قانون وراثت گردید فوت اوس انصاری است که دارای همسر و دختران و پسر خورد سالی

بود و بنی اعمامش بعادت اسلاف که زنان و دختران و کودکان میراث نمیدادند متروکات او را متصرف شدند و همسرش بخدمت نبی اکرم که مدافع از حقوق مظلومین و مجموعهٔ عقل و تدبیر و رحمت و نجات بود مشرف و عرض حال نمود و آن وجود مقدس پس از احضار کسانش و مذاکرات و عذر ایشان باینکه اولاد اوس نه توانائی سواری دارند و نه قدرت بر دفع دشمن اعلام فرمود به نزول آیه مبارکه ( لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ ) و پس از آن آیه شریفه ( يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ ) و کریمه ( وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ ) بطور کلی توارث بمعاهده و قسم و نحو اینها را که قبل از اسلام و در صدر اسلام بود برداشت و توارث بین ارحام را از مرد و زن کوچک و بزرگ تایید و تثبیت فرمود.

و نظیر جریان اوس در فوت سعد بن الربیع منقولست که در غزوهٔ احد کشته شد و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از همسر او بعنوان تسلیت و دلجوئی دیدن فرمودند و او دو دختر شرا بحضر پیغمبر ص آورد و عرضه داشت عموی اینها تمام اموال سعد را برده و چون اینها مالی ندارند کسی رغبت در ازدواجشان نمیکند حضرت رسول ص فرمود بزودی خدا در این باب ازناچیز خدا و ند متعال در اینباب میرسد و آیه مبارکه ( يُوصِيكُمُ اللَّهُ ) نازل گردید

احکام ارث در ضمن یک مقدمه و دو مقصد و یک خاتمه بیان میشود - مقدمه متضمن چند فصل است -

## موجبات ارث از نسب و سبب و شرائط آن

فصل اوّل در بیان موجبات ارث و آن (بموجب تتبّع موارد بیان از آیات و روایات مربوطه و تفاسیر ماثوره) یا نسب است یا سبب

مراد از نسب رسیدن وارث است بمورث بولادتیکه بحکم شرع ثابت و پذیرفته باشد چه اینکه وارث و مورّث در قوس صعود و نزول بر یکدیگر منتهی شوند مثل اولاد و احفاد و اسباط و آباء و امّهات و اجداد و جدّات و یا اینکه هر دو بشخص ثالثی برسند مثل برادر و خواهر و عمو و عمّه و دائی و خاله و اولاد آنها۔

بناء براین میراثی بین اولاد زناء و پدر و مادر و اجداد و جدّات و حواشی آنها از اعمام و اخوال و اولاد آنها و همچنین بین ولد ملاعنه و پدر و حواشی پدر نخواهد بود زیرا انتساب نامشروع است

لکن برای اولاد شبهه و موارد دیگر بحکم فراش اثبات انتساب شود یا موارد دیگر باقرار یا بیّنه اثبات نسبت گردد میراث ثابت است و همچنین برای اولاد کفّار دیگر بموجب نکاح مقرّر در مذهبشان حاصل شده باشد زیرا مناکح آنها و توارثشان مورد امضاء شرع میباشد (بدو کلیّه لکلّ قوم نکاح) – و هم علیٰ مواریثهم چنانچه اولاد از یکطرف شبهه و از طرف دیگر زناء باشد از طرفیکه شبهه بوده نسب و توارث ثابت است باخبار معتبره و اتّفاق علماء اسلام توارث ولد الزّناء در قوس نزول که سلسلهٔ اولاد و احفاد باشد و همچنین بواسطهٔ اسباب مانعی ندارد

اتّصالاتیکه بواسطهٔ رضاع یا عقد اخوّت باشد از موجبات

## شرط توارث به نسب

توارث نیست گرچه منشأ انتزاع نظیر عناوین حاصله بسبب ولادت گردد.

انتساب مؤثر در باب میراث نباید زیاد دور و باوسائط طولانی باشد و برای اثبات مطلب میتوان بچند وجه استدلال نمود

۱ - اینکه برای میراث طبقات و مراتبی و برای طبقات اصنافی است برای بعضی از اصناف فرض معینی در شرع مقرر گردیده و بعضی دیگر از انها بصرف قرابت میراث میبرند و بعضی گاهی بفرض میراث میبرند گاهی بقرابت و بعضی هم بفرض ارث میبرند هم بقرابت (تفصیل این اقسام مشروحاً بیان خواهد شد) و برای هر یك از اینها احکام و مقرراتی است و چنانچه رشته نسب بقدری دور و طولانی باشد که عنوان و وجه انتساب معلوم و مشخص نباشد عمل باحکام واجراء مقررات ارث ممکن نخواهد بود و دستورات شرع باید طوری باشد که قابل اجراء و عمل باشد.

۲ - اینکه چنانچه رشته انتساب خیلی طولانی و سلسله نسب وارث باوسائط زیاد منتهی بمورث یا هر دو بشخص ثالث بشود عرفاً مصداقیت برای اولوا الارحام پیدا نمیکند (مثل سادات)

۳ - اینکه چنانچه مطلق نسب مؤثر در وراثت باشد چون افراد انسان همه با یکدیگر منسوب و از یك ریشه هستند در بعضی از موارد که میت وارث نزدیك از قبیل عمودین و حواشی انها از اقربای معلوم النسب نداشته باشد و نحواجمال اشخاصی در یکردیف از بستگان دور داشته باشد (زیرا بعد انتساب موجب کثرت منسوبین در عرض یکدیگر خواهد

شد) چه لبنا اموال و متروکات متوفی باید بین کسان بسیار زیادی تقسیم شود و این بسه وجه باطل است اوّل - اینکه بر خلاف سیرهٔ مسلمین است دوّم - اینکه غرض از توارث استفادهٔ احیا است از اموال اموات ولازمهٔ اینگونه توارث اسقاط واضمحلال مالیت است بجهة کثرت تقسیمات سوّم - اینکه اگر مطلق نسبت مؤثر در توارث باشد هیچگاه نوبت بمراتب ولاء نخواهد رسید زیرا برای هر کسی منسوبینی ولو بوسائط بعید خواهد بود پس تشریع وراثت بولاء لغو و بیهوده خواهد بود -

مراد از سبب اتصال و نزدیکی و پیوستگی حاصل بامور لیست که شارع مقدس اسلام جعل و یا امضاء فرموده از قبیل زوجیت یا اقسام ولاء که عبارتست از ولاء عتق و ولاء ضامن جریره و ولاء امامت که شرح هر یك از آنها در محل خود مذکور است -
ضمان

انحصار موجبات وراثت در نسب و سبب چنانچه قبلاً اشاره شد ثابت است باجماع مسلمین بلکه ضرورت از دین و استقراء در مظان ادله و روایات مرسله حاصره معمول بها (ان الارث یستحق بامرین نسب و سبب فالسبب الزوجیة والولاء الحدیث)

از مرحوم محقق طوسی قدس سره بعضی اقسام دیگر برای ولاء منقول است یکی ولاء کسیکه کافر را هدایت و یا ارشاد او بدین اسلام مشرف شده باشد و دیگر ولاء عبدیست که از سهم (رقاب) زکوة خریداری و آزاد شده باشد که در صورت فوت و عدم وجود وارث ما ترکش برای مستحقین زکوة خواهد بود

برای قسم اوّل از این دو قسم بچند روایت استدلال شده است که قصور دلالت و ضعف سند دارد ولکن بر طبق قسم ثانی دو خبر معتبر یکی صحیح و دیگری موثق منقول که ظاهر بلکه صریح در مدعی میباشد و جمعی از متأخرین نسبت بر علماء امامیہ داده اند و از بعضی اجماع منقولست ۔

برای نسب در باب میراث سہ درجہ است بترتیب در طول یکدیگر چنانچہ یکنفر از درجۂ سابقہ موجود باشد از افراد درجۂ لاحقہ کسی ارث نمیبرد و از این درجات در اصطلاح فقہاء تعبیر بمراتب ارث میشود و برای ھر مرتبہ دو صنف است ۔

مرتبۂ اوّل خصوص پدر و مادر در یکصنف و اولاد و احفاد ھرچہ پائین روند در صنف دیگر ۔ مرتبۂ دوّم ۔ اجداد و جدّات ھرچہ بالا بروند در یکصنف برادر و خواھر و اولاد انہا ھرچہ پائین بروند در صنف دیگر ۔ مرتبۂ سوّم ۔ عمو و عمّہ ھرچہ بالا بروند و دور شوند ما دام کہ صدق رحم نماید (مثل عمو و عمّہ پدر و مادر و جدّ و جدّہ) و اولاد انہا در یکصنف دائی و خالہ و اولاد انہا بشرح عمّ و عمّہ در صنف دیگر ۔ ولکن چون وراث مرتبۂ سوّم بصرف قرابت و رحمیت است و فرضی برای ھیچیک از انہا در قرآن تعیین نگردیده لذا اینمرتبہ را یکصنف شمرده اند گرچہ در بعضی از احکام دو صنف میباشند چنانکہ در محل خود بیان خواھد شد ۔

چنانچہ در صنف واحد طبقاتی جمع شوند مثل اولاد و اولاد اولاد تا زمانیکہ یکنفر از طبقۂ سابقہ این صنف موجود باشد با فراد طبقۂ لاحقہ

# مراتب میراث بر نسب و قیام اولاد مقام ابوین

آن ارث نمیرسد پس در صنف اولاد چنانچه یکنفر از اولاد صلبی متوفی زمان فوتش موجود باشد گرچه دختر باشد احفاد یعنی اولاد اولاد او و باز سلسلهٔ ذکور و نوهٔ پسری باشد ارث نخواهد رسید - وهمچنین در صنف اخوه و اخوات چنانچه یکنفر از برادر یا خواهرهای شخص متوفی زمان فوت او زنده باشد برادر زاده یا خواهرزاده ارث نمیبرد گرچه آن برادر یا خواهر از پدر یا مادر بتنهائی با میت متصل باشد و آن برادر زاده یا خواهرزاده از برادر یا خواهر ابوینی میت باشد - وهمچنین در سلسلهٔ اجداد مادامیکه جد یا جدهٔ بلافاصله موجود باشد که نزدیکتر بمیت است جد اعلی میراث نمیبرد بعکس اولاد اخوه که در آنها اعلی مانع ادنی میباشد و در اجداد ادنی مانع اعلی است زیرا مدار توارث اقربیت بمیت است که مستفاد از آیهٔ اولوا الارحام است و بر همین قیاس - مرتبهٔ ثالثه که اعمام و عمات و اخوال و خالات باشند که تا مادامیکه یکنفر از آنها موجود و بلا مانع باشد نوبت باولاد آنها نمیرسد ( مگر در ابن عم ابوینی که مقدم است در وراثت بر عم ابی بواسطهٔ نص خاص واتفاق اصحاب -

— خلاف الصدوق رجوع شود بصفحهٔ ۱۱۲

اولاد در تمام مراتب ارث قائم مقام پدر یا مادر خود میشوند در صورت نبودن یا ممنوع بودن ایشان و همردیفشان - بنابراین در مرتبهٔ اولی در صنف اولاد چنانچه اولاد صلب ( بلاواسطه ) قبلاً فوت شده باشند احفاد که اولاد اولاد است در عرض پدر و مادر میت ( بنابر مشهور ) میراث میبرند بمقدار نصیب کسیکه بواسطهٔ او بمیت متصل میشوند زیرا اولاد صنف جداگانه

میراث مستقلی دارند ابوین خواه حتی با انها ندارند - و همچنین - در مرتبۂ ثانیہ چنانچہ برادر و خواہر قبلاً فوت شدہ باشند اولاد انہا در عوض اجداد میراث میبرند ولکن در - مرتبۂ ثالثہ میراث کہ فرضی برائے ان تعیین نکردہ و بصرف قرابت و ایۂ اولو الارحام میراث میبرند مادامیکہ یکنفر از طبقۂ نزدیکتر باشد ارث باولاد کہ طبقہ پائینتر ہند نمیرسد گرچہ از صنف دیگر باشد مثلاً اگر کسیے فوت کند و برائے او یک خالہ و یک عموزادہ باشد میراث منحصراً برائے خالہ میباشد عموزادہ قائم مقام عمو نمیشود زیرا برائے عمو فرضی تعیین نشدہ تا اولادش قائم مقام او و سہمش را ببرد بلکہ از راہ قرابت و رحمیت و اولویت و اقربیت میراث بر است و مادام کہ خالہ کہ ہم ردیف و ہمطبقہ عمو و اقرب بمیت است از عموزادہ موجود میباشد بعموزادہ چیزے نمیرسد۔

تبصرہ مخفی نماناد کہ اینمطلب ناقض حکم کلی (الأولاد یقومون مقام اٰبائهم) نیست غایۃ الامر چون اعمام و اخوال میراثشان بملاک ولحد است و در حکم یکصنفند و راثت اولاد انہا متوقف بر انقراض ہمہ میباشد

چنانچہ در مرتبۂ ثالثہ افراد طبقۂ اولی (عمو و عمہ دائی و خالۂ میت) قبلاً فوت کردہ باشند و از افراد این سلسلہ عمو و عمہ یا دائی و خالہ پدر یا مادر متوفی موجود باشند با پسر یا دختر عمو و عمہ یا دائی و خالہ خودش اصحاب عمو زادہ و عمہ زادہ و دائی زادہ و خالہ زادہ میت را بر اعمام و اخوال پدر یا مادرش مقدم میدانند با اینکہ ہر دو دستہ در قرب و نزدیکی بمیت یکی در قوس صعود و دیگر در قوس نزول متساوی النسبۃ میباشند - وجہ تقدیم - اینستکہ

اولاد چنانچہ گفتہ شد در موقع انقراض طبقۂ اولاے ھر صنف قائم مقام پدر یا مادر خواھد بود پس با بودن اولاد مثل اینستکہ آن طبقہ باقی است ولذا اولاد اولاد در عرض پدر و مادر میت (درصورت نبودن اولاد صلب) وھمچنین برادر زادہ و خواھر زادہ در عرض جد و جدۂ میت (درصورت نبودن برادر و خواھر) میراث میبرند بنابراین اولاد بلکہ احفاد و اسباط اعمام و اخوال متوفی در وراثت بر اعمام و اخوال ابوین متوفی مقدم خواھند بود -

صاحب جواھر رضوان اللہ تعالے علیہ تقریب یکرہے برائے وجہ تقدیم اولاد اعمام و اخوال میت بر اعمام و اخوال ابوین میت ذکر فرمودہ کہ بازگشت آن باولویت و ملاک اقربیت است وحاصل کلام آنمرحوم مبرور اینستکہ عمو زادہ و عمہ زادہ با عمو و عمہ از جہت مجراے نسبت متحدند زیرا ھر دو درجد ادنے باشخص متصل و بہ یکدیگر میرسند نہایت امر چون عمو و عمہ در طبقۂ اولاے این مرتبہ میباشند بر عمو زادہ و عمہ زادہ مقدم خواھند بود ولکن عمہ و عموے پدر در جد اعلے کہ جد پدر باشد اتصال پیدا میکند وھمچنین دردائی و خالۂ ابوین بادائی زادہ و خالہ زادہ و خالۂ ابوین با دائی زادہ و خالہ زادۂ میت علیھذا در قوس نزول ھر مقدار عمو زادہ و عمہ زادہ و دائی زادہ و خالہ زادہ پائین بروند و دور بشوند مادام کہ صدق رحم کند بر اعمام و اخوال پدر و مادر و اعمام و اخوال اجداد مقدم میباشند زیرا در صلب رحم نزدیکترہے بیکدیگر متصل و بہم میرسند و ملاک دروراثت در نظر شرع خصوصًا در مرتبۂ ثالثہ صرفًا اولویت و اقربیت اولوالارحام است .

## وجہ تقسیم ہر طبقہ بدو صنف

تبصرہ تقسیم ہر مرتبہ بدو صنف نہ فقط بلحاظ خارج و عرف است کہ در مرتبہ اولیٰ صنف ابوین در قوس صعود میت است و اولاد در قوس نزول و در مرتبہ ثانیہ اجداد از اصول میت است و اخوہ و اولاد انہا از حواشی و در مرتبہ ثالثہ اعمام و عمات و اولاد انہا از ناحیہ پدر منتسب بمیت ہستند اخوال و خالات و اولاد انہا از ناحیہ مادر بلکہ عمدہ بلحاظ اینستکہ شارع مقدس برای ہر یک از انہا احکام خاصہ مقرر فرمودہ و سہامے تعیین نمودہ است ولذا مرتبہ ثالثہ را بقول مطلق دو صنف نمیدانند زیرا صنف منتسبین از ناحیہ پدر دو صنف منتسبین از ناحیہ مادر ہر دو بواسطہ رحمیت و صرف قرابت ارث میبرند و در کثیرے از احکام مشترکند بلے در بعضے از احکام انہا را نیز دو صنف قرار دادہ اند مثل مسئلہ حاجبیت ابوینے نسبت بابے کہ مشروط بدو شرط است یکے تساوے درجہ و دیگر اتحاد جہۃ قرابت مثلاً اخوہ ابوینے حاجب اخوہ ابے و اعمام ابوینے حاجب اعمام ابے و اخوال ابوینے حاجب اخوال ابے میباشند اما در اعمام ابوینے نسبت بر اخوال ابے قائل بہ حاجبیت نیستند و ہر یک میراث خود را میبرد و برای اثبات اینمطلب استدلال باطلاق روایاتیکہ در میراث عمہ و خالہ و کیفیت تقسیم ترکہ بین انہا رسیدہ است فرمودہ اند کہ امام دستور فرمودہ است مال اثلاثاً بین انہا تقسیم شود دو ثلث متعلق بعمہ و یک ثلث برای خالہ میباشد و تفصیل نفرمودہ بین ابوینے و ابے و یا امے -

(فصل دوم - در چگونگی توارث)

کیفیت توارث در شرع اسلام مختلف است. بعضی از وراث برای انها سهم معینی در قرآن مجید ذکر گردیده است از قبیل نصف ½ و ثلث ⅓ و ربع ¼ و سدس ⅙ و ثمن ⅛ که تفصیلش خواهد آمد و بعضی از انها سهم معینی ندارند و بصرف قرابت یا موجبات دیگر میراث میبرند (مثل اسباب اقسام ولاء بشرحیکه در محل خود مذکور است) و انها که سهم معین دارند نیز مختلف میباشند بعضی از انها همیشه وراثتشان یکسانست کم و زیاد نمیشود و بعضی دیگر اختلاف دارند گاهی سهم معین را میبرند و گاهی اضافه بر سهم میبرند و گاهی بواسطه تراکم سهام و وراث سهمشان از سهمشان کم میشود و قسم دیگری در وراث وجود دارد که گاهی سهم معین را میبرد و گاهی صرفاً بقرابت و رحمیت میراث میبرد و سهام را در اصطلاح فقه فرض مینامند و از اضافات تعبیر برد میشود بنابراین اقسام ذیل را میتوان برای وراث ذکر کرد۔

۱۔ وارثیکه فرض معین و سهم مسلمی دارد مثل زوجه بنابر اصح و مشهور که رداً چیزی نمیبرد و در صورت وجود اولاد برای شوهر ثمن ⅛ نصیب او است و در صورت عدم وجود اولاد ربع ¼ سهم او میباشد و چنانچه در این فرض از طبقات ارث نسباً و سبباً کسی نباشد بقیه ترکه متعلق بامام است و در زمان غیبت باید بحاکم شرع برسد تا بمصارف لازمه برساند۔

۲ – وارثی که فرض معین دارد لکن ممکن است گاهی اضافه بر سهمش رداً مقداری ببرد مثل زوج که در صورت وجود اولاد برای زوجه ربع میبرد و در صورت عدم وجود اولاد نصف و چنانچه در این فرض از طبقات وراث

کسی نباشد بقیهٔ مال را زوج رداً میبرد و نوبت بولاء امامت نمیرسد ومثل مادر که در صورت وجود اولاد سدس ⅙ فرض او است و در صورت عدم وجود اولاد و اخوه حاجبه ثلث ⅓ وچنانچه در این فرض پدر نباشد بقیهٔ مال رداً متعلق بمادر است .

۳ - وارثیکه گاهی بفرض میراث میبرد وگاهی بصرف قرابت و رحمیت مثل پدر که در صورت وجود اولاد سدس ⅙ میبرد بالفرض و در غیر اینصورت چنانچه مادر نباشد تمام مال را میبرد بالقرابه و با وجود مادر دو ثلث را بشرحیکه بعداً بیان خواهد شد .

۴ وارثیکه گاهی بالفرض والرد میبرد وگاهی بالقرابه مثل دختر یا دختران ومثل خواهر یا خواهران که در صورت انفراد نصف و در صورت تعدد دو ثلث ⅔ را بالفرض میبرند و بقیهٔ ما ترک را رداً در صورتیکه ذکور همردیف آنها (پسر یا برادر) نباشد وچنانچه پسر یا برادر برای متوفی باشد ترکه لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ بین آنها تقسیم و همگی بالقرابه میراث خواهند برد

۵ - وارثیکه بصرف قرابت و رحمیت میراث میبرد مثل اولاد ذکور واحد باشد یا متعدد اناث باشد یا نباشد ومثل برادر (غیر از کلاله ام) واولاد آنها واجداد هر مقدار بالا بروند مادام که صدق رحم نماید ومثل اعمام واخوال واولاد آنها هر چه پائین بروند مادام که صدق رحم کند .

۶ - وارثیکه بموجب یکی از اقسام ولاء پس از سهم احد الزوجین تمام مال را میبرد بشرح و تفصیلی که در محل خود مذکور است .

# سہامیکہ در قرآن مجید مذکور است

(سہامیکہ در قرآن مجید مذکور است واز انہا تعبیر بفرائض میشود) شش سہم است۔

نصف است و ربع است و ثمن است و سدس است و ثلث است و ثلثان۔ اَمّا نصف ½ پس نصیب سہ طائفہ است

١ - یکدختر بمقتضائے ایہ شریفہ وَاِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ۔

٢ - شوہر در صورتیکہ اولاد و احفاد برائے زوجہ نباشد بموجب ایہ کریمہ وَلَكُمْ نِصْفُ مَا تَرَكَ اَزْوَاجُكُمْ اِنْ لَّمْ يَكُنْ لَّهُنَّ وَلَدٌ۔

٣ - یک خواہر ابوینے یا ابے بمفاد ایہ وافی ہدایت وَلَهٗ اُخْتٌ فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَكَ۔

وَامّا ربع ¼ پس نصیب دو طائفہ است

١ - شوہر در صورتیکہ ہمسر متوفاتش اولاد یا احفاد گرچہ از غیر این شوہر داشتہ باشد بر حسب ایہ مبارکہ فَاِنْ كَانَ لَهُنَّ وَلَدٌ فَلَكُمُ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَكْنَ۔

٢ - زوجہ در صورتیکہ شوہر متوفائے او اولاد یا احفاد ولو از غیر این زن نداشتہ باشد بمقتضائے ایہ کریمہ وَلَهُنَّ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَكْتُمْ اِنْ لَّمْ يَكُنْ لَّكُمْ وَلَدٌ۔

وَامّا ثمن ⅛ پس نصیب یکطائفہ است وان زوجہ است در صورتیکہ شوہر دارائے فرزند باشد ولو از غیر این زن و چنانچہ زنہائے متعدد بے باشند بطور مساوی بین انہا تقسیم میشود بموجب ایہ شریفہ فَاِنْ كَانَ

لکم ولدٌ فلهنّ الثّمن

واما سدس ⅙ پس نصیب چہار طائفہ است

۱ - پدر با وجود اولاد یا احفاد

۲ - مادر ہمان شرط (بموجب آیۂ مبارکہ) وَلِأَبَوَيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ إِنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ

۳ - مادر در صورت عدم اولاد و وجود اخوۂ حاجبہ کہ تفصیلش بعدا ذکر خواہد شد (بمقتضائے آیۂ کریمہ) فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِأُمِّهِ السُّدُسُ.

۴ - یکفر از کلالۂ مادری بمقتضائے آیۂ مبارکہ وَلَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتٌ فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ.

واما ثلث ⅓ پس نصیب دو طائفہ است -

۱ - مادر در صورت عدم اولاد و احفاد و اخوۂ حاجبہ (بمفاد آیۂ شریفہ) فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَوَرِثَهُ أَبَوَاهُ فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ.

۲ - دو نفر یا بالا از کلالۂ امّی (برادر باشند یا خواہر یا مختلف) بموجب آیۂ ذیل ہذا آیہ فَإِنْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ فَهُمْ شُرَكَاءُ فِي الثُّلُثِ.

واما دو ثلث ⅔ پس نصیب دو طائفہ است

۱ - دو دختر یا بالا در صورتیکہ میت اولاد صلبی پسر نداشتہ باشد (بمقتضائے آیۂ مبارکہ) وَإِنْ كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَ -

۲ - دو خواہر یا بیشتر ابوینی (یا پدری چنانچہ ابوینی ولو یکفر در

بین نباشد)[۷] بموجب آیۂ مبارکہ فَاِنْ كَانَتَا اثْنَتَيْنِ فَلَهُمَا الثُّلُثَانِ مِمَّا تَرَكَ شرح آیات و تفصیل سهام در مقصد اوّل مذکور است ۔

۷ در صورتیکه برای میّت برادری نباشد ع

(فصل سوّم - در عول و تعصیب)

دو قاعده نزد فقهاءِ عامّه در باب میراث جاری و مورد قبول و عمل جمهور شان میباشد که نزد علماء امامیّه مردود و غیر مقبول است یکی عول و دیگری تعصیب مراد از عول در اصطلاح فقه اینستکه بواسطۂ تراکم سهام و اجتماع وُرّاثِ فرض بر و زیاد شدن فروض و سهام معیّنه بر اصل ترکه از سهام هر یک از سهم برها به نسبت سهمشان مقداری کم شود تا تعدیل حاصل گردد و ترکه وافی بهم ورثه شود مثل اینکه کسی فوت کند و برای او زن یا شوهر و ابوین و دو دختر باشد زیرا سهم دو دختر ثلثان است $\frac{۲}{۳}$ و سهم ابوین با وجود اولاد سُدسان است که ثلث باشد و این دو فرض استیعاب مینماید ترکه را و باید ربع زوج اگر میّت زن باشد یا ثمن زوجه اگر میّت مرد باشد چیزی باقی نمیماند بنا بر نقل از دوّم که در نظیر مسئله گفته است وَاللهِ مَا اَدْرِي اَيُّكُمْ قَدَّمَ اللهُ وَاَيُّكُمْ اَخَّرَ اللهُ فَمَا اَجِدُ شَيْئًا اَوْسَعَ مِنْ اَنْ اُقَسِّمَ عَلَيْكُمْ هٰذَا الْمَالَ بِالْحِصَصِ وَ اُدْخِلَ عَلٰى كُلِّ ذِي حَقٍّ حَقَّ مَا دَخَلَ عَلَيْهِ در فرض مذکور چنانچه با ابوین و بنتین شوهر باشد عدد دوازده که مخرج ثلثان سهم الارث بنتین ($\frac{۸}{۱۲}$) و سُدسان سهم ابوین ($\frac{۴}{۱۲}$) و ربع سهم زوج ($\frac{۳}{۱۲}$) میباشد بعدد پانزده ارتقاء می‌یابد که حاصل جمع کسور ثلاثه یعنی ۳ و ۴ و ۸ میباشد و بدختران $\frac{۸}{۱۵}$ و بابوین $\frac{۴}{۱۵}$ و بزوج $\frac{۳}{۱۵}$ داده میشود و چنانچه متوفّی مرد و با ابوین

صور

وبنتین زوجہ باشد عدد بیست و چهار کہ مخرج ثلثان سهم الأرث بنتین $\frac{۱۶}{۲۴}$
و سُدسان سهم ابوین $\frac{۸}{۲۴}$ و ثمن سهم زوجہ ( $\frac{۳}{۲۴}$ ) میباشد ارتقاء بعدد
بیست و هفت کہ حاصل جمع اعداد ۱۶ و ۸ و ۳ میباشد میٖابد و بدختران
( $\frac{۱۶}{۲۷}$ ) و بأبوین ( $\frac{۸}{۲۷}$ ) و بزوجہ ( $\frac{۳}{۲۷}$ ) پرداخت میشود و بهمین قیاس
در سائر مسائل عول کہ مُفصّلًا در مقصد اوّل کتاب در جلد اول مذکور است .
ولکن بنا بر نقل از ائمۂ طاهرین سلام الله علیهم اجمعین و بعضی دیگر
از ثقات تابعین چون وُرّاث بملاحظۂ کیفیت توارث چنانچہ قبلًا مشروحًا
بیان شد مختلف هستند بعضی فرض معیّن بر هر تقدیر و سهم مُسلّم در هر صورت
دارند و بعضی اصلًا فرض و سهم مُعیّنی ندارند و بعضی دیگر گاهی بفرض میراث
میبرند و گاهی بقرابت و بعضی دیگر هم بفرض میراث میبرند و هم بقرابت فرض
عول در مرتبۂ ثالثۂ میراث کہ سهامی وجود ندارد تصویر ندارد و واقع نخواهد
شد و در مرتبۂ اولی و ثانیہ هم زمانی اتّفاق میافتد کہ احد الزّوجین با بعضی از
وُرّاث مثل دختران و خواهران و غیرهم مجتمع گردند و حُکم شرع در این موارد
اینست اشخاصیکہ فرض مُعیّن بر هر تقدیر دارند نقصی نسبت بسهم انها وارد
نشود مثل مادر کہ در صُورت وجود اولاد ۱۷ سُدس $\frac{۱}{۶}$ و در صُورت عدم وجود
اولاد و اخوۂ حاجب ثلث $\frac{۱}{۳}$ میبرد و مثل شوهر کہ در صُورت وجود اولاد برای
زوجہ رُبع $\frac{۱}{۴}$ میبرد و در صُورت عدم ان نصف $\frac{۱}{۲}$ و مثل زوجہ کہ در صُورت
وجود اولاد برای زوج ثمن $\frac{۱}{۸}$ میبرد و در صُورت عدم ان ربع $\frac{۱}{۴}$ و مثل
کلالۂ اُمّ ( خواهران و برادران مادری ) کہ در صُورت انفراد سدس $\frac{۱}{۶}$ میبرند

۱۷ . یا عدم وجود اولاد و وجود اخوۂ حاجب .

و در صورت تعدد ۱/۳ ثلث

و همچنین نسبت بسهم پدر در خصوص مورد دیگر اولاد وجود داشته
باشد بواسطهٔ نصّ خاصّ و اجماع که از سدس کمتر نمیشود و در صورت عدم وجود
اولاد فرض معیّنی ندارد تا تصویر نقص و عول در او بشود بلکه مطابق نصوص
معتبره و فتوای اصحاب در مرتبهٔ اولی نقص وارد شود بر دختران و در مرتبهٔ ثانیه
نقص وارد شود بر خواهران ابوینی یا ابی یعنی در این موارد دختران و خواهران
بالقرابة میراث میبرند چنانچه اگر در مرتبهٔ اولی پسر یا دختر باشد یا در مرتبهٔ
ثانیه برادر یا خواهر باشد پس از سهم الارث ابوین و زوج یا زوجه هرچه باقی
بماند للذکر مثل حظّ الانثیین بین اولاد یا اخوة تقسیم میشود و برای دختران
یا خواهران فرض معیّنی نخواهد بود بنا بر این در مسئلهٔ سابقه پس از ربع
سهم زوج ۳/۱۲ و سدسان سهم ابوین ۴/۱۲ باقیمانده که ۵/۱۲ باشد بین دو
دختر بالسویّة تقسیم میشود

و چنانکه دو خواهر با زوج باشند که نیز از مسائل عول (و بنا بر
نقل منشأ ابداع عول و حکم دوّم میباشد) در مرتبهٔ ثانیهٔ میراث میباشد
زیرا سهم الارث دو خواهر ابوینی یا ابی ایضاً دو ثلث است که ۸/۱۲ باشد و
سهم الارث شوهر در صورت نبودن اولاد (کما هو فرض المقام) نصف است
که ۶/۱۲ باشد و این دو فرض تدافع و تزاحم دارند و در نتیجه جمع الفرضین
بر ترکه دو سهم اضافه میشود و مطابق قاعدهٔ عول باید مخرج را عدد چهارده
قرار داد تا تکافوء سهام بشود ولکن بنا بر مختار امامیّه نصف که فرض زوج است

# استدلال قائلین بعول

باید اداء شود و باقیمانده بین دو خواهر تقسیم گردد.

## ( استدلال قائلین بعول در فرائض )

عامه برای اثبات مدعای خود بوجوهی استدلال نموده اند.

۱ - قیاس بباب وصیت بمالی برای جماعتی بمقداریکه ترکه وافی بآن نباشد زیرا در آن مسئله مسلم است که از هر کس نسبت به سهمش کسر میشود و فرقی بین المقامین نیست چونکه در هر دو استحقاقی برای اشخاص در مال شخص متوفی حاصل گردیده و مال وافی بمقدار استحقاق آنها نمیباشد

۲ - قیاس بباب دیان در صورت عدم وفاء مال بدیون که چون مال وافی بمقدار حقوق و طلب اشخاص نیست در صورت موت مدیون و یا حجر حاکم باید به نسبت طلب هر کس مبلغی باو پرداخت شود و قهراً از حق هر کس مقداری کم خواهد شد

۳ - چون سهام اضافه بر ترکه است باید نقص وارد شود یا بر تمام فروض یا بر بعض ثانی مستلزم ترجیح بلا مرجح است پس متعین میشود اول

۴ - حکم و عمل عمر در موت زنی که برای او شوهر و دو خواهر بود و دیگر در موت مرد دیگر برای او زوجه و ابوین و دو دختر بود و موافقت صحابه پیغمبر صلی الله علیه واله.

۵ - حکم امیرالمؤمنین علیه افضل صلوات المصلین در نظیر قضیه دوم منقول از دو می.

## ( اعتراضات منکرین عول )

منکرین عول هیچیک از ادلهٔ مذکوره را تمام نمیدانند امّا اشکال بر وجه اوّل و دوّم از استدلال اینستکه نظیر مقام بباب وصیّت و دین قیاس است و قیاس در حکم شرع تا ملاکش از ناحیهٔ شارع بطور صریح مذکور نباشد و یا بطور مسلّم استنباط نشده باشد باطل و بی ارزش خواهد بود خصوصاً اگر در مقام فارق موجود است و قائلین بحجّیّت قیاس هم این قسم از قیاس را تجویز نمیکنند و وجه فرق امّا در باب وصیّت بدو وجه است۔

اوّل۔ اینکه تزاحم بین حقوق و سهام مستحقّین در وصیّت بواسطهٔ جهالت موصی بمقدار مال یا فراموشی میباشد و الّا عاقل ملتزم که قصدش احسانست اقدام بچنین عملیکه سبب موجب اختلاف و تشاجر شود نخواهد نمود و لازم اینمطلب اینست در موردیکه وصیّت شده باشد مثلاً برای زید بمبلغ یکصد تومان و برای عمرو بمبلغ دویست تومان و برای بکر بمبلغ چهارصد تومان استنباط شود مقصود موصی این بوده که احسان بعمرو نسبت بزید مضاعف باشد و همچنین بکر نسبت بعمرو و چون ترکه یا ثلث وافی نیست از باب ملجور بر نسبت موصی به باید مال موجود بین موصی لهم توزیع شود و در باب میراث هیچ استنباطی نشده است که مقصود شارع مقدّس اینستکه فلان وارث همیشه سهمش نصف وارث دیگر و دیگری هم دو برابر باشد بلکه ممکن است سهم شخصی از وراث در صورت انفراد یا اجتماع با شخص خاص مبلغی باشد و در غیر اینصورت کمتر یا بیشتر از املاک و وراث در نظر شارع ثبوتاً اولویّت است که میفرماید وَاُولُوا الْاَرْحَامِ بَعْضُهُمْ اَوْلٰی بِبَعْضٍ فِی

کِتابِ اللهِ و مِلاکِ اولویّتِ اقربیّت است و تشخیصِ اقربیّت مشکل بلکه در بعضی از موارد غیر ممکن است که میفرماید اٰبٰاؤُکُمْ وَاَبْنٰاؤُکُمْ لٰا تَدْرُونَ اَیُّهُمْ اَقْرَبُ لَکُمْ نَفْعاً فَرِیضَةً مِنَ اللهِ و چون جهل و غفلت در مورد شارع تصوّر ندارد استنباط نظیر حکم مورد وصیّت در مورد ارث بلا وجه و بدون مناسبت است.

دوّم - اینکه در باب ارث شارع مبلغ تعیین نفرموده بلکه سهام وُرّاث را بکسرهای معیّن از قبیل نصف و رُبع و ثلث و سُدس و ثمن و ثلثان مقرّر فرموده و چنانچه در باب وصیّت هم تحت عنوان کسور از ماترک تعیین شده باشد پس اگر تضادّ بین آنها نباشد مثل اینکه وصیّت نماید بر سُدس مالش برای زید و ثمن مالش برای عمرو هر دو نافذ است و اگر تضادّ بین آنها باشد پس اگر در تمام مفاد باشد مثل اینکه وصیّت نماید بر ثلث برای زید ثم بر ثلث برای عمرو دوّم ناسخ اوّل است و اگر در بعض مفاد باشد یکدیگر مزاحمت داشته باشد مثل اینکه وصیّت نماید بر ثلث برای زید و بر نصف ثلث برای عمرو پس بمقدار مزاحمت رفع ید از وصیّت اوّل میشود و برای هر یک سُدس مال خواهد بود زیرا ظاهر تعبیر به ثلث در وصایا همانا مقدار ثلثی است که نفوذش محتاج بامضاء ورثه نیست نه مطلق ثلث مگر اینکه قرینه بر خلاف باشد که نفوذ وصیّت دوّم منوط بامضاء ورثه خواهد بود و چنانچه وصیّت

---

از حضرت امام محمّد باقر ع قال کان امیر المؤمنین ع یقول انّ الّذی احصی رمل عالج لیعلم انّ السّهام لا تعول علی ستّة لو یبصرون وجهها از حضرت صادق ع قال کان ابن عبّاس یقول انّ الّذی یحصی رمل عالج لیعلم انّ السّهام لا تعول من ستّة (یعنی تجاوز از شش نمیکند) و مراد از ستّه مخارج ششگانه ایست که در قرآن مذکور است ٧

٧ (نصف و ربع و ثلث و سدس و ثمن و ثلثان) ع

بر ثلث نماید و مصارف را بترتیب تعیین کند در صورت عدم وفاء ثلث اگر واجبی در بین آنها باشد مقدم است بر غیر واجب و در صورت عدم وجود واجب باید توزیع شود بر همه بنسبت یا تقدیم شود مقدم در ذکر بر تفصیلی که در محلش مذکور است و سرّ مطلب که فارق بین المقامین است اینست که در باب وصیت قضایا شخصیه است و تضاد بین آنها در اصل انشاء است بخلاف باب میراث که در اصل قضایای کلیه شرعیه تضاد فرض ندارد و توهم تنافی و تضاد در مورد نیست که احد الزوجین یا بعضی از فرض بر ها مثل اختین و بنتین و ابوین اجتماع پیدا کنند و رفع تمانع محتاج به بیان اهلبیت ع است که ادری بما فی البیت میباشند و در ضمن استدلال منکرین عول مشروحاً از امیر المؤمنین ع و ابن عباس نقل خواهد شد

و اما در باب دین یا این جهت که حق دیان تعلق گرفته است بذمه مدیون و در عالم ذمه که اعتباری است از عقلاء مزاحمت و تضاد متصور نیست و لکن بموت مدیون و یا حجر ش دیون متعلقه بذمه انطباق قهری عرفی پیدا میکند بر اموال خارجیه و در اینجا تزاحم بین آنها حاصل میشود و قهراً جمع و تقسیم آن بنظر عرف خواهد شد و هر یک از طلبکاران نسبت بمقدار ما لیتی که در ذمه مدیون دارد استحقاق از مال موجود خارجی پیدا میکند مگر در آنجائی که عین مالش موجود باشد و در باب توارث هر یک از ورثه بجعل شارع احداث سلطنت و مالکیت برای او میشود نسبت بسهم معین و مقدار معلوم از ترکه و معلوم نیست استحقاق هر یک از آنها تا چه اندازه است تا در صورت مزاحمت حکم

بورود نقص بر جمیع نشود یا بر بعض زیرا ممکن است استحقاق بعضی نسبت بسهم مطلقا و بر هر تقدیر باشد و استحقاق دیگری مقید بعدم وجود معارض ومزاحم پس موضوعا باب میراث و حق دیان متفاوت و متغایرند.

واما اشکال بر وجه سوم از استدلال اینست که عول تخصیص نسبت بکلیه سهام خواهد بود و ایراد نقص نسبت ببعضی از سهام تخصیص در بعض است و مقتضای قاعده و اصل عدم تخصیص تقلیل در تخصیص است بلی تخصیص غیر معین باطل است ولکن بعض معین مانعی ندارد و در ضمن بیان استدلال منکرین عول دلیل بر تعیین مذکور است

واما وجه چهارم که فتوی و حکومت عمر باشد با اینکه در هر دو روایت مشار الیهما در استدلال اعتراف نموده است بعلت ندانستن حکم الهی بهر دو اسانتر از این چیزی را نمیدانم که مال را بحصص تقسیم و از سهم هر صاحب حق و فرضی مقداری کسر کنم حجت نخواهد بود زیرا آنچه در احکام شرع دلیل است کتاب و سنت است یعنی کلام خداوند و فرمایش پیغمبر اکرم ص که ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی و چنانچه نصی از کتاب و سنت نباشد حکم عقل قاطع هم دلیلیت دارد برای آنکسیکه از راه مقدمات عقلیه یقین بحکم خداوند پیدا کرده باشد و همچنین اجماع و اتفاق فقهاء از باب اینکه انهم موجب قطع بحکم و وصول نص بانها خواهد بود والا اگر هر استحسان واستنباطی حجت باشد باید فقهاء و ادوار متاخر متابعت و تبعیت از اراء گذشتگان بنمایند و این علاوه بر بداهت بطلانش چه بسا غیر ممکن

العمل است برایِ اینکہ اسلاف ہم فتاوایِ مختلف بلکہ متضادہ دارند علاوہ ابن عباسؓ و قبل او از عارفین باحکام در مورد عول اظہار مخالفت با عمر نمودہ اند و ہمچنین امیرالمؤمنین علیہ السلام

وَامّا وجہ پنجم کہ حکم امیرالمؤمنینؑ باشد پس اوّلاً روایات منقولہ بطعن و تعریض شبیہ است تا فتویٰ و حکم و ثانیاً از بعضی روایات منقولہ از ائمۂ طاہرینؑ و غیرہم مستفادہ میشود کہ علی بن ابیطالب علیہ السلام ابتداءً تصریح بمخالفت فرمود ولکن چون عمر نظرش موافق عول و نقص بر تمام ذوی السّہام بود در زمان او اظہار مخالفتی نفرمود علیہذا اگر در موردی تجویز فرمودہ باشد تقیّہ خواہد بود ثالثاً روایت مورد استناد بجہاتی مخدوش و ضعیف میباشد و رابعاً روایت مزبور معارض است بروایتی کہ صریح در عدم جواز عول در فرائض است و در ضمن استدلال منکرین عول ذکر خواہد شد انشاء اللہ تعالیٰ

منکرین عول (فقہاء امامیہ) استدلال نمودہ اند بچند روایت۔

۱۔ منقول از ابن عباس کہ مورد اعتماد اصحاب و سائرین میباشد و صریحاً انکار عول میکند و ملاک در تقدم سہام را این قرار دادہ کہ در موقع رفعش فریضۂ دیگری بجای او تعیین شدہ باشد مثل زوج کہ در صورت عدم اولاد برای زوجہ نصف و در صورت وجودش ربع میبرد و ہمچنین زوجہ کہ در صورت عدم اولاد ربع و در صورت وجودش ثمن میبرد و مادر کہ در صورت عدم اولاد و اخوہ حاجبہ ثلث و در صورت وجود یکی از آنہا سدس میبرد

## وجه عقلی بر بطلان عول

بخلاف دختران و خواهران که برای آنها در صورت عدم ذکور مساوی و انفراد نصف و در صورت تعدد ثلثان میباشد و در صورتیکه از پسران یا برادران با آنها باشند فرض ندارند و بالقرابة میراث میبرند (للذکر مثل حظ الانثیین)

۲ - منقول از امیر المؤمنین ع که تقریباً در مفاد نزدیک است با منقول از ابن عباس و کلاء ائمه اطهار ذکر فرموده که در صورت اتحاد سدس و در صورت تعدد ثلث میبرد و فرضش در هر حال ثابتست و تغییر پذیر نیست.

۳ - روایات معتبره متواتره از ائمه طاهرین ع که دلالت دارد بر بطلان عول و تشنیع بر قائلینش علاوه بر استدلال بروایات مزبوره بعضی از منکرین عول استدلال بوجه عقلی هم فرموده اند باین تقریب که اگر سهام سهمبرها همه یک نحو باشد (مطلق و مقید مقدم و مؤخر نه) در بین نباشد لازم میاید جهل و غفلت در ساحت قدس شارع که چنان جعلی نموده باشد که در بعضی از مصادیق مستلزم تزاحم و زیاده سهام و کسور بر اصل و غیر قابل عمل و اجراء باشد پس چنانچه ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین اشاره فرموده اند بعضی از ذوی السهام مطلقا فرض معین دارند و بعضی دیگر در بعضی از احوال فرض معین دارند و در بعضی از احوال فرضی برای آنها تعیین نکردیده و باقی بر و بصرف قرابت و رحمیت میراث میبرند چنانکه بعضی از وراث هیچگاه برای آنها فرض و سهمی تعیین نکردیده و همواره از باب نسب یا سبب میراث میبرند علیهذا باید نقص برکسی وارد شود که همواره سهم معینی ندارد مراد از تعصیب نیست در موارد دیگر برای ورثه فرض در شرع تعیین

# اِستدلال قائلین تعصیب

گردید چنانچہ پس از اداء سہام وفروض معینہ از ترکہ چیزیے باقی بماند بطوائف خاصہ از نزدیکان وبستگان تقسیم شود کہ انہا را عصبہ مینامند ومراد از عصبہ بستگان مرد میباشند یا بستگان زن کہ بواسطۂ مردان انتساب بمیّت دارند واز قسم اوّل است پسران وپسران پسر پدر وپدر پدر برادران ابوینی یا ابی وپسران انہا عمو وپسران عموی پدر وعموی پدر پدر وپسران انہا

وازقسم دوّم است دختر بملاحظۂ برادرش کہ پسر میّت باشد دختر پسر بملاحظۂ برادرش (چنانچہ برادر داشتہ باشد) خواہر ابوینی یا ابی در صورتیکہ برادری داشتہ باشد

١٥ ٣ ٢٠ ٨ ازامثلۂ تعصیب اینست کسیے فوت نماید وبرایے او پدر ومادر ودختر باشد زیرا نصف $\frac{3}{6}$ متعلق بدختر ودو سدس $\frac{2}{6}$ متعلق بپدر ومادر خواہد بود فرضاً الباقی $\frac{1}{6}$ بنا بر مختار امامیہ این سہم را باید بابوین ودختر بہ نسبت سہامشان تقسیم نمود ردًّا وبنا بر مذہب قائلین بتعصیب باید ببرادر یا پسر برادر والا بعمو یا پسر عمو وامثال ایشان داد ونیز از امثلۂ تعصیب است چنانکہ برایے متوفّی احد الأبوین ودختر باشد منتہی در اینصورت باقیماندہ $\frac{2}{6}$ میباشد.

قائلین بتعصیب احتجاج نمودہ اند بوجوہے -

١ - ظاہرا اینکہ فرائض را تعیین نمودہ زیرا مستفاد از انہا حصر حقوق ذوی الفروض است بمقداریکہ تعیین گردید پس اضافہ بر سہام ارتباط بانہا ندارد تا ردًّا تقسیم شود -

٢ - چنانچہ ذوی الفروض اضافہ بر سہام معینہ استحقاق داشتہ



ے

باشند فائدہ در تعیین سہم نخواهد بود۔

۳ - طلب حضرت زکریا ع از خداوند ولیی که وارث او باشد (فَهَبْ لِي مِن لَّدُنكَ وَلِيًّا يَرِثُنِي) و ولی ظهور در اولاد ذکور دارد و این مسئلت برای این بود که عصبہ ما ترک او را نبرند و چنانچہ انثی هم وارث بالتمام بود اختصاص بذکور بی وجہ بود۔

۴ - روایت از ابن عباس از پیغمبر اکرم ص که فرموده مال شخص متوفی تقسیم میشود بر صاحبان فرض طبق دستور قرآن و هر چه باقی ماند برای نزدیکان مرد است۔

منکرین تعصیب هیچیک از وجوه مزبوره را کافی در اثبات مدعی نمیدانند

اما وجه اول زیرا بر فرض دلالت بر حرمان ورثہ داشتہ باشد نسبت بمازاد بر سهام دلالت بر استحقاق عصبہ ندارد علاوه اینکه تعیین سهام برای جماعتی از ورثہ مینماید در مقام حصر و تحدید نیست بلکہ نظر بمصالحی مزید اهتمام بشأن آنها کردید پس مفهوم ندارد چونکہ اثبات شیئی صرفاً نفی ماعدا نمیکند و مانع نیست که ذوی السهام علاوه بر سهم مقدار بعنوان رد برداشت نمایند بواسطہ اطلاق قولہ تعالی وَأُولُو الْأَرْحَامِ و قولہ ص ما ترک المیت لوارثہ و چنانچہ در میراث اقتصار بآیات خاصہ شود جمع کثیری از وراث بدون نصیب میمانند علیهذا در غیر موارد سهام ناچار تمسک بآیات عامہ از قبیل آیہ اولوا الارحام و آیہ یُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ و آیہ لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ و نحو آنها میباشیم۔

امّا وجه ثانی چون فائدهٔ تعیین سهم منحصر نیست در اینکه زیاده از حدّ معیّن استحقاق نداشته باشند بلکه ممکن است غرض این باشد که کمتر از این مقدار نبرد چنانچه در سهم ابوین و زوجین قبلاً اشاره شد علاوه یکی از فوائدش اینستکه در موقع اضافهٔ ترکه بر سهام بهر یک از سهمبرها بر نسبت سهمشان ردّ میشود

امّا وجه ثالث پس بناء بر مذاق قائلین به تعصیب که مدّعی میباشند نبیّ اکرم ص فرموده (نحن معاشر الأنبياء لا نورّث درهمًا ولا دينارًا) مسئلهٔ حضرت زکریاع وراثت علم و نبوّت است نه مال و امّا بناء بر انچه در تفاسیر معتبره مذکور است چون حضرت

امّا وجه رابع که روایت منقوله از ابن عبّاس باشد پس بعلّت قدح در سندش و معارضه با روایت دیگر از ابن عبّاس که تکذیب میکند مقالهٔ منسوبه بخود شرا در موضوع ارث عصبه بلکه بآیهٔ أُولُوا الْأَرْحَامِ و دیگر آیات تمسّک مینماید برای عدم ارث بتعصیب بر فرض تکافؤ روایتین چون ثانی موافق با عمومات کتابست لازم التقدیم است علاوه اخبار کثیرهٔ معتبره از اهلبیت عصمت و طهارت ع که ادری بما فی البیت هستند بر نفی استحقاق عصبه بما هم عصبة و عدم جواز تقدیم انها بر اقربین از ارحام و انّ فی فيها التّراب موجب وهن روایت اولی خواهد بود.

( فصل چهارم - در منع و حجب است )

دو اصطلاح در باب ارث در لسان فقهاء متداول است که تقارب مفادانها ممکن است برای بی اطّلاع از اصطلاح گاهی موجب اشتباه شود -

(۱) مانع - و مراد از ان جهات طاریه و عناوین ثانویه ایست که موجب محرومیّت کسانی میشود که بحسب جعل اصلی و عنوان اوّلی استحقاق میراث

داشته اند (مثل کفر قتل رقیت) بتفصیلیکه ذکر خواهد شد

(۲) حاجب - ومراد از ان کسانی هستند از وراث بالفعل یا بالقوه که بعضی از وراث بالفعل را از تمام میراث یا بعض ان محروم مینمایند بشرحیکه بیان خواهد شد

موانع را بعضی از فقهاء تا بیست عدد ذکر فرموده اند ولکن دراین رساله اقتصار میشود بر ذکر برخی از انها که ما نعیتش نزد همه یا مشهور مسلّم است -

(الف) - کفر - کفر در مقابل اسلام است - اسلام را جمعی تعریف نموده اند باعتراف بشهادتین و بعضی اعتقاد بجنان وعقد قلبی را هم در تحقق اسلام معتبر دانسته اند ومنافقرا در زمرهٔ کفار شمرده اند و بعضی دیگر اعتقاد قلبی را دخیل در حقیقت ایمان دانسته ومنافقین را که فقط اقرار بلسان دارند از جملهٔ مسلمین میدانند نه مؤمنین زیرا پیغمبر اکرم ص با انها معاملهٔ مسلمان میفرموده وبراین قول میتوان شواهدی از روایات اورد -

بعضی از اعلام فقاهت فرموده اند کفر انچیزیستکه معتقد بان یا قائل وگویندهٔ ان ویا فاعل وبجا اورندهٔ ان از اسلام خارج شود والبته توصیف کفر باین کیفیت پس از معلوم بودن حقیقت اسلام واینکه کفر مناقض ومقابل با اسلام است باین ملاحظه است که در تحقق کفر نفی اصول اسلام بالصراحه والمطابقه لازم نیست بنابراین چنانچه کسی معتقد باصول اولیهٔ اسلام یا یکی از انها نباشد مثل اهل کتاب یا باشد ولکن بزبان انکار نماید که (جحدوا

---

[1] الکفر وهو ما یخرج به معتقده او قائله او فاعله عن الاسلام (نجات)

بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ) یا قائل بمقاله یا عامل بعملی شود که مرجعش یا انکار یکی از انها باشد مثل اینکه یکی از ضروریات اسلام از قبیل نماز و روزه و زکوة و حج را انکار نماید قدح در ان کند یا بقران که برهان رسالت پیغمبر است یا بشخص پیغمبر صلی الله علیه و آله یا ائمه طاهرین ع که مودت انها بنص کتاب فرض است اهانت و جسارت نماید یا خروج بر امام زمانش که بنص پیغمبر تعیین گردیده کند و خون محترم او را مباح بداند و یا بالعکس غلو در بارهٔ شان انها نماید صفات مختصه بخداوند را برای انها قائل شود از ربقهٔ اسلام خارج است زیرا واسطه بین اسلام و کفر و مسلم و کافر در بالغ عاقل فرض ندارد و چنانچه واجد موازین اسلام نباشد کافر است بلکه انکار و قدح در حکم غیر ضروری هم چنانچه با علم باینکه حکم الهی و فرموده پیغمبر است باشد چون بالملازمه انکار نبوت و قدح در دستور اسمانی میباشد که (مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ) و اخبار هم دلالت بر اینمعنی دارد موجب کفر است و لکن بر حسب ظاهر بعضی از روایات و منقول از کاشف الغطاء قدس سره الشریف کفر انتحالی مثل غلات و خوارج و قدریه و مفوضه و نواصب و استلزامی مثل انکار ضروری و لو عن فطرة باشد موجب اجراء احکام مرتد فطری صریح نمیشود بلکه قابل استتابت و توبه و تمام احکام مسلم بر او جاری و حد از او ساقط میشود چنانچه در موثقه از حضرت صادق ع از امیر المؤمنین منقولست که قال ع اَسْتَتِيبُهُمْ فَإِنْ تَابُوا وَ إِلَّا قَتَلْتُهُمْ و محمد بن مسلم از حضرت باقر ع در حدیث مفصلی نقل میکند قال ع مَنْ جَحَدَ إِمَامًا مِنَ اللهِ وَبَرِءَ مِنْهُ وَمِنْ دِينِهِ فَهُوَ كَافِرٌ مُرْتَدٌّ عَنِ الْإِسْلَامِ الی

قوله و دمه مباح في تلك الحال الا ان يرجع و يتوب الى الله مما قال الخبر
وقضيه رفتار حضرت امیر المؤمنین علیه السلام با غلاة مشهور است و بسند صحیح از
هشام بن سالم از حضرت صادق ع نقل شده است که حضرت و لایت مآب بانها فرمود
ان لم تنتهوا و ترجعوا عما قلتم في و تتوبوا الى الله قتلتكم فابوا ان يرجعوا
و يتوبوا فامر عليه السلام ان تحفر آبار فحفرت ثم خرق بعضها الى بعض ثم قذفهم
فيها ثم خمر رؤسها ثم الهب النار في بئر منها ليس فيها احد منهم فدخل
عليهم الدخان فماتوا بلکه بنقل بعضی از اعلام از روایات استفاده میشود که سیره
ائمه طاهرین علیهم السلام با خوارج و نواصب که در بعضی روایات تصریح بنجاست
انها بلکه انجسیت انها شده است در معامله با انها بر مجرای مرتد ملی بوده
با آنکه خیلی از انها بفطرت اسلام بوده و از پدران و مادران مسلمان متولد
شده بودند و اخبار کثیره معتبره صراحت دارد بر وجوب قتل مرتد فطری و عدم استتابه
ان و این تفصیل با اخبار باب مرتد فطری هم که بتعبیرات من رغب عن الاسلام
فلا توبة له و قد وجب قتله یا کل مسلم بین مسلمين ارتد عن الاسلام و جحد
محمدا ص نبوته و كذبه فان دمه مباح و على الامام ان يقتله و لا يستتيبه
یا رجل ولد على الاسلام ثم كفر و اشرك و خرج عن الاسلام یا مسلم تنصر
يقتل و لا يستتاب مناسبت دارد زیرا از این تعبیرات استفاده میشود کفر و
ارتداد بالصراحه دخالت در احکام خاصه دارد فتدبر

و تفصیل مطلب در مانعیت کفر اینستکه متوفی یا مسلم است یا کافر
و کافر یا کافر بالاصل است یا مرتد پس چنانچه متوفی مسلمان باشد در هیچ

صورتی وارث کافر از او ارث نمیبرد ارثش فقط بوارث مسلمان او میرسد ولو
در طبقهٔ اخیره اسباب میراث که ولاء عتق باشد باتفاق اصحاب بجهت روایات
معتبره که اَلْمُسْلِمُ يَحْجُبُ الْكَافِرَ وَيَرِثُهُ وَالْكَافِرُ لَا يَحْجُبُ الْمُسْلِمَ وَلَا يَرِثُهُ و
در صورتیکه در هیچیک از طبقات میراث وارث مسلمانی نباشد باید کلیهٔ
اموالش بامام ع که وارث مَنْ لَا وَارِثَ لَهُ است یا نائب او برسد تا بمصارف مقرره
و فقراء مؤمنین برساند و چنانچه متوفی کافر بالأصل باشد پس اگر در طبقات
میراث وارث مسلمانی داشته باشد تمام مال باو میرسد در غیر زوجه و در
صورتیکه زوجه او قبل از قسمت ترکه اسلام اختیار کرده باشد[1] یا زوج پس از
اسلام زوجه در مدت تربص و عده فوت شده باشد چه اولادی برای زوج
باشد چه نباشد نصیب اعلای زوجیت که ربع است میبرد زیرا کافر حاجب
مسلم نمیشود و وجودش در حکم عدم است و بقیه متعلق بوارث کافر او میباشد[2]
بمقتضای قوله ع هُمْ عَلَى مَوَارِيثِهِمْ و قیاس زوجه بسائر وراث مسلم که تمام
مال را میبرد و حاجب تام خواهد بود مع الفارق است زیرا زوجه قابلیت ارث
تمام مال را ندارد و لو هیچ وارثی نباشد مگر بنا بر قول کسانیکه در زمان غیبت
امام ع برای زوجه میراث بالرّد قائلند یا در خصوص فرض و بعضی از فقهاء

[1] لقول الصادق ع مَنْ اَسْلَمَ عَلَى مِيرَاثٍ قَبْلَ اَنْ يُقَسَّمَ فَهُوَ لَهُ و قوله ع فِي الْمَرْأَةِ اِذَا اَسْلَمَتْ قَبْلَ اَنْ يُقَسَّمَ الْمِيرَاثُ فَلَهَا الْمِيرَاثُ.
[2] مگر در اولاد صغار مشروط باینکه پس از بلوغ اختیار اسلام نمایند بتفصیلیکه عنقریب ذکر خواهد شد منه

## در توارث بین کفّار در صورت عدم وارث مسلم

در خصوص فرض میفرمایند پس از وضع ربع (سهم زوجه) بقیه باید بامام یا نائبش برسد زیرا کفّار بمنزلهٔ موتی هستند لا یحجبون و لا یرثون ولکن ظاهراً نفی وراثت انها در صورت اسلام مورث یا در مورد وجود وارث مسلم قابل ارث نسبت بتمام مال و اگر هیچ وارث مسلمانی برای او نباشد کلیّهٔ اموالش متعلّق بورّاث کفّار او خواهد بود ولاء امامت مانع توارث بین کفّار نمیشود و الّا مورد برای ارث کفّار باقی نمیماند و این مخالف اجماع امّت و نصوص معتبره است و چنانچه متوفّی مرتدّ باشد در صورتیکه وارث مسلم داشته باشد در هر طبقهٔ از طبقات (غیر از زوجه) تمام میراث متعلّق باو خواهد بود و اگر فقط زوجهٔ مسلمه برای او باشد نصیب اعلای زوجیّت را میبرد بقیّه باید بامام ع یا نائبش برسد (بنا بر مشهور) و اگر زوجهٔ مسلمه هم نداشته باشد تمام مال باید بامام ع یا نائب او برسد و حکم کافر اصلی در اینجا جاری نیست (در فطری باتّفاق اصحاب و در ملّی هم بشهرت عظیمه قریب باتّفاق) و روایت ابراهیم بن عبد الحمید را از حضرت صادق ع که تفصیل بین فطری و ملّی داده گرچه بعضی از متأخّرین توثیق فرموده اند ولکن چون مشهور اعراض از آن نموده اند حجّیّت ندارد و روایات دالّه بر توارث بین کفّار ظهور در کافر اصلی دارد و امّا روایاتیکه بمضمون لا توارث بین اهل ملّتین رسیده است و در بعضی اخبار معتبره تفسیر شده است بنفی توارث از جانبین که ظاهر باب تفاعل است و در ذیل یکی از این اخبار مفسّره میفرماید: و لا یزداد الاسلام الّا عزّاً فنحن نرثهم و لا یرثونا.

تبصرهٔ شرحیکه در بیان مراد از اسلام و کفر و احکام انها گذشت نسبت باصلی و حقیقی انها بود و این دو موضوع نیز مثل کثیری از موضوعات دیگری که معروض احکام میباشد فرد تنزیلی برای انها مقرر است و فرد تنزیلی موضوع مسلم یا کافر انچنان کسانی هستند که عقلاء یا شارع بر اعتبار اتشان از اقاریر و عقود و ایقاعات ارزش قائل نشده است مثل مجانین و اطفال غیر ممیز بلکه ممیز غیر رشید

در شرع مقدس بمنظور اجراء احکامیکه تعطیلش موجب تضییع حقوق خواهد بود برای این طوائف کفر یا اسلام تبعی (تنزیلی) مقرر فرموده که چنانچه در زمرهٔ مسلمین و از اطفال و مجانین انها باشند محکوم بحکم انها و لو اعتقاد بجنان و اقرار بلسان هم نداشته باشند و بلکه چنانچه انکار هم بنمایند و اگر متعلق بطوائف کفار باشند محکوم بحکم ایشان و بطور کلی در احکام از قبیل طهارت و نجاست و حرمت اموال و اعراض و توارث و غیرها تابع یکی از این دو فرقه خواهند بود و بطوریکه از مجموع کلمات اصحاب و مضامین روایات استفاده میشود در مسئلهٔ اسلام تنزیلی و تبعی ادنی اضافه و مناسبت کافی است و لذا چنانچه یکی از ابوین در حال ولادت یا حال انعقاد نطفه مسلمان باشد طفل محکوم باسلام و با او معاملهٔ مسلمان میشود گرچه متبوع از دین اسلام خارج و ارتداد پیدا کند و براین مدعی دعوی اتفاق اصحاب شده است و در خصوص مورد اعراض و ارتداد متبوع از دین اسلام بعضی تمسک بان الاسلام یعلو و لا یعلی علیه نموده اند و بر فرض شبهه بر که استصحاب اسلام تابع اثبات خواهد شد و همچنین

# در حکم کفر و اسلام تبعی

طفل محکوم باسلام است اگر یکی از ابوین قبل از بلوغ آن اختیار اسلام نماید و بر این فرع نیز ادعاء اجماع شده است و بعضی تمسک بر نبوی مرسل نموده اند که اِذا اَسلَمَ الاَبُ جَرَّ الوَلَدَ اِلَی الاِسلامِ و در این فرض هم باز قائلند باینکه ارتداد مَتبوع مؤثر در تغییر حکم فرزند نیست و اَمّا اسلام یکی از اجداد یا جَدّات در حال انعقاد نطفه یا از زمان ولادت تا انتهاء ایام صباوت آیا مثل اسلام اَحَدُ الاَبوین مؤثر در حکم باسلام تبعی احفاد باشد یا شرعاً تأثیری ندارد مورد اختلاف است جمعی که از جملهٔ آنها است صاحب جواهر قدّه ترجیح داده اند الحاق را مطلقاً چه اَحَدُ الاَبوین زنده باشد یا نباشد ولکن آنچه بنظر میرسد تفصیل بین موردیست که طفل تحت تکفّل یکی از اجداد مسلمش باشد بطوریکه تبعیت صدق نماید پس محکوم باحکام اسلام خواهد بود مثل طفل اسیری که تحت تکفّل مسلمین باشد و موردیکه پدر یا مادر کافرش تکفّل او نمایند که در احکام تابع ابوین خواهد بود و ادلّه که طرفین تمسّک نموده اند برای قول بالحاق مطلقاً یا عدم الحاق مطلقاً یا تفصیل بین موت وحیوة ابوین تمام بنظر نمیرسد.

تنبیه: بنا بر الحاق اطفال مسلمین بایشان در احکامیکه موضوعش مُسلم است و الحاق اولاد کفار بآنها در آثار و احکام متفرّعه بر عنوان کافر اگر اولاد مسلمین پس از بلوغ اختیار کفر نمایند داخل در عنوان کافر نخواهند شد زیرا حکم باسلام آنها تبعاً در حال صغر آنها را داخل در عنوان مسلمان نموده علیهذا اختیار نمودن کفر ولو اوّل زمان بلوغ آنها را داخل در زمرهٔ مُرتَدّ

مینماید و از بعضی روایات استفاده این مطلب میشود ولکن در الحاق مرتد فطری بعضی شبهه نموده اند زیرا ظاهر تعبیر از مرتد عن الاسلام یا خرج عنه اعراض از اسلام حقیقی است فتدبر سله

پس از اینکه مانعیت کفر (درصورتیکه موروث مسلم باشد یا کافر باشد و وارث مسلم هم داشته باشد) برحسب اخبار معتبره مستفیضه و اتفاق اصحاب بلکه آیه شریفه نفی سبیل مسلم و مبرهن گردید این بحث میآید که آیا اولاد صغار کفار (درصورتیکه پدر و مادر هر دو کافر باشند) چنانچه وارث مسلم در همان طبقه یا طبقه متأخر مثل برادر و خواهر و اولاد آنها باشد محروم از میراث هستند بجهه کفر تبعی همچنانکه محکوم بنجاستند و جواز استرقاق میباشند یا باید انتظار زمان بلوغ آنها را داشت پس اگر بعد از بلوغ و عرضه اسلام بر آنها اسلام را اختیار نمودند مقدمند بر دیگران یا مشترکند با آنها و اگر کفر را اختیار و تسجیل نمودند محروم و ممنوع خواهند بود.

بطوریکه از تتبع کلمات فقهاء استفاده میشود مسئله از موارد اختلاف بین اصحاب است مشهور از قدماء مثل شیخین صدوق قاضی ابن زهره حلبی کیدری نجیب الدین ترجیح داده اند توارث را درصورتیکه پس از بلوغ اسلام اختیار نماید و بعضی از اعلام اشکال نموده اند و تصریح سله بفتوی نکرده اند و

سله و بطریق صحیح از حضرت باقر نقل شده است، من رغب عن الاسلام و کفر بما انزل الله علی محمد ص بعد اسلامه فلا توبة له و وجب قتله و بانت امرأته و یقسم ما ترك علی ولده

سله مثل محقق در شرایع.

بعضی[عه] دیگر توصیه باحتیاط فرموده اند پس از اشکال در مسئله از درون نیز اختیار توارث منقولست صاحب جواهر از متأخرین تأیید میفرماید عدم توارث را وصاحب مستند تقویت میکند توارث را یکی از اعلام میگوید ادراک فیض عصر شرا نموده ایم میفرماید بنا بر تحقیق که عبادات صبی شرعیت دارد چنانچه در زمان صباوت اسلام اختیار نماید مسلمان حقیقی خواهد بود زیرا شرط صحت عبادات اسلام است پس قول بشرعیت وصحت عبادات آنها و بودن اعمال آنها مصادیق حقیقیه صوم وصلوة (نه صرف صورت عبادت وتمرین) ملازم با قول بقبول اسلام و توارث آنها میباشد و روایتی در بعضی از فروع مسئله از مالک بن اعین از حضرت باقر نقل شده است که سؤال میکند از آنحضرت در مورد یکنفر مرد نصرانی که فوت نموده و برای او فرزندان و همسر نصرانیه و یك پسر برادر و یك پسر خواهر مسلمان میباشد امام علیه افضل الصلوة والسلام در پاسخ تفصیلی میفرماید که حاصل منطوق ومفهوم اینست چنانچه اولادش بالغ ونصرانیه را اختیار کرده باشند کلیه مال متعلق بان دو وارث مسلمانست (اثلاثا) دو ثلث برای برادر زاده یکثلث برای خواهر زاده وچنانچه اولادش صغیر باشند اگر اعتراف باصول اسلام نمایند مال باید بر پیشوای مسلمین داده شود که نگاهدارد نماید تا زمان بلوغ آنها) پس چنانچه بعد از بلوغ باقی بر اسلام ماندند تمام مال بانها دفع شود و در صورت اعراض از دین اسلام بان دو وارث مسلمان اثلاثا داده شود واگر اعتراف باصول اسلام در حال خوردی[1] نکردند مال اثلاثا

[1] البته این هم مقید است لبتا بمورد یکه عرضه اسلام برانها بشود و بحد تمیز رسیده باشند و انکار نمایند والا چنانچه غافل محض باشند ویا تمیزی برای انها نباشد مورد و مجال برای این تفصیل نیست منه

[عه] مثل یهود و نصاری

متعلق بان دو نفر مسلمانست لکن برانها است کہ بر نسبت میراثیکہ دریافت میدارند مصارف اطفال را ببرداز ند تا زمانیکہ بالغ شوند ۔

اصحاب بر روایت ایراد نموده اند بعلت ضعف سند ولکن چون مورد عمل جمعی از اعاظم قدماء و نقل مشایخ ثلثہ است علاوه بعضی از بزرگان مدعی هستند کہ صدوق از عبد الملک هم نقل مینماید واو از ممدوحین است ونیز در سند ابن محبوبست واو از اصحاب اجماع است پس ایراد وارد و قادح نخواهد بود اما چیزیکہ بیشتر موجب قدح وایراد است اینستکہ مطابق اصول وقواعد باباید انتظار بلوغ واختیار کفر یا اسلام حقیقی انها را داشت ویا باید از باب تبعیت حکم بکفر و محرومیت انها نمود تفصیل بین اعتراف باسلام در حال صباوت وغیر او موجبی بنظر نمیرسد[1] کما اینکہ قائلین بوارث علی فرض اسلام انها پس از بلوغ ظاهرا قائل باین تفصیل نیستند بلکہ منقول از ایشان لزوم انفاق است قبل از بلوغ و وجوب تسلیم مال پس از بلوغ واختیار اسلام است وجمعی از انها مورد را مخصوص ندانسته وبطور کلی فتوی بوارث بشرط اختیار اسلام بعد از بلوغ داده اند وانچہ پس از تامل در قواعد واصول وادلہ میراث وغیرها بنظر میرسد ومورد تایید جمعی از اعلام هم میباشد اینستکہ قدر مسلم از مانعیت کفر در باب میراث کفر حقیقی و محروم از ارث کافر بالاصالہ است نہ کفر مجازی و تنزیلی و کافر بالتبع و در غیر کافر حقیقی عمومات واطلاقات میراث محکم ومقدم است بجهت شبهہ در تخصیص و تقیید

[1] مگر بنا بر قول بعضی کہ قبول اسلام صبی ممیز را متفرع بر شرعیت عبادتش دانسته چنانچہ قبلا بیان شد منہ

وکفر تبعی نسبت ببعضی از احکام مثل نجاست هم مادامی مؤثر است که طفل بتبعیت
خارجی از کفار داشته و در جمیع انها باشد چنانچه مستقل و متوارد گردد یا
ملحق بدار الاسلام شود دلیلی بر نجاست او نیست[1] بلکه در مورد سبی اطفال کفار
اگر سابی مسلم باشد بعضی تصریح بطهارت فرموده و ادعاء قیام سیرہ بر
معامله طهارت با مسبی شده است و بعضی دیگر میخواهند ترجیح بدهند ترتیب
آثار اسلام را در غیر موارد اجماع بجهت حدیث مشهور کل مولود یولد علی الفطرة
و آیه شریفه فطرة الله التی فطر الناس علیها که دلالت دارد بر توحید جبلی
کلیه بشر.

وحاصل کلام بر فرض تمامیت این ادله دال بر حاجیت مسلم کافر را
انطباق قطعی بر مقام ندارد زیرا عدم کفر این اطفال حقیقة مسلم و محکوم بودن
انها بحکم کفار و تنزیل انها منزله ابا کانشان در جمیع آثار و احکام مشکوک است
بلی اگر اسلام شرط توارث بود چون در مورد بحث شرط منتفی است حکم بتوارث
بی ماخذ بود لکن در ادله اولیه میراث مثل آیه شریفه یوصیکم الله فی اولادکم
و کریمه اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض با اینکه مراد از اولی اقربیت و همچنین
آیه للرجال نصیب مما ترک الوالدان والاقربون وللنساء نصیب و نحو انها
تعرض نسبت باشتراط اسلام در توارث نشده است ولذا مجانین و صغار از اولاد مسلمین
میراث میبرند و انتظار زمان افاقه یا بلوغ انها هم معتبر نیست و دلیلی هم نداریم

---

[1] مگر متمسک باستصحاب بقاء نجاست تبعیه شویم و ابهام پس از خروج از تبعیت موضوعاً خالی از اشکال نخواهد بود منه

## توارث اولاد صغار کفار با اعتراف باصول اسلام پس از بلوغ

که توارث آنها از باب اسلام تبعی و تنزیلی است.

علاوه محرومیت کفار از مواریث در موارد خاصه مسلماً عقوبتی[1] است بازاء اختیار کفر و الحاد و ترغیبی است نسبت بآنها و تکریم و اعزاز و تشویقی است نسبت بباز ماندگان مسلمان ایشان و اطفال قاصر الادراک وجهی برای عقوبت آنها بنظر نمیرسد لاسیما که قائلین بتوارث مقید و محدود نموده اند بمورد یکه پس از رشد و بلوغ اسلام را اختیار نمایند بلکه سر تکریم مؤمن و ملاک تشویق باسلام اقتضاء دارد حکم بتوارث را در مورد فرض و ممکن است گفته شود محرومیت این اطفال بجرم پدران و مادران خلاف عدل و انصاف است که شارع همواره بنحو اتم و اکمل مراعات آنرا فرموده پس اقوی در نظر چنانچه روایة معتبره[2] هم بدون تأمل همان تفصیلی خواهد بود که در روایت مذکور است ولکن چنانچه بجهات سندی و مضمونی قابل اعتماد نباشد مطلقا یعنی چه در زمان صغر اعتراف باصول اسلام بنماید یا ننماید اقوی توارث است اگر پس از بلوغ اختیار اسلام بکند و این تقیید موافق با اعتبار است و چنانچه بعد از بلوغ اختیار کفر بنماید بفقره المسلم یحجب الکافر تمسک خواهد شد برای دفع مال بوراث مسلمان و از مجموع این بیانات میتوان استفاده نمود که در صورت وجود وارث مسلم برای کافر ارث وراث دیگر (چنانچه صغیر باشند) مشروط بتعقب[3] و تحقق اسلام است

[1] چنانچه از من لا یحضره الفقیه که مبتنی بر متون روایات نقل شده است: ان الله عز و جل حرم علی الکفار المیراث عقوبة لهم بکفرهم کما حرم علی القاتل عقوبة لقتله منه [3] بالبعدیه از موارد نص بنظر میرسد منه

[2] چنانچه بعضی از اعلام باینوجه استناد و استدلال فرموده اند منه دام ظله

# در میراث مجنون و اسلام وارث کافر قبل از تقسیم ترکه

پس معتبر و مؤثر در وراثت جامع بین اسلام فعلی و استقبالی خواهد بود چنانچه در نظیرش که اسلام وارث بالغ کافر قبل از قسمت ترکه باشد میآید بنابراین اگر طفل در حال صغر فوت نماید میراثی برای او نخواهد بود هذا ما خطر بالبال مع ضیق المجال والاحتیاط مستحسن فی کل حال وطریقه فی المقام منحصر ظاهراً فی الصلح ویشکل الامر فیما اذا کان المال بید ثالث ولم یصطلح المتخاصمان ثم لا یخفی علی فرض عدم استقرار النظر احد الطرفین ان قلنا بالقرعة فی الشبهات الحکمیة امکن القول باستخراج المستحق بالاستقراع فراجع وتامل

واما چنانچه در ردیف ورثه مسلمان کافر یا در طبقه مقدم بر انها مجنونی باشد پس اگر ان مجنون بعد از بلوغ وعقل قبول اسلام نموده وجنون عارض شده باشد ظاهراً اشبه در وراثتش نیست زیرا مجانین از مسلمین محکوم باحکام انها هستند واگر اختیار کفر کرده باشد وجنون طاری گشته ظاهراً بحکم کفار است وممکن است باستصحاب حکم تعلیقی عدم وراثت زمان عقل وکفرش نیز استناد نمود واگر جنونش قبل از رسیدن بحد بلوغ حادث شده باشد مورد اشکال است مگر اینکه مجانین کفار را مطلقا در تمام احکام بحکم الحقنا بهم

کافر بکیفر محروم از میراث است چنانچه قبل از تقسیم ترکه بین ورثه مسلمان اختیار اسلام نماید اگر مساوی با انها باشد از حیث طبقه شرکت میکند با انها بحسب سهمی که در باب ارث برای او مقرر گردیده واگر مقدم باشد منفرداً تمام

---

۱ والظاهر ان فی هذه الصورة لا مناص لا منه لا یداع عند الحاکم وهو یعمل علی رأیه منه

مال را میبرد باتفاق اصحاب بواسطهٔ روایات کثیرهٔ معتبره در موارد خاصه و بنحو عموم (بتعبیر «مَنْ أَسْلَمَ عَلَى مِيرَاثٍ قَبْلَ أَنْ يُقَسَّمَ فَلَهُ مِيرَاثُهُ وَمَنْ أَسْلَمَ بَعْدَ مَا قُسِّمَ فَلَا مِيرَاثَ لَهُ») و ترکه در فاصله بین فوت مورث و اسلام وارث یا بحکم مال میّت است تا هریک از ورثه که واجد شرط گردیدند شرکت نمایند یا آنکه بهریک از ورثه که واجد شرط بوده و یا قبل از قسمت حائز شرط میشوند بمقدار سهم مقرر منتقل میشود و کشف این مطلب مانند قبول اسلام کافر قبل از قسمت میگردد زیرا از مجموع ادله استفاده میشود که شرط جامع بین اسلام قبل از فوت مورث و قبل از قسمت ترکه میباشد وجه دوم اقرب بظواهر عمومات و اطلاقات ارث است و شواهدی نیز میتوان برای آن ذکر نمود مثل اینکه هریک از ورثه مسلمان میتوانند سهم خود شان را قبل از تقسیم بنحو مشاع منتقل بغیر نمایند و همچنین در صورتی که یکی از ورثه قبل از قسمت فوت نماید سهمش بوارثش منتقل خواهد شد. پس کشف از مالکیت واقعی و انتقال مال بآنها مینماید - بنابراین نمائات و فوائد حاصله از ترکه در مدت مزبور بنسبت سهم هریک از ورثه بتبعیت اصل متعلق بآنها میباشد -

و چنانچه بعد از تقسیم ترکه قبول اسلام نماید میراثی برای وی نخواهد بود باتفاق اصحاب بواسطهٔ روایات سابقه - و چنانچه فرضا اسلام و تقسیم مقارن شوند گرچه این فرض خیلی نادر است زیرا اسلام امریست آنی الحصول و تقسیم امریست تدریجی مگر اینکه مقارن شروع بتقسیم قبول اسلام نماید یا اینکه مقدار ترکه و عدد ورثه کم باشد تا در زمان اعتراف بشهادتین قسمت

# شک در قبلیت و بعدیت اسلام وارث

خاتمه پذیرد بر هر تقدیر مختار محققین عدم توارث است زیرا کافر از میراث محروم است
مگر اینکه قبل از قسمت اسلام اختیار نماید و این فرض از مصادیق مخصص نیست -
وچنانچه شک در قبلیت و بعدیت بشود سه صورت دارد -

۱ - اینکه نه علم بزمان قسمت حاصل باشد و نه علم بزمان اسلام در این فرض چون دو احتمال متعارض است و احراز شرط توارث که اسلام قبل از قسمت باشد ممکن نیست بعضی بر اینند که جدید الاسلام محکوم بر بحقی خواهد بود و لکن این وجه بنظر وجیه نیست چون بمقدار سهم کسیکه اسلام اختیار نموده علم اجمالی حاصل است باینکه یا ملک شخص جدید الاسلام است یا متعلق است بسایر وراث پس همچنین علم بانتقال اینمقدار از مال بخودشان ندارند پس تصرف در اینمقدار برای سایر وراث مسلم با احتمال اینکه اسلام کافر قبل از قسمت باشد مشکل است و اصل عدم حدوث موجب ارث نسبت بکافریکه قبول اسلام نموده معارض است باصل عدم حدوث موجب انتقال بوارث مسلم زیرا قائل بکشف شدیم یعنی اسلام وارث کافر قبل از قسمت کاشف انتقال از زمان فوت مورث است بتفصیلیکه ذکر شد و ترجیح سایر ورثه باستناد اینکه وراثت آنها مشروط بشرطی نبوده و وراثت کافر مشروط باختیار اسلام قبل از تقسیم میباشد و آن محرز نیست بی وجه است زیرا وراثت سایر ورثه هم کلاً او بعضاً مشروط بشرطی است که بقاء کافر بحال کفر تا زمان تقسیم باشد و اینهم محرز نیست لا بالوجدان ولا بالاصل لما قلنا من التعارض بین الاحتمالین که نتیجه استصحاب بقاء کافر بر کفر تا زمان قسمت معارض میشود با استصحاب عدم قسمت تا زمان قبول اسلام کافر و چنانچه بقرعه استخراج



ج جواهر قده

مستحق شود بوجه نیست و الا بصلح و اگر تصالح نشود بعد نیست حکم به تنصیف اگر مناط درهم ودعی تنقیح شود.

۲- اینکه تاریخ اسلام کافر معلوم و تاریخ تقسیم ترکه مجهول باشد در اینصورت چنانچه شرط توارث عبارت باشد از اسلام وارث در زمان عدم قسمت ترکه میتوان بوسیله اصل موضوع را تتمیم نمود زیرا جزء وجود یه ان که اسلام است وارث کافر باشد محرز است بالوجدان و عدم تحقق قسمت در ان زمان هم بوسیله اصل نافی تأیید تثبیت میشود پس صحیح است گفته شود قبول اسلام نموده در زمانی که (بحکم استصحاب) ترکه تقسیم نشده بود و لازمش توارث است و این وجه منسوب بدروس و کشف اللثام میباشد ولکن چنانچه اعتبار این دو مفهوم (ایجابی و سلبی) بنحو ارتباط و توصیف ولو بعنایت قبلیه و بعدیه باشد که ظاهر روایت (مَنْ اَسْلَمَ عَلٰی میراثٍ قَبْلَ اَنْ یُقْسَمَ فَلَهُ میراثه) میباشد احراز شرط و تتمیمش باصل مشکل است فتد.

۳- اینکه تاریخ تقسیم ترکه معلوم و تاریخ اسلام کافر مجهول باشد در اینصورت بهمان مبنای مذکور در صورت دوم باستصحاب بقاء کفر تا زمان تقسیم ترکه صحیح است گفته شود قسمت (بحکم استصحاب) لِاسْتِصْحابُ بقائِهِ عَلَی الْکُفْرِ اِلٰی حینِ الْقِسْمَةِ در زمان کفر وارث واقع شد و لازمش شرعاً عدم توارث خواهد بود.

اگر وارث کافر در اثناء تقسیم ترکه اختیار اسلام نماید وجوه بلکه اقوالی در مسئله میباشد-

۱- شرکت در مقدار یکه تقسیم نشده است در صورت مساوات با دیگران

از حیث طبقه و اختصاص بان در صورت تقدم بر انها زیرا اسلامش نسبت بامقدار یکه قسمت شده است بعد القسمه اسلام است و نسبت بامقدار یکه باقیمانده اسلام قبل القسمه است .

۲ - شرکت با اختصاص نسبت بتمام ترکه زیرا بلحاظ مجموع من حیث المجموع ممکن است گفته شود اسلام قبل از قسمت ترکه تحقق پیدا کرده (چونکه قسمه بقول مطلق خاتمه نیافته)

۳ - عدم شرکت و عدم استحقاق بالمره حتی نسبت بامقداریکه تقسیم نگردیده زیرا اسلام قبل القسمه که شرط توارث تحقق پیدا نکرده (چونکه شروع در قسمت شده است)

واقوی در نظر تفصیل است که مفاد وجه اول باشد نسبت بمشهور داده شده است زیرا تقسیم در موارد اموال واشیاء متعدده امریست تدریجی وچون بر هریك از اموال واعیان ترکه صدق میراث میکند پس نسبت بهر کدام از انها که تقسیم گردیده اسلام بعد از قسمت ان میراث میباشد و نسبت بهر کدام که تقسیم نشده است اسلام قبل از قسمت ان میراث خواهد بود

در موارد یکه وارث دو صنف از یکطبقه باشند مثل اجداد و اخوه یا منتسبین بمیت از ناحیه پدر و منتسبین باو از ناحیه مادر چنانچه قبول اسلام کافر بعد از تعیین سهام هریك از دو صنف و قبل از تقسیم بین افراد صنفیکه جدید الاسلام داخل انها است واقع شود وجوه ثلاثه در مسئله سابقه جاریست صاحب جواهر و بعضی دیگر تفویت فرموده اند توارث را و بعید بنظر نمیرسد

ــــــــــــــــ

ـــ شرکت در صورتیکه سائر ورثه هم طبقه او باشند اختصاص در صورتیکه سائرین در مرتبه بعد از او باشند منه

والأحوط بل الأولى التصالح.

در جائیکه ترکه من حیث القیمة تقسیم شود باینکه مال تقویم شود و نصیب هریك از وراث بر نسبت سهم الارثی که برای او مقرر است تعیین گردد ظاهراً ملحق بتقسیم خارجی باشد و اختیار اسلام بعد از آن مؤثر در توارث نباشد خصوصاً اگر مال از چیزهائی باشد که قابل تجزیه و تقسیم عینی خارجی نباشد از قبیل بعضی جواهرات بلکه بعضی از رقبات و مستغلات.

در صورتیکه وارث مسلمان منحصر بفرد باشد (غیر از امام و زوجه) بمحض موت مال منتقل باو میشود و چون تقسیم مورد ندارد اسلام وارث کافر مؤثر در توارث نخواهد بود مؤثر در توارثش در اینمورد فقط اسلام قبل از فوت مورث میباشد اما زوجه چون (بنابر مشهور) غیر از سهم اعلی که ربع است چیزی نمیبرد بقیه مال بامام یا نائبش باید برسد پس اسلام کافر قبل از تقسیم بین زوجه و امام اسلام قبل از قسمت است و اما امام تمحور ارثش از باب عدم وجود وارث است (ولذا انتقال مال بامام مثل انتقال بسائر ورثه نیست که در عداد اموال شخصیه اش واقع شود بلکه باید بمصارف فقراء برسد) پس اگر اسلام وارث قبل از این باشد که مال بمصارف مقرره برسد یا به بیت المال منتقل شود از باب اینکه وارث موجود شده است مال بجدید الاسلام از ورثه میرسد ولذا در روایت صحیحه ابابصیر از امام نقل میکند (در مورد مسلمانیکه بمیرد و برای او نزدیکان نصرانی باشد) چنانچه اسلام بیاورد یکنفر از نزدیکان او میراث برای او است و اگر هیچیك از بستگانش قبول اسلام ننماید

میراث متعلق بامام خواهد بود بنا براین در صورتیکه یکی از دو وارث سهم الارثش را قبل از اسلام وارث کافر بدیگری منتقل نماید و یا بفوت قهراً بدیگری منتقل شود جمعی قائلند باینکه اسلام کافر پس از نقل یا انتقال مؤثر در وراثت نخواهد بود زیرا زوال شرکت موجب انحصار وارث گردیده است ولکن منقول از بعضی دیگر از فقهاء عدم الحاق مورد است بفرض انحصار وارث هنگام مرگ مورث که اصلاً تقسیم موضوع نداشت پس چنانچه وارث کافر اسلام اختیار نماید صدق میکند اسلام او رد قبل از تقسیم ترکه ولکن ظاهراً ایراد وارد نیست چون ظاهر اخبار اسلام قبل القسمة مورد بیستکه قسمة حدوثاً و بقائاً در ترکه فرض داشته باشد و در ما نحن فیه بقاء فرض ندارد پس سالبه بانتفاء موضوع میشود و خلاف سیاق ادله است و بر فرض شبهه اصل عدم توارثست زیرا شرط توارث کافر محرز نیست مگر اینکه تمسک شود باستصحاب حکم تعلیقی وراثت کافر پس از مرگ مورث و قبل از وقوع نقل یا انتقال باین بیان که اگر وارث کافر پس از موت مورث قبل از وقوع نقل و انتقال اسلام اختیار میکرد همانیه ارث میبرد و پس از وقوع نقل یا انتقال شک میشود که آیا حکم سابق باقی است یا زائل است بحکم لا تنقض الیقین بالشک باید حکم سابق بر نقل یا انتقال را بر اسلام کافر بار نمود و اسلامش را مؤثر در توارث دانست.

مشهور بین اصحاب توارث بین جمیع فرق مسلمین است مگر طوائفی که منتحل باسلام میباشند ولکن محکوم بکفرند مثل خوارج و نواصب و غلاة و منکر ضروری بواسطهٔ اخبار معتبرهٔ مستفیضه که دلالت دارد مؤثر در توارث

اسلام است مثل (انّ الاسلام هو ما علیه جماعة الناس من الفرق کلّها و
به حقنت الدماء و علیه جرت المناکح و المواریث و انّ الاسلام شهادة ان
لا اله الّا الله و التصدیق برسول الله و به حقنت الدماء و علیه جرت المناکح
و المواریث) و بواسطهٔ اطلاق ادلهٔ ارث بنسب و سبب از آیات و روایات و امّا حدیث
نبوی ص (لا یتوارث اهل ملّتین) ناظر با اختلاف در اصول دین است که یکی مسلم باشد
و دیگری کافر چنانچه بعضی از اعاظم نقل فرموده‌اند تفسیر شرا باین نحو در روایات
فرق و طوائف مسلمین همه از ملّت اسلامند و همچنین مشهور نزد اصحاب توارث بین
ملل مختلفهٔ کفار است بجهت عمومات ادلهٔ ارث و اینکه نقل شده است کفر ملّت
واحده است و در روایة (لا نتوارث بین اهل ملّتین) گذشت تفسیرش بنفی توارث بین
مسلم و کافر اما هم از یکطرف یعنی مسلم موروث کافر نمیشود

(ب) قتل که موجب محرومیت قاتل است از وراثت نسبت بمقتول چنانچه
یکی از موجبات و مقتضیات ارث نسباً یا سبباً بین آنها باشد باتفاق اصحاب
و اخبار معتبره از جمله روایت هشام بن سالم از حضرت صادق ع که نقل میفرماید
از پیغمبر اکرم ص (لا میراث للقاتل) و همچنین روایة ابی بصیر از آنحضرت که در
(لا یتوارث رجلان قتل احدهما صاحبه) و لکن مانعیت قتل مشروط باینست
که صدور قتل از روی عمد و ظلم باشد پس چنانچه برای احقاق حقی مثل قصاص
یا ابطال باطلی و یا دفاع از حقی چه نفس محترم یا عرض محترمی یا مال محترمی باشد
مرتکب قتل بشود موجب محرومیت نخواهد شد باتفاق اصحاب زیرا تشریع این
حکم ترغیم انف قاتل است و این حکم مختص بمورد قتل عدوانی و ناروا میباشد

## شرائط مانعیت قتل از ارث

و در روایت حفص بن غیاث در جواب از اینکه دو طائفه یکی باغیه و دیگری عادله با یکدیگر مقاتله نمودند پس یکنفر از طائفه عادله پدر یا برادر یا یکنفر از منسوبین دیگر خود را که از جمله طائفه باغیه بود کشت آیا قاتل از مقتول میراث میبرد حضرت صادق ع میفرماید نعم لانه قتله بحق و همچنین اگر از روی خطا از او صادر شده باشد توارث ثابتست بجهات عدیده در شرط اول از اتفاق و حکمت تشریع و نص خاص معتبر.

در مورد قتل خطا مشهور تفصیل قائل شده اند بین دیه و ما ترک و اختیار کرده اند محرومیت قاتل را از دیه و استدلال نموده اند بچند وجه -

۱- اینکه چون قاتل خود دیه را میپردازد[علّه] تملک آن یا بعض آن بارث غلط است

۲- برفرض اینکه بوجه اول قطع بمحرومیت از میراث حاصل نشود لا اقل از اینکه شبهه در استحقاق حاصل میشود و چون دیه از ما ترک نیست باطلاقات ارث نمیتوان تمسک نمود برای توارث از آن زیرا آنها منصرفست باموال اصلیه متوفی و بعضی از ادله مثل (ما ترکه المیت فلوارثه) مختص باموال و متروکات مورث میباشد.

۳- آیه شریفه وَمَن قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَأً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَىٰ أَهْلِهِ که دلالت دارد بر لزوم پرداخت تمام دیه و چنانچه قاتل خود سهیم باشد دیه کامله نپرداخته -

۴ - حدیث منقول از نبی اکرم ص (لا یتوارث اهل ملتین بشیء و یرث

---

علّه این وجه مختص بغیر خطا محض است زیرا در قتل خطا دیه بر عاقله است منه دام ظله

المرئة من مال زوجها و من دیته و یرث الرجل من مالها و من دیتها ما لم یقتل احدهما صاحبه عمداً فلا یرث من ماله و لا من دیته و ان قتله خطأ ورث من ماله و لا یرث من دیته) و ظاهر اینستکه خصوصیتی برای زن و شوهر نیست

و امّا بعضی از روایاتیکه دلالت دارد بر محرومیت قاتل مطلقا مثل روایة علاء بن فضیل از حضرت صادق ع (و لا یرث الرجل الرجل اذا قتله و ان کان خطأ) و مرسله ازهمان حضرت (و لا یرث الرجل اباه اذا قتله و ان کان خطأ) علاوه بر ضعف سند چون موافق با مذاق عامّه است محمول بر تقیّه است و بعضی قائل بورثه شده اند از دیه و غیر آن بجهة اطلاق صحیحه عبدالله بن سنان از حضرت صادق ع در مورد مردیکه مادر خود را کشته (ان کان خطأ ورثها و ان کان عمداً لم یرثها) از جهة ترک استفصال بین دیه و غیر آن از اموال مقتول و لکن چنانچه نبوی مزبور بواسطه عمل مشهور وثوق بصدورش از نبی اکرم ص حاصل شود شارح صحیحه مزبوره خواهد بود کما لایخفی فتامّل

در مانعیت قتل فرقی نیست بین ید و غیر آن نزد امامیه و همچنین فرقی نیست بین اینکه شخص مباشرة قتل نماید یا اینکه تسبیب نماید یعنی عملی انجام نماید که بدون وساطة فاعل مختار دیگری مورث او کشته شود مثل اینکه چاهی در راه او حفر نماید و بسقوط در آنچاه بمیرد یا درندهٔ را رها نماید که او را پاره کند یا سمّی در خوردنی یا آشامیدنی او داخل نماید که او نفهمیده بخورد و بمیرد یا او را در مکانی حبس کند که از گرسنگی یا تشنگی فوت نماید امّا چنانچه وارث شخص عاقل بالغ را بعث و تحریک کند یا اکراه نماید تا مورث او را بکشد از مصادیق

بمیرد

تسبیب مصطلح نیست و احکام قاتل بر او بار نمیشود (گرچه محکوم بحبس ابد خواهد بود) بلکه مباشر قاتل است و ادلهٔ اغراء و اکراه چون امتنانی است شامل مورد نیست زیرا اجرائش نسبت بفاعل خلاف امتنان است نسبت بمفعول بلی اگر بطوری تدلیس و تلبیس و اغراء و اغفال کرده که فاعل قتل یقین کرده مقتول مهدور الدم و واجب القتل است قصاص ساقط و بر مباشر قتل دیه لازم است چونکه عمد شبه خطاء است و لکن بحکم المغرور یرجع الی من غره میتواند بمقدار دیه از غار بگیرد و در صورت استنکاف و عدم امکان الزام بوسیلهٔ حاکم شرع از اموال او تقاص کند و حکم حبس دائم هم بر غار ظاهراً اجاری و لازم الاجراء است.

و در قتل خطاء فرقی نیست بین اینکه سبب قتل فی حد ذاته جائز باشد مثل ضرب تادیبی یا حرام مثل صید لهو بجهت اطلاق ادله.

مسئله چنانچه صبی یا مجنون عمداً مورث خود را بکشد محروم از میراث نخواهد بود زیرا عمد آنها در حکم خطاء است و همچنین شخص خواب چنانچه عملی از او سر بزند که موجب قتل مورثش شود زیرا آنهم در حکم قتل خطاء است و بطوری که گذشت حکمت تشریع مانعیت قتل هم در اینگونه از موارد جاری نیست و همچنین فرقی نیست در مانعیت قتل بین اینکه سبب قتل دیگری قبلاً بر مورث وارد شده باشد یا نه مثل اینکه سم مهلکی خورده و لکن دارای حیوة مستقره باشد و وارث او را ذبح نماید یا بمرضی مبتلا باشد که قطعاً تا چند روز یا چند ساعت دیگر تلف خواهد شد وارث تعجیل در اماته و مرگش نماید و او را بکشد بلی چنانچه موجبات فوت بنحو علت تامه واقع و مؤثر شده باشد و رمقی از حیوة باقی مانده

عملاً هو المشهور [۷]

بطور یکه عرفاً او را جزء احیاء ندانند و موت او را مستند بعمل وارث بنبینند ایجاد
سبب قتل صرفاً از موانع ارث نخواهد بود.

( تبصره )

چنانچه کسیکه بواسطهٔ قتل محجوب از ارث بشود اولاد او که موانع ارث در آنها
نباشد قائم مقام او خواهند شد در وراثت زیرا ممنوع بحکم معدوم است پس
چنانچه آن شخص اولاد نداشته باشد و اولاد او اولاد داشته باشد آنها وارث هستند
و نوبت بطبقهٔ ثانیه نمیرسد و همچنین اگر اولادش بواسطهٔ وجود مانع ممنوع از
میراث باشند اولاد اولاد حاجب طبقهٔ ثانیه میباشند و میراث میبرند و روایات
معتبره هم براین حکمیکه مطابق قاعدهٔ (الأولادُ يقومونَ مقامَ ابائِهِم) میباشد
رسیده است از جملهٔ صحیحهٔ جمیل است از حضرت باقر و حضرت صادق ع (في رجلٍ
قتلَ اباهُ قال ع لايرثُ وإنْ كانَ للقاتلِ ولدٌ ورثَ الجدَّ المقتولَ) و صحیحهٔ دیگر
از جمیل از یکی از آن دو امام (قالَ لايرثُ الرّجلُ اذا قتلَ ولدهُ او والِدهُ ولكن
يكونُ الميراثُ لورثةِ القاتلِ) و این حکم اختصاص باین مانع ندارد بلکه در موانع
دیگر میراث هم چنین است پس اگر پدر بواسطهٔ کفر ممنوع از میراث باشد پسر مسلمان
قائم مقام و وارث خواهد بود و همچنین در رقیت

( تنبیه )

دیه در حکم مال میت است پس چنانچه ماترک وافی بدیون میت نباشد از
دیه باید پرداخت شود و وصایائی اگر بعنوان ثلث یا ربع یا نحو آنها باشد شامل
دیه خواهد شد مگر اینکه قرینه بر عدم شمول دیه باشد مثل اینکه ثلث را در عین

معیّنی از اعیان ترکه تعیین کرده باشد و این حکم چنانچه میّت را قابل مالک شدن
بدانیم و اعتبار ملکیّت برای او نزد عقلاء مستنکر نباشد و از ادلّهٔ دیه استفاده
شده باشد که حقّی است مجعول برای مقتول مطابق قاعده است چونکه جزء
ما ترک و بحکم آن میباشد و امّا اگر میّت را قابل تملّک ندانیم یا از ادلّهٔ جعل
دیه استفاده شود دیه حقّی است که شارع مقرّر فرموده برای ورّاث و تشفّی
قلوب ایشان و ارتباطی بمیّت ندارد این حکم مخالف قاعده و تعبّد است اولیاء
مقتول است که از دیه اداء نمایند یا بر امام مسلمین است که از بیت المال بپردازد
میفرماید (بل یؤدّوا دینه من دیته الّتی صالحوا علیها اولیائه
فانّه احقّ بدینه من غیره) و بر هر تقدیر اخبار خاصّهٔ معتبره رسیده است که
احکام مال مقتول بر دیه ساری و جاریست از اداء دیون و تعلّق وصایا و
تقسیم و تسهیم بین ورّاث نسبی و سببی علی حسب استحقاقشان از متروکات شخص
متوفّی غیر از برادران و خواهران مادری که از آن محروم هستند
بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود (قضی
امیر المؤمنین علیه السلام فی دیة المقتول انّه یرثها الورثة علی کتاب الله و سهامهم
اذا لم یکن علی المقتول دین الّا الاخوة و الاخوات من الامّ فانّهم لا یرثون
من الدّیة شیئاً) و ظاهر عبارت محقّق قدّه در شرایع و نافع اینستکه مطلق
متقرّبین بمادر از دیه محروم‌اند و شاید از باب اولویّت و قطع بمناط این نظر
داده شده است زیرا چنانچه برادران و خواهران مادری استحقاق میراث نداشته
باشند سایر خویشاوندان مادری از قبیل خالو و دایی و خواهرزادگان و

ط یؤدّون

میّت اینستکه حقیقةً در اعداد اموال او در آمده باشد
چونکه ظاهر روایت اثار مال موافق شرع تسجیل فرموده
بجهة سنّت ولعقلاء اعتبار
ایفاء و ورّاث و تشفّی
مناسبتر است
اعتبار شیء نفع و صلاح
مصلحت او است
هموار بلحاظ انتفاع مال
نزد او وجون اعتبار ملکیّت
مانع است زیرا استحاله عقلیّه
ملکیّت برای میّت
و ظاهراً اعتبار

الکافی ظاهراً است و در بعض
... اولیائه بر او نباشد و دینی که بر
صحّ

برادر زادگان مادری وخاله زادها وداییزاده ها که دور تر ند بطوریقین استحقاق توارث نسبت بدیهر دز انها نخواهد بود واگر قطع بحکم حاصل نشود از باب لزوم اقتصار فیما خالف الأصل علی مورد الدلیل مقتضای عمومات ارث بضم اطلاقات استحقاق وَرثه نسبت بدیهر واینکه میراث میبرند از دیهر علی کتاب الله وسهامهم همان اینستکه هر مناسب بمناسب ارث از ان ببرد مگر خصوص خواهران وبرادران مادری ودعوی قطع نسبت باولادانها جزاف نیست زیرا اولاد قائم مقام اباء وامهات میباشند ودر صورت فقدان ایشان عند الموت سهام انها را استحقاق دارند وفرض اینستکه برای اباء وامهات انها سهم وحقی نیست ولکن نسبت باخوال وخالات حصول قطع مشکل است فتدبر از ابن ادریس منقولست استحقاق تمام وَرثه حتی کلالة ام واین فتوی شاید بر مبنای عدم حجیة اخبار غیر قطعیه وعدم جواز تخصیص کتاب بانها که منسوب بابن ادریس ومعروف از او میباشد.

(ج) بنده بودن - ومانعیت رقیت درطرفین وارث وموروث میباشد یعنی مملوک نه ارث میبرد نه کسی از او ارث میبرد

ومخفی نیست که این بحث بنا بر مالکیت مملوک فرض دارد ولکن بنا بر عدم قابلیت مملوک للتملیك والتملك مجالی برای این بحث نیست لذا چنانچه غلام یا کنیزی بمیرد واموالی داشته باشد ما تملکش منتقل بمولا اش میشود نه از باب ارث بلکه بحق مولویت چنانچه اگر کسی غلام اشرا بفروشد یا آزاد کند هم بنا بر مستفاد از ظاهر بعض کلمات همین حکم جاریست که اموالش منتقل بمولی

خواهد شد نه راجع و مدبر

مسئله ۱ - عبد مکاتب مطلق چنانچه بمیرد در صورتیکه از مال الکتابه مقداری پرداخته باشد بنسبت مقداریکه ادا نموده حر است و توارث بین او و ورثه‌اش حاصل و ثابتست و نسبت بمقداریکه نپرداخته رق است و بهمان نسبت از اموالش منتقل بمولایش میشود بحق المالکیة و المولویة و چنانچه برای همچه مکاتبی اولادی باشد در رقیت و حریت تابع او خواهد بود و مبعض است در صورتیکه بعد از عقد و پیمان کتابه انعقاد نطفه بشود یا اگر قبل از معاقده منعقد شده باشد و پیمان مکاتبه شامل اولادهم بوده باشد.

مسئله ۲ - در فرض مزبور نسبت به بقیه چنانچه برای او مالی باشد پس از اداء سهم رقیت که مربوط بمولی است باقیمانده ما ترک اگر وافی بمال الکتابه باشد چون عقد مکاتبه لازم است و دین مؤجل بموت مدیون معجل میشود باید ورثه مال الکتابه را بپردازند و اگر ورثه از جمله اولادی باشند که حریت تأثیر در آزادی آنها داشته باشد و تابع او باشند آزاد خواهند شد و اگر وافی بر تتمه مال الکتابه نباشد مطابق خبر مهزم از حضرت صادق ع میتوانند سعی در اداء مال الکتابه نمایند و آزاد شوند و این امر الزامی نیست چونکه ورثه موظف باداء دیون از غیر ترکه نیستند.

مسئله ۳ - در صورتیکه از مال الکتابه چیزی اداء نشده باشد چون بحالت رقیت باقی است تمام اموالش بحق الملک و المولویة بمولی منتقل خواهد شد و اولادهم بحال رقیت باقی میباشند بلی مطابق اطلاق روایت مهزم که مورد استناد اصحاب است

چنانچہ او لاد سعی در اداء مال الکتابہ نمایند آزاد خواھند شد و این حکم ارفاق و امتنانی است از ناحیہ شارع مقدس نسبت باولاد مکاتب مطلق -

مخفی نماند کہ اخبار باب مثل اقوال مختلف است و آنچہ بنظر رسید و ذکر شد حاصل جمع بین انہا و قواعد مسلمہ فقہیہ مستنبطہ از آیات و روایات معتبرہ است چون در مورد تعارض روایات ترجیح با موافق کتاب و سنت قطعیہ است .

تذکرہ - چنانچہ کسیکہ فوت نماید و طبقہ اولی از وراث بنده باشند و اولاد انہا آزاد باشند رقیت پدر یا مادر مانع از توارث نیست و اولاد قائم مقام آباء و امہات خواھند بود (مطابق قاعدہ باب وراثت) و نص خاص از حضرت صادق ع و این قاعدہ بطور تفصیل در مانعیت قتل ذکر شد فراجع

مسئلہ ۴ - آزادیٔ قبل از قسمت ما ترک بین ورثہ در صورت تعدد ایشان موجب توارث است بواسطۂ روایت معتبر از حضرت صادق ع (من اعتق علی میراث قبل ان یقسم المیراث فھو لہ ومن اعتق بعد ما قسم فلا میراث لہ) پس اگر رتبہ مقدم باشد وارث منحصر خواھد بود و اگر در عرض باشد شرکت خواھد کرد بنا بر این عبد مدبر در صورت تعدد ورثہ چون بمحض موت آزاد میشود و مصداق آزادیٔ قبل از قسمت است ارث خواھد برد از مولای مدبرش چنانچہ یکی از موجبات وراثت بین انہا موجود باشد و لکن در صورت اتحاد وارث آزاد چون در رتبۂ آزادی او کہ جزء علت وراثت و رتبہ متأخر از مرگ مولای مورث میباشد و وراث وارث منحصر بفرد است کہ علت وراثتش فقط مرگ مورث میباشد مدبر میراث نخواھد برد . فتأمل

ــــ وجزء دیگر مرگ مورث است منہ

مسئلہ ۸ - چنانچہ ممالیک متعدد باشند و ترکہ وافی نباشد مگر بخرید اریکے از انہا یا بعضے از ہریک احتمال لزوم خریداری یکے از انہا بتعیین قرعہ ظاہر ابے وجہ است چونکہ معلوم نیست نظر شارع در مثل فرض بخرید و ازادی بکفر بالتمام باشد تا برای استخراج مطلوب مجہول استقراع شود بلکہ احتمال اقوی اینستکہ بعض از ہریک خریداری و ازاد شوند زیرا نسبت ترکہ بتمام انہا از باب اینکہ در یکطبقہ میباشند متساوی است ترجیح بعض شوتا بدون مرجح و قبیح و ممتنع از ناحیہ شارع حکیم است پس مجالی برای استکشاف ان بطریق قرعہ نخواہد بود۔

مسئلہ ۹ - چنانچہ بستگان متوفی ہمہ ممالیک ولکن در طبقات مختلفہ میراث میباشند از باب اینکہ استفادہ انہا از ماترک در ازادی بمناسبت اقتضاء وراثت است کہ در انہا میباشد و مطابق ایہ کریمہ (اولوا الارحام) بعضے مقدم بر بعض و اولی در استفادہ از اموال و حقوق میت میباشند ظاہرا متعین است بر حاکم شرع کہ ماترک را صرف در خرید و ازادی نزدیکتر وانکہ در طبقہ سابقہ است بنماید و چون او ازاد گردید قہرا بحکم اقربیت بقیہ مال را بالوراثہ مالک خواہد شد۔

مسئلہ ۱۰ - چنانچہ وارث منحصر مملوک موروث باشد بفوت مولای مورث ازاد و چنانچہ ماترک دیگری داشتہ بارث منتقل باو میشود و بعضے از فقہاء احتیاط فرمودہ اند کہ حاکم شرع ولایتا او را ازاد کند و ماترک را تسلیم او نماید۔

مسئلہ ۵ - چنانچہ شخص متوفی وارث حر نداشتہ باشد و وارثش منحصر بمملوک باشد و ما ترک وافی بقیمت وارث مملوک باشد اگر مملوک پدر یا مادر باشد باتفاق اصحاب باید از ما ترک خریده و آزاد شود و باقی ماندہ هم بارث مالک خواهد شد و نسبت بغیر پدر و مادر از سائر بستگان هم مشهور قائل بهمین حکم هستند و از روایات باہم استفادہ میشود و در شمول این حکم نسبت بزوجین خلاف است گرچہ اقوی الحاق آنها است بارحام لکن در مورد زوجہ ما زاد از فرض متعلق بامام خواهد بود چونکہ بنابر مشهور زوجہ رداً میراث نمیبرد۔

مسئلہ ۶ - مالک جائز نیست امتناع از فروش مملوک مزبور نماید و اگر اباء کند حاکم شرع از باب ولایت بر ممتنع در مقابل قیمت عادلہ میفروشد و میخرد و آزاد میکند و در صورت نبودن حاکم عدول یا ثقات قیام بامر مینمایند علاوہ بر قاعدۂ کلیہ روایت خاصہ هم در باب موجود است کہ راوی بحضرت صادق علیہ السلام عرض میکند چنانچہ مالک اباء از فروش کرد چہ باید کرد امام علیہ السلام در مقام جواب میفرماید: لَیسَ لَهُمْ ذٰلِكَ یُقَوَّمَانِ قِیمَۃً عَدْلٍ ثُمَّ یُعْطَی مَالُهُمْ عَلٰی قَدْرِ الْقِیمَۃِ -

مسئلہ ۷ - چنانچہ ترکہ وافی بقیمت تمام مملوک نباشد از باب اینکہ ملاک حکم آزادی رقبہ وارث است و جریان قاعدۂ میسور بعید نیست قول بلزوم خریداری حصہ از آن کہ مال وفاء بآن نماید آزادی همان مقدار سپس سعی در آزادی بقیہ چنانچہ نسبت ببعض دادہ شدہ است گرچہ خلاف مشہور است

( تنبیه )

جمعی از اصحاب وارث حرّ بی را اگر حاجب وارث مملوک میشود تعمیم داده اند بضامن جریره و مولای معتق و کسیرا اگر حاجب نمیدانند در طبقات ارث صاحب ولاء اما مستند و لکن ظاهر بعضی از روایات عدم مانعیت ضامن جریره و مولای معتق است مثل صحیحه یا حسنه ابن سنان که حضرت صادق ع حکایت میفرماید قضاوت حضرت امیر المؤمنین علیه افضل السّلام را در بارهٔ مردیکه فوت نمود و برای او مادر مملوک و مالی بود که چنانچه نزدیکان و خویشاوندانی برای او نباشد از ما ترک او مادرش خریداری و آزاد شود و بقیهٔ مال باو پرداخت گردد

( د ) لعان -

ذکر لعان در شمارهٔ موانع ازاین بابست که پس از ثبوت انتساب بحکم فراش واستحقاق میراث قطع نظر از ملاعنه و اقتضاء توارث بین ملاعن و ولد بلعان مانع از توارث حاصل میشود گرچه لعان نفی سبب توارث که انتساب شرعی باشد مینماید و بلعان حکم توارث بین پدر و فرزندیکه بر فراش او متولد گردیده زائل میشود و لکن بین فرزند و مادرش و بستگان مادری انتساب باقی و حکم توارث جاریست زیرا ممکن است پدر کاذب یا مشتبه در نفی باشد و یا اینکه برای زن از

عبدالله بن سنان عن الصّادق ع قضی امیر المؤمنین ع فی الرّجل یموت وله امّ مملوکة وله مال ان تشتری امّه من ماله ثمّ یدفع الیها بقیّة المال اذا لم یکن له ذو قرابة (حیث انّ تعبیره علیه السلام بجملة اذا لم یکن له ذو قرابة ظاهر فی انّ الحاجب هو الرّحم الحرّ وما یتقرّب بالمیّت نسبا)

زاه شبهه زمرد دیگری این فرزند حاصل شده باشد کرد در اینصورت هم فرزنده ولد شرعی او خواهد بود

مسئله چنانچه بمقتضای لعان نفی نسب شرعی بین ملاعن و ولد میشود و همچنین بین ولد و خویشاوندان و نزدیکان پدری از قبیل عمو و عمه و اولاد انها هم خواهد شد چه اینکه ایشان تأیید ملاعن نمایند در نفی ولد یا تأیید مادر نمایند در انتساب یا ساکت باشند زیرا انتساب اعمام و اولاد انها از راه انتساب ملاعن است و زمانیکه انتساب او زائل گردید وجهی برای توارث فروع و حواشی پدر نخواهد بود چنانچه در اخبار کثیره از وارث ولد ملاعنه شده است سؤال معصوم در پاسخ میفرماید وارث مادر او است و در صورت فوت مادر اخوال او وارثش میباشند بنابر این برادر و خواهر ابوینی قبل از ملاعنه پس از لعان بحکم برادر و خواهر مادری و در ردیف انها میراث میبرند و کلیه احکام کلاله امی بر انها جاریست .

مسئله چنانچه پدر پس از انجام تشریفات ملاعنه اعتراف نماید باینکه فرزند ولد او است مطابق اخبار مستفیضه ولد باو رد نمیشود و او میراث از ولد نمیبرد ولکن فرزند از او میراث میبرد .

## ۵ - حمل

یعنی کینونت نطفه یا علقه یا مضغه قابله یا بودن و لدحی در رحم و مانعیت حمل محدود بزمان متصف بودن باین وصف است زیرا اگر پس از کمال خلقت که صدق عنوان اولاد یا یکی دیگر از عناوین نسبیه موجبه للوراثه بالغه

بنما باید و زنده متولد شود حَوَ (علیٰ مافرض الله) میراث میبرد گرچه حین فوت
مورث در رحم مادر باشد و ثمرۂ این مانعیت معلوم میشود در صورتیکه در رحم بماند
تنبیه برای حمل یعنی محمول که جنین باشد حاجبیت نیز میباشد (ولو موقتاً)
زیرا اگر وُرّاث دیگر در رتبۂ متأخر و طبقۂ بعد باشند نباید در ترکہ هیچگونه
تصرفی نمود تا موقع وضع پس اگر زنده متولد شد تمام ماترک از آن اوست و
چنانچه میتاً ساقط شد مال متعلق بوُرّاث طبقۂ لاحق علی مافرض الله تقسیم
خواهد شد و در صورتیکه هم رتبۂ حمل باشند اگر ذو فرضین باشند مثل زوج
و مادر که وجود ولد مؤثر در نقصان سهم انها میباشد از نصیب اعلیٰ محروم
خواهند بود کما اینکه در صورت مطالبۂ وُرّاث بنا بر احتیاط لازم المراعات بمقدار
سهم دو فرزند پسر باید کنار گذارد وچه بسا طفل مرده سقط بشود که اصلاً میراثی
نخواهد داشت و یا یک پسر یا دختر است کما سیأتی تفصیله ص ۵۴

( تنبیه )

عدم وراثت سقط چنانچه در رحم تلف شده باشد یا در اثناء وضع قبل
از خروج از رحم مورد اتفاق اصحاب است چه اینکه خلقتش تمام باشد یا ناقص
حدیث نبوی بمضمون السقط لایرث ولایورث نیز نقل شده است - چنانچه
وراثت مولود حیّ نیز نزد اصحاب بدون اشکال است و اخبار معتبره در اینمورد
مستفیض است و انشاء الله در اثناء بحث بعضی از انها اشاره خواهد شد.

مسئلۂ ولوج زوج و حلول حیوة در موقع فوت مورث معتبر در
توارث نمیباشد انتساب شرعی از طریق فراش و نحو آن در صورت امکان الحاق

بانعقاد نطفه زمان حیوة مورث ولو آناً ما چنانچه زنده متولد شود کافی است.

مسئله: در توارث حمل استقرار حیوة بعد از انفصال و وضع لازم نیست باید طوری باشد که عرفاً او را مولود زنده بنامند یا اینکه از روی اراده نفس بکشد یا دست و پای خود را تکان بدهد یا گریه کند یا فریاد بزند که چه اینحالت در زمان کوتاهی باشد - بعضی از فقهاء استقرار حیوة را معتبر دانسته اند و شاید نظرشان همین باشد که برای مولود زنده تفسیر شده بر فرض تقدیر تشنجات و تقلصات قهریه طبیعیه که گاهی در گوشت گرم پس از ذبح حیوان مشاهده میشود مؤثر در توارث نیست - و اینمطلب از روایات باب نیز استفاده میشود که مضمون میفرماید (اذا تحرّک المولود تحرّکاً بیّناً فانّه یرث و یورث) یا (اذا تحرّک تحرّک الأحیاء ورث) یا (المنفوس (یعنی مولود والده بنفاس) لا یرث شیئاً حتّی یصیح ولیسمع صوته) یا (حتّی یستهلّ ولیسمع صوته) -

خصوصیتی برای صدا کردن موقع ولادت که از آن تعبیر باستهلال میشود نیست که این اماره خاصه حیوة دخالت در حکم داشته باشد و در بعضی از روایات تصریح باینمطلب شده است و تعلیل فرموده اند که چه بسا مولود گنگ و لال است و ذکرش در بعضی از روایات یا از باب اینستکه اظهر امارات بر حیوة یا اماره شایعه غالبه است و یا از جهت اینستکه جمعی از قضات عامه استهلال را معتبر دانسته اند امام ع هم تعبیر اماره بر حیوة را بر حسب ظاهر حصر در او فرموده.

مسئله: چنانچه حیوة مولود بعد از وضع بعلم وجدانی یا بینه احراز نشود حکم بتوارث بواسطه استصحاب حیوة قبل از وضع مشکل است چونکه

موضوع حکم شارع بوراثت (المتولد حیّاً) میباشد و اثبات این عنوان باصل بدون دخالت حکم عقل و ملازمه نمیشود و این خود از جهاتی است که موجب سقوط استصحاب و عدم حجیت آن میباشد بنحویکه در جای خود مذکور است و چنانچه گفته شود این موضوع مرکب است از دو جهة وجود حی تولد و حیات جزء اول محرز است بالوجدان وجزء ثانی هم بمرکزه استصحاب حیات اثبات میشود پس صحیح است گفته شود این مولود حی (بحکم استصحاب) ابن فلان یا بنت فلان ووارث او میباشد جواب داده میشود علی فرض التسلیم با اینکه تمام موالید مادامیکه در رحم دارای روح وحیات بوده اند ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین در روایات مربوطه باین موضوع امارات موجبه للعلم را لازم المراعاة میدانند ممکن است گفته شود از موارد یست که علم دخالت تامه در کشف موضوع دارد بلی بینه عادله که شهادت عن حس بدهد یعنی دو نفر عادل بگویند دیدیم پس از وضع حرکت میکرد که کار الاحیاء یا شنیدیم گریه یا فریاد سر کفایت میکند چون نازل منزله علم وجدانی است یعنی دیدن و شنیدن دو نفر عادل بمنزله دیدن و شنیدن خود مکلف میباشد بنابراین اگر مثلاً مدعیه بقاء حیات تازمان پس از ولادت بشود قولش مسموع نیست چون از اموریست که نوعاً وغالباً لایعلم الامن قبلها وادعاء میکند بر سایر وراث چیزیرا و باید اثبات نماید.

مسئله: درصورتیکه طفل در اثناء طریق و در بین وضع حمل فوت نماید مثل اینکه سر او خارج بشود فریادی بزند و بمیرد و یا اینکه دستها هم خارج شد حرکتی بدستها داد و قبل از خروج سایر اعضا تلف بشود

# در میراث حمل

قول مشهور عدم توارث است ولکن بعضے از اعلام شبهہ نموده اند و خالے از وجہ نیست زیرا در روایات ندارد (اذا وضع او انفصل حیا) بلکہ دارد (اذا تحرك او استهل) غایۃ الامر چون موضوع مولود است در صورتے کہ تمام بدن خارج نشده باشد شاید اطلاق مولود بقول مطلق بر او صحیح نباشد مسئلہ محتاج بتامل است ومقتضاے اصل عدم توارث و احتیاط در تصالح است۔

مسئلہ معتبر نیست در وضع حمل اینکہ بطور عادی طبیعے باشد پس چنانچہ بواسطۂ جنایتے جنین سقط شده شود ولکن پس از سقوط حرکت ارادیہ داشتہ باشد میراث خواهد برد انصافے هم اگر توهم شود در اطلاقات بد ولیست۔

مسئلہ مصرح بہ در عبارات اصحاب نسبت لیہم الارث حمل چنانچہ سائر ورثہ در ردیف وی نبرا و باشند و مطالبہ سہم الارث خود نمایند اینستکہ بمقدار سہم دو پسر براے او گذاشتہ شود تا زمانیکہ وضع شود با اینکہ احتمالات عقلائیہ در مورد حمل بفرمایش بعضے از فقہاء مردد بین عشره است زیرا ممکن است یك پسر یا یکدختر یا یك خنثے یا دو پسر یا دو دختر یا دو خنثے یا یك پسر و یك دختر یا یکدختر و یك خنثے یا یك پسر و یك خنثے باشد و یا مرده سقط شود و علم اجمالے در مورد یکہ دوران بین امور مختلفہ باشد کہ اختلافشان باقل واکثر است نسبت بقدر متیقن از تکلیف کہ اقل باشد منجز خواهد بود پس انهائیکہ فرض اعلے و ادنے دارند و با وجود این فرزند تولدش حیا براے انها فرض ادنے میباشد مثل احد الزوجین و مادر بمقدار سهم

آدنی کہ قدر متیقن از استحقاق شان میباشد میتوانند استفادہ نمایند و ما
زاد مردد است بین حمل و ورثاء موجودین ولکن انہا بیکدو فرضین نیستند
مثل او لاد کہ با حمل در یکمرتبہ واز یکصنف نیز ہستند چنانچہ بخواہیم بمقتضای علم
اجمالی احتیاط بنمائیم چون بیش از مقدار سہم یک انثی دوران علی نخواہد بود
الزامی برای کنار گذاردن دو سہم پسر انرا ندادیم مگر اینکہ گفتہ شود در صورتیکہ
حیّاً متولد شود کشف میشود از ابتداء سہیم و شریک در ترکہ بودہ است و تصرف
در مال مشترک بدون رضایت و موافقت شریک جائز نیست و مقتضای این
احتمال عدم جواز تصرف ست در مال زائد از آن مال مردد است بین اینکہ
ہمہ اش متعلق بموجودین باشد یا مقداری از آن متعلق بانہا و مقداری
متعلق بما فی الرحم از باب لزوم احتیاط در اموال و اصالۃ السلامۃ و جمع
بین حقین و عدم ترجیح و لزوم ملاحظہ غبطہ جنین کہ از قصرین است بمقداری
کہ موجب ضرر و حرج بر دیگران نشود یعنی بمقدار حد اکثر یکہ بیش از آن بطور
ندرت اتفاق می افتد با نظر حاکم یا عدول مؤمنین باید افراز و حفظ شود
و اگر مولود اتفاقاً بیش از آن مقدار بود از ورثاء استرداد میشود و اگر کمتر بود
یا مردہ سقط گردید مال بورثہ علی حسب سہامہم تقسیم و رد میشود بر ہمہ
تقدیر ظاہراً اصحاب در این حکم لزوم حفظ مقدار سہم دو پسر اتفاق دارند
بنا برانچہ بیان شد چون این تقسیم بایک نحو ولایت شرعیہ انجام
میشود چنانچہ مال منظور برای حمل تلف شود نقص بر مقدار یکہ بابت سہم
الارث ادنی سائر ورثاء قبض نمودہ اند وارد نمیشود کما اینکہ اگر منافع و

تمامًا برای او باشد در صورتیکه مولود همان دو لپسر باشد تمامًا متعلق
باو خواهد بود - و در صورتیکه کمتر از او باشد بهمان مقدار یکه از عین مال
بسا ئر ورثه رد میشود از منافع نیز سهیم و مسترد میدارند و احتمال اینکه همهٔ
وراث در تمام منافع سهیم میباشند از باب اینکه قسمت حقیقیه انجام نگردیده
پس همه بنسبت سهمشان ذی نفع خواهند بود بی وجه است زیرا اصحاب اتفاق
بر جواز تصرف سائر ورثه در سهام خود شان وبهره برداری از آنها دارند
مگر اینکه گفته شود مقدار یکه برای حمل عزل گردیده در حکم مال میت است و
منافع آن تا زمان تولد متعلق بتمام وراث خواهد بود - و این احتمال هم متوقف
بر عدم قابلیت حمل برای مالکیت و قول بنقل است از حین تولد اما بنا بر اعتبار
مالکیت حمل و کشف انتقال مال از حین موت چنانچه زنده متولد شود بی مورد است

( ق ) - غیبت طولانی

( کراز شخص غائب اثری نباشد وخبری نرسد ) [ نزد بعضی ] در عداد
اسباب منع از ارث بشمار آمده و اقوال در مورد چنین کسی از حیث وارثیت
و مورو ثیت مختلف است -

مختار جمعی لزوم ترتیب آثار حیوة و زنده بودن او است تا زمانیکه علم
پیدا شود بمرگش و اینقول موافق با استصحاب حیوة و احتیاط در اموال است و
بعضی اکتفاء نموده اند بگذشتن مدت زمانیکه عادةً بیش از آن عمر نمیکند و
این هم بسا بحسب اشخاص از مان و بلاد فرق کند - از اسکافی نقل شده است
کفایت گذشتن ده سال از زمان غیبت منقطعه و مستند دانسته اند اینرا قول

بصحیحهٔ علی بن مهزیار از حضرت جواد و لکن چون مشهور بان صحیحه عمل نفرموده‌اند علاوه
در دلالت شرطیه خدشه میباشد این قول ضعیف است - از صدوق و سید مرتضی
و ابن زهره و کلینی قدس الله اسرارهم نقل شده است کفایت تربص چهار سال
مشروط به تفحص و این قول از حیث قائل و مستند قوی‌تر از قول منسوب باسکافی
میباشد زیرا دو روایت معتبره بایمضمون (المفقود یحبس ماله علی الورثة
قدر ما یطلب فی الارض اربع سنین فان لم یقدر علیه قسم ماله بین الورثة)
نقل شده است و در یکی از دو روایت تقیید بطلب نشده است و لکن
مطابق قاعدهٔ لزوم حمل مطلق بر مقید و مقتضای جمع بین دو روایت تقیید
بطلب است چنانچه اعلام نامبرده نیز تقیید فرموده‌اند از شهید اول و علامه
رضوان الله علیهما هم تایید این قول نقل شده است و بعضی حکم شرع بانفصال
و اعتداد بعدهٔ وفات در مورد زوجهٔ غائب پس از تربص چهار سال را مؤید
این قول میدانند بلکه بعضی میخواهند از راه اولویت و قیاس جلی در مقام
حکم نمایند زیرا امر نکاح و فرج اهم از مال است و قول دیگری نقل شده است
که مال را ورثهٔ ملی[1] بین خود تقسیم نمایند برای حفاظت بشرط ضمانت و عهده
داری و برای این قول موثقهٔ اسحق بن عمار است و بعضی موثقهٔ مزبوره را دلیل
قول اول دانسته‌اند بر هر تقدیر عمل بقول اول که مطابق استصحاب و احتیاط
و اخبار وارده در مطلق اموال غائبین و مفقودین میباشد اولی و احوط است
فراجع و تدبر لعلک تقف علی ما لم نقف علیه.

[1] ظاهر بعضی از عبارات اینستکه مراد از ملی ایمان کسی است که مورد اعتماد و ثقه در حفظ مال باشد منه

## (ز) دین مستوعب ترکه

نزد جمعی خلافاً فالجمع دیگر از فقهاء که دین را مطلقاً از موانع میراث نمیدانند - و چون مانعیت دین مستوعب متوقف بر وضعیت مال است پس از موت مدیون لذا لازم است قبل از بیان وجه مختار در ما نحن فیه تحقیق حال در مسئله دین مستوعب و احتمالات در مسئله ثلاثه است -

۱- انتقال مال مطلقا بورثه نهایت امر در صورتیکه مورث مدیون باشد نسبت بمقدار دین حقی از دیان تعلق دارد بمال پس چنانچه متبرعی اداء نماید یا دیان ابراء نمایند یا ورثه از اموال شخصیه خود بپردازند ترکه فک و طلق خواهد شد و انحاء تصرفات در او جائز و نافذ است و در غیر صور مزبوره چنانچه دین استغراق و استیعاب نماید تمام ترکه را تمام ما ترک و در غیر مورد استیعاب بمقدار دین متعلق حق آنها و تصرف در آن برای وارث غیر جائز و غیر نافذ و مثل تصرف مالک در عین مرهونه جواز و نفوذش موقوف بر اذن یا اجازه ذیحق خواهد بود و نقل شده است اختیار اینوجه از مبسوط شیخ و مسالک شهید ثانی و قواعد علامه اعلی الله تعالی مقامهم و بعض دیگر و مرضی صاحب جواهر است و استدلال شده است باینکه بقاء مال بر ملک میت که صلاحیت مالکیت و اعمال سلطنت ندارد بی وجه است انتقالش بدیان علاوه براینکه مخالف اصل است شاهد برخلاف دارد که جواز اداء ورثه دین را از مال خود و تصرف در ترکه باشد و بودنش بدون مالکهم باطل است بنابراین جز انتقال بورثه وجه دیگری وجیه نباشد و آیات و روایات ظاهر در عدم انتقال مقابله

دین است بوارث محمولست بر عدم حصول ملکیّت مستقرّه طلقه و لازم اینوجه بودن نماءات حاصله بین موت مورّث و اداء دین است برای ورّاث.

۲ - بودن تمام مال در صورت استیعاب دین و بمقدار دین در صورت عدم استیعاب بحکم مال میّت تا اداء شود دیون غایة الأمر ولایت بر اداء از عین آن یا بدلش برای ورّاث و اولیاء میّت است زیرا اولی بأموال او و اولی بأحکام اوست و در صورت امتناع آنها حاکم از باب ولایت بر ممتنع قیام بامر خواهد نمود - و اینوجه موافق با ظاهر جمله از آیات و روایات است از قبیل قوله تعالی مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ و قوله در روایت سکونی (أَوَّلُ شَيْءٍ يُبْدَأُ بِهِ مِنَ الْمَالِ الْكَفَنُ ثُمَّ الدَّيْنُ ثُمَّ الْوَصِيَّةُ ثُمَّ الْمِيرَاثُ) و قوله ما تَرَكَهُ الْمَيِّتُ فَلِلْوَارِثِ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ أَوْ دَيْنٍ) و اینوجه منسوبست بجمع کثیری از اصحاب مثل شیخ قدّه در خلاف و حلّی در سرائر و محقّق قدّه در شرائع.

۳ - انتقال تمام مال در صورت استیعاب دین و بمقدار آن در صورت عدم استیعاب بدیان زیرا دیون ولو موجّله باشد بموت مدیون معجّله میشود و چون برای ذمّه میّت در نظر عرف و عقلاء اعتبار و اثر شی نیست قهراً دیون منطبق بر عین مال موجود خواهد شد و لازم این دخول مقابل دین است در ملک دیان با ولایت بر اداء و حقّ تبدیل و تعویض برای ورثه باتّفاق و لکن ظاهراً کسی از اصحاب اختیار اینوجه نکرده است

پس از بیان وجوه ثلاثه واضح است که چنانچه در ترکه شخص مدیون وجه اوّل اختیار شود دین مطلقا مانع از توارث نخواهد بود و چنانچه یکی از دو

وجه دوم و سوم اختیار شود. ما نعیت معلقه دارد و مسئله محتاج بتأمل است

«حاجب» شرح مراد از این لفظ و مصطلح فقهی آن گذشت

و حاجب دو قسم است یکی اینکه حاجب ممنوع نماید محجوب را از اصل ارث و تمامی سهم و تعبیر میشود در اصطلاح از آن به حجب الحرمان و دیگر اینکه محروم نماید ذوفرضین را از نصیب اعلی و اوفر النصیبین و تعبیر میشود از آن به حجب النقصان و ضابط قسم اول (قرب و نزدیکی است) از حیث نسب و سبب که نزدیکترین اشخاص بمورث حاجب میشود دورتر را زیرا بمقتضای تفسیر آیه مبارکه اولوا الأرحام ملاک در اولویت نزدیک بودن انتساب که بطریق موثق از زراره از حضرت صادق ع نقل شده است (اولیهم بالمیت اقربهم الیه) علاوه بادله قطعیه از اخبار و اجماع ثابت و مسلم است که برای میراث طبقات و اصناف و مراتبی است و مادام که یکنفر از افراد صنف مرتبه سابقه موجود باشد (چنانچه بواسطه یکی از موانع ارث ممنوع از ارث نباشد) میراث بافراد مرتبه لاحقه آن صنف نخواهد رسید و همچنین نسبت بطبقات.

و این نزدیکی کاهی ظاهر و واضح است که عرف عام هم در آن تاملی ندارد مثل تقدم پدر و مادر و اولاد بر اخوه و اجداد و کاهی بآن مرتبه از وضوح نیست مثل تقدم احفاد هرچند نازل باشند بر اخوه و اجداد و تقدم اولاد عم و خال هرچه نازل باشند بر عم و خال پدر و مادر و تقدم اولاد اخوه هر مقدار وسائط داشته باشند بر اعمام و اخوال.

و دلیل این امر بر حسب مرتبه اثبات تنزیل شارع است بمثل قوله

# در اقسام حجب

(اَوْلَادُ الْاَوْلَادِ یَقُوْمُوْنَ مَقَامَ اٰبَائِہِمْ وقولہ کُلُّ ذِیْ رَحِمٍ بمنزلۃ الرَّحِمِ الَّذِیْ یَجُرُّ بِہٖ) وسرّش بر حسب مرتبۂ ثبوت بطوریکہ مستفاد از روایات وکلمات تست خصوصیتی است در مرتبۂ انتہاء نسب متوارثین امّا در احفاد چون منتہی بصلب مورّث میشوند از دیگران اقربند وامّا اولاد عمّ وخال چون در جدّ با مورّث اجتماع پیدا میکنند وعمّ وخال ابوین در پدر جدّ مجتمع ہستند بنا بر این ملاک اقربیّت در نظر شارع ہمان کمتری وسائط بین متوارثین نیست وچنانچہ عرف خلاف این بفہمد خطاء در تشخیص بوده وشارع بامثال بنات وجلّات حربون تخطئہ فرموده با تنبیہ وتذکر زاده نرا اینکہ تعبدی از شرع در این امر باشد چنانچہ در قرآن کریم اشاره با ینمطلب فرموده بقولہ تعـ اٰبَاؤُكُمْ وَاَبْنَاؤُكُمْ لَا تَدْرُوْنَ اَيُّهُمْ اَقْرَبُ لَكُمْ نَفْعًا فَرِيْضَةً مِّنَ اللهِ

تنبیہ کسیکہ از دو ناحیہ جہت ارتباط وانتساب داشتہ باشد اقربیّت در نظر شارع ومقدّم است بر کسیکہ فقط از طرف پدر انتساب وارتباط داشتہ باشد با تساوی درجہ مثلاً برادر یا خواہر ابوینی حاجب است برادر وخواہر ابی را ولکن چنانچہ اختلاف در درجہ داشتہ باشند مثل برادر پدری با برادر زاده ابوینی برادر مقدّم وحاجب است برادر زاده را بواسطۂ اقربیّت مگر در خصوص پسر عموی ابوینی کہ مقدّم است بر عموی پدری بجہۃ نصّ خاصّ واتفاق اصحاب۔

وامّا قسم دوّم از حجب پس در دو مورد است

۱۔ حجب فرزند متوفّی پدر ومادر واحد الزوجین او را۔ (شخص)

۲ - حجب اخوة متوفی مادر او را و تفصیل کلام در نوع اول اما بالنسبة به حجب اولاد مورث ابوین او را پس نسبت بما زاد از سدس است بمقتضای قوله تعالی (وَلِأَبَوَيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ) و این حکم حاجبیت اولاد نسبت با بوین جاریست مگر در دو صورت یکی آنجا که فرزند مورث منحصر بیکدختر باشد که برای او فرض معینی مقرر است که نصف باشد نیز در اینصورت بعد از فرض دختر $\frac{3}{6}$ از ما ترک و فرض ابوین $\frac{2}{6}$ آن باقیمانده ما ترک $\frac{1}{6}$ باشد مطابق قاعده وآیه اولوا الارحام وصحیحه محمد بن مسلم از حضرت باقر ع بنسبت سهامشان اخماسا بانها رد میشود سه خمس بدختر و دو خمسش با بوین هر یک $\frac{1}{5}$ (در صورتیکه مادر محجوب باخوة نباشد والا باو ردّاً نمیرسد) وچنانچه در همین فرض احد الابوین موجود باشد باقیمانده $\frac{2}{6}$ استکه ارباعا رد میشود سه ربع بدختر و یکربع باحد الابوین -

سورة النساء

و دیگر آنجا که فرزند مورث دو دختر بالا باشد با احد الابوین که پس از فرض دختران یعنی دو ثلث و فرض احد الابوین که یکسدس است یک سدس باقیمانده بنسبت سهام یعنی اخماسا بهم رد میشود $\frac{4}{5}$ آن بدختران و $\frac{1}{5}$ باحد الابوین وچنانچه در اینفرض هر دو (ابوین) موجود باشند سهام دختران وابوین ترکه را مستغرق مینماید -

واما بالنسبة بحجب اولاد احد الزوجین را پس نسبت بسهم اعلای آنها است زیرا بمقتضای نصوص از روایات وآیه کریمه با عدم وجود اولاد

---

مه و در این فرض مخرج سهام عدد ۳۰ میباشد.

برای مورّث زوج او نصف و زوجه اش استحقاق ربع دارد و با وجود اولاد زوج ربع و زوجه ثمن میبرد چنانچه در محلّ خود مفصّلاً مذکور است.

مسئله اولاد اولاد در حجب بمنزله اولاد میباشند و دلیل بر اینمطلب عموم تنزیل ولد الولد بمنزله ولد است و خصوص روایت منقوله از زرارة از صادقین ع وُلْدُ الْبَنِينَ بِمَنْزِلَةِ الْبَنِينَ يَرِثُونَ مِيرَاثَ الْبَنِينَ وَوُلْدُ الْبَنَاتِ بِمَنْزِلَةِ الْبَنَاتِ يَرِثُونَ مِيرَاثَ الْبَنَاتِ وَيَحْجُبُونَ الْأَبَوَيْنِ وَالزَّوْجَيْنِ عَنْ سِهَامِهِمُ الْأَكْثَرِ وَإِنْ سَفَلُوا بِبَطْنَيْنِ وَثَلَاثَةٍ وَأَكْثَرَ.

وامّا نوع دوّم از حجب النقصان که در مورد حاجبیّت برادران و خواهران مورّث است مادر او را از مازاد از سدس (در انجائیکه مادر فرضاً بیش از سدس میبرد مثل مورد یکه اولاد برای مورّث نباشد یا ردّاً میبرد مثل مورد یکه اولاد یکدختر یا دو دختر با الاب باشد و تفصیلش گذشت) و دلیل بر این نوع حجب قبل از اجماع و اخبار آیه مبارکه (سورهٔ نساء) فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَوَرِثَهُ أَبَوَاهُ فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِأُمِّهِ السُّدُسُ الآیه ولکن این حاجبیّت مشروط بچند شرط است در صفحه ۷۳

---

( ۱ ) از حیث عدد باید حدّ اقلّ دو برادر یا یک برادر و دو خواهر یا چهار خواهر باشند و دلیل بر اعتبار این شرط اخبار کثیرهٔ معمول بها میباشد که بعضی از آنها در تفسیر آیه مبارکه مزبوره رسیده است بنا بر این اخوة در آیه شریفه استعمال شده است در اعمّ از برادر و خواهر وضعاً یا تغلیباً و همچنین در دو یا لا از باب اطلاق جمع بر فرد (یا اینکه لام در آیه بمعنای مع میباشد)

بر فرض تقدیر مسئله مورد تسلیم اصحاب بلکه ادّعاء اتّفاق از غیر ابن عبّاس شده است ومنقول از او است اشتراط اینکه سه نفر فرد باشند برای ظاهر اخوه از حیث مادّه که وضع برای خصوص مذکور ندارد وهیئت جمع که اقلّش ثلاثه است واین مختار ابن عبّاس از مصادیق اجتهاد در مقابل نصّ بلکه نصوص میباشد زیرا روایات مأثوره از طرق ائمّه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین منتهی به نبی اکرم صلّی الله علیه وآله میباشد بالمشافهه از آباء کرامشان یا از طریق صحیفه مختومه امیر المؤمنین علیه افضل صلوات المصلّین وخیلی مستبعد است که ابن عبّاس وامثال او که افتخار تعلّم احکام وتدریس قرآن از حضرت ولایتمآب داشته سنین متمادیه داشته واقف براین تفسیر نشده باشند اعاذنا الله تبارک وتعالی من الفائتات الشیطان بوسیله نفسنا الأمّارة بالسوء .

( ب ج ) اینکه اخوه کافر وهمچنین بنده نباشند ودلیل براین دو شرط اخبار مستفیضه بمضمون ( الکفّار لا یحجبون ولا یرثون والکافر لا یحجب المسلم ولا یرثه ) وفرمایش حضرت صادق ع در صحیحه محمّد بن مسلم در جواب سؤال از اینکه مشرک ومملوک چنانچه وارث نباشند حاجب میشوند ( لا ) ودیل خبر علاء بن فضیل از آنحضرت ع ( المملوک لا یحجب ولا یرث ) وتأیید میشود مطلب باینکه سرّ جعل حاجبیّت اخوه نسبت بمادر اینستکه نصیب پدر زیاد شود که منفق برآنها است ودر صورتیکه اخوه کافر یا رقیق باشند وجوب انفاق بر پدر نیست .

( د ) اینکه اخوه قاتل مورّث نباشند ( نزد مشهور ) زیرا که حجب

# در احکام و شرائط حاجبیّت اخوه

تتبّع ثابت شده است که حاجب در باب ارث یا وارث بالفعل است یا وارث بالقوّه اخوه بواسطهٔ وجود مادر وارث فعلی نیستند چنانچه قاتل باشند وارث شانی هم نخواهند بود کما اینکه ملاک اعتبار اسلام و آزاد بودن در حاجبیّت اخوه ظاهراً این باشد که کافر و مملوک وارث نیستند تا حاجب باشند پس قتل و کفر و رقیّت ملاکاً یکسان می‌باشند و لفظ اخوه در آیهٔ شریفه هم جمع منکّر است افادهٔ عموم نمیکند و بر فرض شبهه هم مقتضای اصل عدم حاجبیّت اخوه قاتله است زیرا حجب وارث محتاج بدلیل است و لکن بعضی اشکال در اعتبار این شرط نموده اند بجههٔ اطلاق قوله تعالی (فَاِنْ كَانَ لَهُ اِخْوَةٌ فَلِاُمِّهِ السُّدُسُ) و ملازمه بین حاجبیّت و وارثیّت را هم قبول ندارند و میگویند با وجود اطلاق دلیل جای شبهه و تمسّک باصل نیست و انصراف با خوه را هم که شأن وراثت داشته باشند منکرند .

تنبیه - راجح در نظر اعتبار عدم کفر و رقیّت و قاتلیّت در حاجبیّت ولد نسبت بسهم اعلای زوجین و والدین زیرا مسلّماً نظر شارع از حجب توفیر نصیب اولاد است از ترکه و با محروم بودن آنها از میراث وجهی برای حجب سایر ورثه نیست .

تبصره - ظاهر اینستکه پدر هم چنانچه قاتل مورّث باشد حکم حاجبیّت اخوه جاری نیست زیرا با ممنوعیّت پدر از میراث بواسطهٔ ارتکاب قتل مورّث ملاک جعل که توفیر سهم آب باشد فرض ندارد .

(ه) اینکه برادران و خواهران با مورّث از یک پدر باشند پس اخوهٔ مادری فقط حاجب مادر نمیشوند اخبار مصرّحه باین شرط بالغ حدّ استفاضه است

ونقل خلاف بین اصحاب نشده است بلکه ادّعاء اجماع امامیّه نموده‌اند مخالفین از عامّه میباشند .

(و) - اینکه پدر مورّث زنده باشد - بر این شرط فتوای مشهور بلکه میتوان ادّعاء اجماع نمود زیرا نقل خلاف نشده است مگر از صدوق قدّه مشهور استدلال فرموده اند بروایاتی که از آنجمله خبر بکیر است از حضرت صادق ع (الأمّ لا تنقص من الثلث أبداً إلّا مع الولد والإخوة إذا كان الأب حيّاً) وظاهر آیهٔ مبارکه (وورثه ابواه) هم اعتبار حیوة پدر است علاوه از بعضی تعبیرات استفاده میشود سرّ این محرومیّت مادر زیاد شدن سهم پدر است که منفق بر اخوه است (غالباً) وچنانچه پدر نباشد محجوبیّت مادر بدون وجه خواهد بود بر هر تقدیر انحصار وارث نسبی در فرض مورد بحث که فقدان پدر باشد بمادر مورد اتّفاق وتسلّم اصحابست مخالفت صدوق رضوان الله تعالی علیهم بعلّه بعضی از روایات محمول بر تقیّه اثر عملی ندارد زیرا منقول از ایشان اینکه سدس متعلّق بمادر است فرضاً وبقیّه مال ردّاً ومختار مشهور اینستکه ثلث را بالفرض استحقاق دارد وبقیّه هم بواسطهٔ نبودن وارث در طبقهٔ اولی باو ردّ میشود پس بنا بر هر دو قول وارث تمام ترکه مادر است در صورت عدم وجود احد الزوجین ولی از سهم زوجیّت در صورت وجود یکی از آنها .

(ز) اینکه اخوه حمل نباشند بلکه قبل از موت مورّث زنده متولّد شده باشند استدلال شده است بر اعتبار این شرط بوجوهی -

۱ - بر موجود در رحم اخوه صادق نیست زیرا عرف برادر وخواهر

مینا مند که تامّ الخلقه و موجود در خارج از اصلاب آباء و ارحام امّهات باشد و این دعوی در حالات نطفه و علقه و مضغه واضح الصّدق است و کسی قائل بتفصیل نشده است -

۲ برفرض اینکه لغةً وضع اِخوه عامّ باشد منسبق بذهن از جملهٔ ( فَاِنْ کَانَ لَهٗ اِخْوَةٌ ) و منصرف الیه اطلاقش موجودین در خارج از رحم زمان فوت مورّوث میباشد .

۳ برفرض شبهه میتوان گفت از مجموع آیات و روایات و بالخصوص روایتِ بکیر[1] که یکی از مستندات اصحابست چنین مستفاد است که مقتضی اوّلی در میراث مادر موجب استحقاق ثلث است و لا دو اخوه دو حاجبند مشروط بشرائط هرجا که شبهه در تحقق یکی از دو حاجب شود و لو بواسطهٔ شکّ در تحقق شرائط آنها مطابق قاعدهٔ عقلائیه عدم اعتناء باحتمال تحقق مانع و ترتیب اثر مقتضی است .

۴ روایت علاء بن فضیل مورد عمل و اعتماد اصحاب از حضرت صادق ع ( اِنَّ الطِّفْلَ وَالْوَلِیْدَ لَا یَحْجُبُ وَلَا یَرِثُ اِلَّا مَا اٰذَنَ بِالصُّرَاخِ وَلَا شَیْئَ لِمَا اَکَنَّهُ الْبَطْنُ وَاِنْ تَحَرَّکَ اِلَّا مَا اخْتَلَفَ عَلَیْهِ اللَّیْلُ وَالنَّهَارُ ) که حاصل مفادش اینست مولود و آنکه زائیده میشود حاجب نیست و وارث هم نیست مگر اینکه موقع وضع بانک بزند[2] که علم بحیوتش حاصل شود و در اینصورت وارث خواهد بود و آنچه در

---

[1] وَهِیَ مَا رَوَاهُ عَنِ الصَّادِقِ ع اَلْاُمُّ لَا تَنْقُصُ مِنَ الثُّلُثِ اَبَدًا اِلَّا مَعَ الْوَلَدِ وَالْاِخْوَةِ اِذَا کَانَ الْاَبُ حَیًّا منه

[2] مگر اینکه بانک زدن زنده بودن خودرا آشکار سازد منه

رحم مکنون و مستور است گرچه حرکت نماید و آثار حیوة برای او باشد سهمی از
مال برای او نیست مگر اینکه زمانی پس از تولد در این عالم زندگانی کند در مقام
جواب از استدلال اول و دوم نقض شده است بحاجبیت ولد (چنانچه حمل
باشد) زوجین را از حد اکثر میراث و همچنین ابوین را از ما زاد از سدس
(که ظاهراً مسلم بین اصحاب است) با اینکه در آن دو مورد هم ممکن است گفته
شود اطلاق (إِنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ) شامل نمیشود موجود در رحم را بالوضع یا
بالانصراف پس باید گفته شود حمل وضعاً مشمول عناوینی از قبیل اولاد و اخوه
میباشد و انصرافی هم برای اطلاقات نیست و چنانچه باشد بدوی و غیر ضائر است
بنا بر این مجالی برای شبهه و تقریب اصل و قاعده نمیماند و وجه سوم هم ساقط است
و اما وجه چهارم استدلال که روایت ابن فضیل باشد اگر با دقت ملاحظه شود
اوفق با قول بحاجبیت است زیرا استثناء مرتبط بهر دو جمله (لا یحجب و لا یرث)
است غایة الامر از جملهٔ استثنائیه استفاده میشود اشتراط حاجبیت و وارثیت
(بنحو شرط متأخر) باینکه حیاً متولد شود و لا یخفی عدم ترتب این تالی زیرا ولید
عطف تفسیر طفل است و اطلاق ولید نمیشود مگر بر قریب الولادة و اما فقرهٔ
(وَلَا شَيْءَ لِمَا أَكَنَّهُ الْبَطْنُ وَإِنْ تَحَرَّكَ آه) اگر مراد از کلمهٔ (شیئ) مال باشد
توضیح و تأکید برای جملهٔ ثانیه و مقام وارثیت است و اگر مراد مؤثریت و
مطلق موقعیت و ارزش و وجودیه در باب توارث باشد بیان و تأکید نسبت
بهر دو جهت (حاجبیت و وارثیت) خواهد بود و بنا بر آنچه در بعضی از نسخ
ملاحظه شد که کلمهٔ (ما) مصدر بلام جر نیست مسلماً منطبق بر وجه ثانی

چنانچه قبلاً مفصلاً بیان شد که اگر حمل حیاً متولد نشود میراثی برای او نیست منه و کلام در حمل است

واختصاص بارث ندارد فراجع .

ج - اینکه اخوه زمان موت موروث زنده باشند زیرا مُنسبق بذهن از جملهٔ ( فَإِنْ کَانَ لَهُ إِخْوَةٌ ) وجود انها است علاوه از تعلیل بتوفیرسهم پدر بجهة انفاق او بر اخوه اعتبار حیوة انها مستفاد است ( ولذا اخوهٔ امّی کـه در جهة انفاق اصلاً که بـا پدر ندارند حاجب نخواهند بود بنابراین چنانچه موت مورّث و برادر یا خواهرش در آن واحد واقع شود نیز حاجبیتی نخواهد بود و چنانچه مشتبه شود متقدم بمتأخر کما اینکه غالباً در مورد غرق و حرق و هدم اتفاق میافتد ) مختار شهید ثانی قدّه در روضه و منقول از شهید اوّل در دروس عدم حاجبیّت است زیرا حجب برخلاف اصل توارث است و مشروط است بشرائطی که یکی وجود اخوه است و مادام که احراز شرط نشود مقتضای عموم اَلْأُمُّ لَا تُنْقَصُ مِنَ الثُّلُثِ اَبَدًا اِلَّا مَعَ الْوَلَدِ وَالْأِخْوَةِ ) واصل عدم حجب است -

وبعضی تفصیل داده اند بین صورتین جهل بتاریخ موتهما وجهل بتاریخ موت مورّث وصورت جهل بتاریخ موت اخ زیرا در صورت جهل بتاریخ موت هر دو استصحاب حیوة هر یك تا زمان موت دیگری معارض است بمثل خود ولی از تساقط استصحابین شك در تحقق حاجب میشود مقتضای اصل وقاعده عدم حجب است و در صورت جهل بتاریخ موت مورّث گرچه باستصحاب حیوة مورّث تا زمان بعد از موت اخ اثبات نمیشود موت مورّث در زمان فقدان اخ مگر از راه قول باصل مثبت و ملازمه عقلیه امّا چون شرط حجب که وجود اخوه زمان موت مورّث باشد محرز نیست شبهه در محجوبیت مادر حاصل و مطابق

اصل و قاعده عدم حجب است ولکن در صورت عکس که جهل بتاریخ موت اخ و
علم بتاریخ موت مورّث باشد باستصحاب حیوة اخ تا زمان بعد از موت مورّث
اثبات میشود موت مورّث در زمان حیوة اخ و این خود محقق موضوع حجب است
و شبههٔ مثبتیّت هم در بین نیست زیرا موضوع حکم شارع بحجب نفس موت مورّث
و حیوة اخ است که اوّل محرز بالوجدان در زمان معیّن میباشد (حسب الفرض)
و دوّم در همان زمان محرز است برکت استصحاب پس صحیح است گفته شود فوت نمود
زید در زمانیکه برادر او اخ بود.

تنبیهٌ در خصوص اشتباه در تقدّم و تأخّر یکه منشأ ش غرق باشد
بعضی از اعلام فقهاء احتمال اجراء احکام میراث غرقی و مهدوم علیهم داده اند
و این احتمال در موردیکه فقط اخ و مورّث غریق باشند و اشتباه در تقدّم و
تأخّر فوت شده باشد (کما هو الفرض) غیر قابل توجه است امّا اوّلاً بجهة اینکه
قاعده غرقی و مهدوم علیهم منصوص و مخصوص است بمتوارثین نه حاجب و محجوب
پس قیاس است مع الفارق و امّا ثانیاً بجهة اینکه اجراء نظیر حکم در مورد مستلزم
دو حکم متضاد است زیرا تقدّم فرض موت اخ بر مورّث عدم محجوبیّت مادر است
از ثلث و فرض تقدّم موت مورّث بر او محجوبیّت مادر است و هو محال مگر فرض شود
مادر هم غریق باشد که در اینصورت یکمرتبه فرض شود مادر بعد از موت اخ فوت
شده باشد که میراث یک ثلث ببرد و بار دیگر فرض شود موتش قبل از اخ که سدس
ببرد. ط - اینکه بین حاجب و محجوب مغایرت باشد پس چنانچه بر یکنفر عنوان
مادر و خواهر (بوجه صحیح) منطبق باشد مثل اینکه پدر با دختر خود بوطی شبهه

ـه وانطباق نفرض هم با قواعد میراث غرقی و مهدوم علیهم مورد تامل است منه

نزدیکی کند واز او فرزندی حاصل شود و فرزند قبل از مادر که خواهر او نیز میباشد فوت نماید این مادر که خواهرهم میباشد مکمل علی اخوه حاجب نخواهد بود زیرا ظاهر آیه مبارکه (فان کان له اخوة) ومنسبق بذهن از الجمله این است که اخوة غیر از مادر باشند ودر جماعت مجوس هم که نکاح محارم را جائز میدانند ممکن الوقوع است وچنانچه مشرف بدین اسلام شوند باید مراعات این شرط بشود.

مسئله اولاد اخوه در حجب قائم مقام اخوه نمیشوند زیرا صدق اخوه بر اولاد انها نمیکند گرچه در میراث قائم مقام انها میباشند بواسطه نص خاص

فصل چنانچه دو نفر بالغ عاقل با بینه توافق در وجود نسبتی بین خود نمایند معروف بین اصحاب رضوان الله علیهم ثبوت توارث بین انها واستدلال شده است بوجوهی -

۱ - اجماع - ۲ - قاعده نفوذ اقرار عقلاء زیرا توافق و تصادق در وجود نسبت اخبار واعتراف است بحق ثابت سابقی چرا اینکه رحمیت وانتساب متضمن حقوق کثیره است.

۳ - اخبار مستفیضه که از جمله انها است صحیحه ابن الحجاج (سئلت ابا عبدالله علیه السلام عن الحمیل فقال ع وای شیئ الحمیل قال قلت المرئة تسبی من ارضها ومعها الولد الصغیر فتقول هو ابنی والرجل یسبی فیلقی اخاه فیقول هو اخی ولیس لهم بینة الا قولهم قال فقال ع وما یقول الناس فیهم عندکم قلت لا یورثونهم لانهم لم یکن لهم علی ولادتهم بینة وانما هی ولادة الشرک فقال ع سبحان الله اذا جائت بابنها او بابنتها ولم تزل مقرة به واذا عرف

اخاه وكان ذلك في صحة من عقولهما ولم يزالا مقرين بذلك ورث بعضهم من بعض) ولکن اختلاف است در اینکه آیا این تعارف و تصادق مثبت موضوع نسبت مثل ثبوتش بفراش و بینه تا اینکه مترتب شود بر او جمیع آثار و احکام و نافذ باشد نسبت بارحام و اقرباء طرفین یا اینکه فقط مؤثر در توارث بین متعارفین است زیرا ادعاء امریست بدون دلیل و بناء عقلاء بر عدم حکم بانتساب بدون برهان مفید اطمینان از قبیل شیاع و شهادت ثقه و در صحیحه ابی ایوب هم اشاره باین جهت فرموده (ثم هو من بعد من القبيلة التي كان ابوه سبي منها ان كان معروفا فيهم) پس باید اقتصار شود بر مورد یقین که توارث است از باب تصریح بآن در روایات معتبره و بواسطه نفوذ اقرار فقط در حق مقر بلکه در وجوب نفقه هم در صورت تحقق شرائط آن بمقتضای قاعده اقرار العقلاء —

و ممکن است تفصیل داده شود بین ترتب نسب اولاد و احفاد و غیر آن زیرا اثبات نسب آنها و ترتبش بر تصادق آباء از شؤون قبول قول آنها و از لوازم بین آنست لاسیما با ملاحظه قوله ص انت ومالك لابيك خصوصا بنا بر قرائت (لك) بفتح لام و همچنین قوله ص (من ملك شيئا

---

مه ولذا در مسئله مرئه مشکوکه في انها قرشية ام لا حكم بعدم كونها قرشيه کردیم نه از باب استصحاب عدم ازلی تا مورد ایرادات معروفه باشد بلکه از باب اصل عقلائی و در کتاب نکاح هم این قاعده را متعرض شدیم بمناسبت ادعاء انتساب بقبیله خاصه فراجع.

ملک الاقرار ربیر) بنا بر اینکہ مراد از ملک مطلق سلطنت و استیلاء باشد۔

مسئلہ اگر تصادق حاصل نشد بلکہ احد الطرفین اعتراف بوجود نسبت نمود و طرف دیگر بے نیز برفت بر مقر لازم است اتفاق در مورد ابوت یا بنوت یا اموت مشروط بشرائط آن و ہمچنین برائے مقر لہ است میراث و لا عکس۔

مسئلہ در ادعاء خصوص بنوت چنانچہ مقر لہ صغیر باشد محتاج بتوافق و تصادق پس از بلوغ نیست بلکہ اگر بعد از وصول بحد بلوغ و رشد انکار ہم نماید موثر نخواہد بود بشرط اینکہ از حیث میزان سن و غیرہ طوری باشد کہ عادۃً امکان تولد از مقر باشد و معروف بانتساب بغیر نباشد و منازعی در بین نباشد و ظاہر افرقی نیست بین دعوے ابوت و اموت چنانچہ یکے از فروض صحیحہ مزبورہ دعوائے مادر است گرچہ جمعے از اصحاب تخصیص دادہ اند این حکم را بخصوص دعوے ابوت این خلاصہ کلام در مسئلہ اقرار با ادعا نسبت بمناسبت مقام مذکور گردید تفصیل مطلب رکتاب اقرار و قضاء فراجع۔

مسئلہ چنانچہ کسے در محضر سلطان (عادل) اظہار برائت از جریرۃ[ع] و میراث فرزندش نماید مطابق قاعدہ انقطاع نسبتش نخواہد شد و موجب سقوط حکم وراثت نمیشود و برین نظر نقل موافقت مشہور اصحاب بلکہ اجماع مسلمین شدہ است و شاید این اجماع در زمان نقل محقق بودہ والا حکایت خلاف از نہایہ و استبصار و بعضے مؤلفات دیگر نمودہ اند و منشا خلاف بعضے روایاتے است کہ رمی بضعف سند و اضطراب متن شدہ است

صحیح ابی ایوب

ع۔ (جنایت)

# مقصد اوّل میراث

بلکہ بعضے از اعلام احتمال تقیہ در آنہا دادہ اند و بعض دیگر احتمال دادہ اند کہ فرض زاوی مورد قصد لعان بجہت نفی ولد بودہ و قبل از انجام تشریفات ملاعنہ ولد فوت کردہ و بمقتضای نفوذ اقرار عقلاء معصوم حکم بمحرومیت پدر فرمودہ است ولکن چون تخصیص عمومات ارث محتاج بمخصص قطعی الحجہ است اقوی عدم منع پدر است از میراث فرزند شرعی است بصرف تبری از میراث واما در مورد نفی ولد تفصیلش در موانع ارث مذکور گردید پس از فراغ از بیان مقدمات بحث میراث شروع میشود در بیان مسائل واحکام ان در طی مقاصدی۔

مقصد اوّل۔ در میراث کسانیکہ انتساب بمیت دارند۔

چنانچہ در مقدمہ ذکر شد میراث بران بسبب نسب سہ مرتبہ درجہ بندی شدہ اند وہر مرتبہ دارای دو صنف میباشد ولکن در مرتبۂ ثالثہ تفصیلی است کہ بعدا بیان خواہد شد۔

مرتبۂ اوّل۔ پدر ومادر در یکصنف (بدون تصاعد) اولاد پسر باشند یا دختر در یکصنف (ہرچند نازل شوند)

(تنبیہ)

چون زوجین (زن وشوہر) کہ از میراث بران لسبب ہستند در تمام مراتب ارث شرکت دارند بالنص والاجماع بل الضرورۃ لذا مقتضی است در تمام صور میراث ثانی مسائلرا با وجود احد الزوجین فرض نمود واخری با عدم ان۔



۱

## در میراث پدر و مادر

(تفصیل و تشریح صور و احکام این مرتبه در طی مسائلی ذکر میشود)

مسئله (۱) اگر در این مرتبه (از صنف پدر و مادر) برای متوفی پدر بتنهائی باشد تمام ما ترك از آن او است بالاجماع بجهة قاعده اقربیت مستفاد از آیه (اولوا الارحام) و اخبار مستفیضه که دلالت دارد بر محرومیت سائر وراث با وجود پدر و کسانیکه هم مرتبه او میباشند مگر زوجین بعضی از این اخبار در مسئله ۲ و ٤ مذکور است.

مسئله (۲) اگر در این مرتبه (از صنف پدر و مادر) مادر بتنهائی باشد ثلث مال برای او است بالفرض باجماع و آیه کریمه (…) و بقیه مال را نیز میبرد بالرد بجهة قاعده اقربیت مزبوره خلافاً للعامه که بقیه را برای عصبه میدانند و در مقدمه در فصل سوم شرح تعصیب و بطلانش مفصلاً بیان شد – و در خصوص فرض مسئله و نظائر آن منصوص است (از فضل از حضرت رضا ع در نامه ئیکه بمامون عباسی مرقوم فرموده اند "ولا یرث مع الولد والوالدین احد الا الزوج والمرئة وذو السهم احق ممن لا سهم له ولیست العصبة من دین الله عز وجل" –)

یعنی میراث نمیبرد هیچیك از ورثه با بودن فرزند و پدر و مادر مگر شوهر و زن و صاحب سهم (نسبت بما زاد بر سهم) سزاوارتر است از کسیکه سهمی برای او در شرع مقرر نیست و میراث بردن عصبه (که ما زاد از سهام را ببرد) از دین خداوند نمیباشد –

و بعید نیست گفته شود در اینصورت تمام ترکه متعلق بما در است بالفرض

مثل صورت وارثیت پدر بتنہائے زیرا ظاہر آیۂ شریفہ (مذکورہ در مسئلہ آیندہ) کہ ثلث برائے مادر تعیین گردیدہ صورت وجود پدر است

مسئلہ (۳) اگر برائے متوفّٰی پدر و مادر ہر دو باشد پس اگر اخوہ حاجبہ نباشند ثلث مال برائے مادر راست بالفرض و بقیّہ برائے پدر بدلیل آیۂ مبارکہ (فَإِن لَّمْ يَكُن لَّهُ وَلَدٌ وَوَرِثَهُ أَبَوَاهُ فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ) زیرا با فرض وارثیت پدر و مادر در عرض یکدیگر تعیین ثلث برائے مادر دلالت واضحہ دارد برا اینکہ دو ثلث دیگر متعلق بپدر است واحتیاج بذکر ندارد بلکہ چہ بسا ذکرش خلاف فصاحت کلام است چون تطویل است بلا طائل و روایات ہم درا اینباب بحدّ استفاضہ است مثل روایۃ ابان بن تغلب از حضرت صادق ع (رَجُلٌ مَاتَ وَتَرَكَ أَبَوَيْهِ قَالَ لِلْأُمِّ الثُّلُثُ وَمَا بَقِيَ لِلْأَبِ) و صحیحہ زرارہ از حضرت باقر ع (فِي رَجُلٍ مَاتَ وَتَرَكَ أَبَوَيْهِ قَالَ لِلْأَبِ سَهْمَانِ وَلِلْأُمِّ سَهْمٌ) و روایۃ دیگر زرارہ از حضرت صادق ع فِي رَجُلٍ تَرَكَ أَبَوَيْهِ قَالَ هِيَ مِنْ ثَلَاثَةِ أَسْهُمٍ لِلْأُمِّ سَهْمٌ وَلِلْأَبِ سَهْمَانِ) و اطلاق این روایات منزّلست بر مورد یکہ اخوہ نباشند و امّا اگر اخوہ حاجبہ باشند سدس برائے مادر است بدلالت ذیل آیۂ شریفہ مزبورہ (فَإِن كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِأُمِّهِ السُّدُسُ) و بقیّہ متعلق است بپدر و برا اینحکم کہ مطابق قواعد کلیّہ میراث است روایات خاصّہ نیز دلالت دارد از جملہ روایۃ ابی بصیر از حضرت صادق ع (فِي رَجُلٍ تَرَكَ أَبَوَيْهِ وَإِخْوَتَهُ قَالَ لِلْأُمِّ السُّدُسُ وَلِلْأَبِ خَمْسَةُ أَسْهُمٍ وَسَقَطَ الْإِخْوَةُ

---

ے ویشہد لذلک کہ در مسئلۂ عول پدر و مادر در عداد ذوفرضین منظور گردیدہ چیزیکہ از آنہا کم نمیشود مثل زوجین کہ ذوفرضین میباشند منہ دام ظلہ

وَهِیَ مِنْ سِتَّۃِ أَسْہُمٍ) و در روایت زرارہ قریب بھمین مضمون ماثور است.

مسئلہ (۴) اگر برای متوفّی در این مرتبہ از صنف اولاد یک پسر باشد تمام مال برای اوست اجماعاً بقاعدۂ اقربیّت مستفاد از آیۂ (اُولُوا الْأَرْحَامِ) و اخبار دالّہ بر عدم توارث احدی از منسوبین وغیرھم باوجود وَلد صُلبی مگر ابوین و زوجین مثل روایت محمّد بن مُسلم از حضرت باقر علیہ افضل السلام- قَالَ لَا یَرِثُ مَعَ الْأُمِّ وَلَا مَعَ الْأَبِ وَلَا مَعَ الْاِبْنِ وَلَا مَعَ الْاِبْنَۃِ اِلَّا الزَّوْجُ وَالزَّوْجَۃُ و منقول از حضرت باقر و حضرت صادق علیہما السلام در ذیل روایت مفصلہ- وَلَا یَرِثُ أَحَدٌ مِنْ خَلْقِ اللّٰہِ مَعَ الْوَلَدِ اِلَّا الْأَبَوَانِ وَالزَّوْجُ وَالزَّوْجَۃُ و منقول از عیون مرفوعاً از حضرت موسیٰ بن جعفر علیہ السلام در روایت مفصلہ- اِنَّہُ لَیْسَ مَعَ وَلَدِ الصُّلْبِ ذَکَراً کَانَ اَوْ اُنْثٰی لِأَحَدٍ سَہْمٌ اِلَّا الْأَبَوَیْنِ وَالزَّوْجِ وَالزَّوْجَۃِ.-

مسئلہ (۵) اگر در این صنف پسران متعدد باشند مال تقسیم میشود بین ایشان بطور مساوی بالاجماع بجہۃ تساوی نسبت و بعضی از روایات و برای پسر بزرگ چیزھائی بعنوان (حَبْوَہ) در شرع اسلام اختصاص دادہ شدہ است (حبوہ بفتح و کسر و ضمّ اوّل ضبط و بر حسب لغت بمعنای عطیّہ است و در اصطلاح اصحاب (فقہاء امامیّہ) انتقال بعضی از مختصّات پدر است بر پسر بزرگ پس از مرگ پدر) و یا اینکہ بکثرت استعمال عنوان و نام نفس آن اشیاء کردیدہ بر ھر تقدیر چون حبوہ خلاف اصل اوّلی کہ مقتضای آن عدم توارث است میباشد و ھمچنین خلاف اصل ثانوی و قواعد مستفادہ از اطلاقات و عمومات

ادلّہ موارث است لذا باید از جہاتے دقیقاً مورد بحث واقع شود اوّلاً در اصل حکم حبوۃ کہ آیا تشریع همچو حکمے در اسلام کرده یا خیر و علی فرض ثبوت آیا بنحو وجوب و لزوم است یا بوجہ استحباب ثانیاً در اینکہ آیا بسہم الارث با محبوّ محسوب میشود یا اضافہ بر سہم میباشد و مزیّتے است برائے او و ثالثاً از اینکہ آیا بطور مجّان و بلا عوض است یا عوض و مقابلے برائے او میباشد رابعاً از خصوصیات و مشخصات ما لیکہ تحت این عنوان بہ پسر بزرگ میرسد خامساً از شرائطیکہ برائے محبوّ و کسیکہ استحقاق حبوۃ را دارا است و سادساً از موانعیکہ ممکن است احیاناً در بین باشد کہ مانع از فعلیت و تنجز حکم گردد۔

(تنبیہ)

چنانچہ در مشخصات حبوۃ شبہہ شود قدر متیقن او محکوم بحکم حبوۃ خواهد بود لکن اگر در شرائط محبوّ و موانع شبہہ شود مقتضائے اطلاق ادلہ حبوۃ عکس است۔

امّا بحث از جہت اولی پس حکم حبوۃ کہ بنا بر نقل شہید ثانی و صاحب جواہر و غیر هما از منفردات امامیہ و مسلّمات نزد ایشان میباشد مورد اتفاق اصحاب است و مشہور نزد ایشان وجوب و حقّے است لازم الایفاء برائے پسر بزرگ در اموال پدر و از جمعے نقل شده است قول باستحباب ظاهر روایات باب هم دلالت بر مختار مشہور دارد مثل صحیحہ یا موثقہ فضلاء از حضرت باقر یا حضرت صادق علیہما افضل الصلوٰۃ والسلام (الرجل اذا ترک سیفاً او سلاحاً فهو لابنہ فان کانوا اثنین فهو لاکبرهما) و صحیحہ ربعی از حضرت صادق علیہ السلام (اذا مات الرجل فسیفہ

وخاتمه ومصحفه وکتبه ورحله وکسوته لاکبر ولده وان کان الاکبر ابنة فللاکبر من الذکور) وصحیحه حریز از حضرت صادق علیه السلام (اذا هلک الرجل وترک بنین فللاکبر السیف والدرع والخاتم والمصحف فان حدث به حدث فللاکبر منهم) ومرسله ابن اذینه از حضرت باقر یا حضرت صادق ع (الرجل اذا ترک سیفا وسلاحا فهو لابنه فان کان له بنون فللاکبرهم) - زیرا لام ظهور در استحقاق واختصاص دارد چنانچه در ابواب وصایا واقاریر مذکور است.

روزن شریف

واما بحث از جهه ثانیه پس منقول از جمعی مثل اسکافی وسید مرتضی در انتصار وزراقی در مستند احتساب او است بر اکبر یعنی این اشیاء که مزید اختصاص بپدر داشته باید در سهم پسر بزرگ گذارده شود وبحساب میراث او محسوب گردد بدعوی اینکه قدر مسلم از تقیید ایات وروایات میراث باخبار رجوع بیش از این نیست وچنانچه ارزش انها بیشتر از سهم الارث او باشد ممکن است گفته شود مابه التفاوت را باید بسایر ورثه بپردازد تا اجحافی بر انها نشده باشد لکن اینقول خلاف ظاهر روایات معتبره وفتوای مشهور از اصحاب است ومخالف کتاب بتقیید وتخصیص چنانچه بواسطه اخبار معتبره باشد مانعی ندارد مثل تقیید وتخصیص اخبار واحادیث زیرا نسبت خاص ومقید بعام ومطلق نسبت شارحیت ومبینیت است وعرف بین انها جمع مینماید وتوقف فاعلست نه تعارض تا مامور بطرح باشیم وظهور خاص در تخصیص اقوی از دلالت عام است بر شمول تمام افراد واخذ بقدر متیقن در مورد اجمال است.

واما بحث از جهة ثالثه واینکه ایا حبوه مجانست یا غیر مجان یعنی

در مقابل حکمیکه شارع مقدس فرموده باختصاص بعضی از مختصات پدر بر پسر بزرگ بالحکم هم فرموده بثبوت حقی برای پدر بعهده آن پسر یا اینکه بر آن برای او حربیتی قائل گردیده کثیری از محققین فقهاء اختیار ثبوت چنین حق وعوضیرا نفرموده اند لکن منقول از بعضی قدماء مثل ابن حمزه اختیار است وعبارت شهید قده در لمعه (انّ علیه قضاء ما فاته من صلوة وصیاما) موهم اینمعنی میباشد وقریب باینمضمون عبارت محقق در مختصر نافع (ویقضی عنه ما ترک من صلوة وصیام) اما روایات باب دلالت بر همچه مقابله ندارد وظاهرا قائلین بمقابله از وجوب قضاء صلوة وصیام پدر بر پسر بزرگ توهم این معنی نموده اند -

واما بحث از جهت رابعه که مربوط بخصوصیات ومشخصات حبوه است پس اکثر اصحاب اقتصار فرموده اند بچهار چیز ( لباس بدن وخاتم وشمشیر ومصحف ) ودر روایات مأثوره اختلافست زیرا بعضی از آنها متضمن بیش از چهار چیز نامبرده است ودر بعضی اقتصار شده است بر سیف وسلاح ونافی غیر آنها نیست وچون حبوه چنانچه گذشت مخالف با اصل واطلاقات ادله مواریث است لذا باید اخذ نمود بقدر متیقن وقدر متیقن در مقام چیزهائی است که مشهور قریب باتفاق باو قائل شده وفتوی داده اند زیرا اعراض مشهور از بقیه با اینکه روایات آنها صحیحه ودر کتب معتبره نقل گردیده موجب وهن وعدم حصول وثوق خواهد بود وترجیح بموافقت ومخالفت عامه هم بی مورد است چه اینکه اصل حکم از منفردات خاصه است .

# مسائل مربوطہ باعیان جوع

مسئلہ ۱ ظاہر مراد از ثیاب ان لباسہائی میباشد کہ مہیا برای پوشیدن نمودہ گرچہ نپوشیدہ باشد لکن چنانچہ استعمال نشدہ باشد جمعی از علماء قائل بخروجش از جوع میباشند فراجع وتامل وچنانچہ لباسہا متعدد وزیادہ برای بدن باشد انمقدار یرا کہ بحسب شانش بمقتضای فصول نیازمند بانہا میباشد بالیقین بعنوان جوع منظور نمود اما مثل منطقہ (کمربند) وکفش معلوم نیست داخل عنوان لباس باشد و نسبت بر پوستین بعضی دعوی علم خلاف در دخولش تحت عنوان لباس جوع نمودہ اند واولی تصالح است لکن عبا وعرقچین وشبکلاہ وشال ودستکش وجوراب ظاہرا داخل تحت عنوان باشد

مسئلہ ۲ مراد از خاتم بمقتضای انچہ متبادر بذہن واغلب در استعمال ومفتی بر مشہور از اصحاب است انگشتر است گرچہ احتمال مہر را کہ ذیل نامہ واسناد میزنند نیز دادہ اند۰

مسئلہ ۳ چنانچہ انگشتر وشمشیر وقران متعدد باشد بمقتضای اینکہ بلفظ مفرد در روایت مذکور است انکہ اغلب در استعمال بودہ جزء جبوہ باید منظور شود ودر صورتیکہ انگشترہای متعدد ہمیشہ در دست داشتہ بعید نیست بقرعہ تعیین گردد وہمچنین نسبت بشمشیر وقران گرچہ لفظ جنس اطلاق بر قلیل وکثیر میشود ولکن مختار محققین از فقہا تفصیل است بین انکہ بلفظ جمع اداء شدہ ولفظ مفرد۰

مسئلہ ۴ قرانیرا کہ شخص عامی بجہت حفظ وتبرک اختصاص بخود دادہ باشد ظاہرا داخل در عنوان مصحف وجزء جبوہ میباشد۰

مسئلۂ ۵ در لباس ابریشم و انگشتر طلا چون اجتناب از هیئت مردان در اسلام مقتضی نیست بلکہ اگر ما لکیتے باشد نسبت بمادۂ مجردہ از هیئت است و حکم حجب برائے مادۂ دارای هیئت میباشد زیرا اسم عنوان دائر مدار هیئت میباشد نہ مادۂ صرف ظاهراً از حجب محقق نخواهد شد

و اما بحث از جهت خامسہ کہ متعلق بشرائط محجوب میباشد پس ہر چند امر در آن احتمال داده شده است۔

اوّل اینکہ قبل از فوت پدر متولد شده باشد۔

دوّم اینکہ زمان فوت پدر مجنون و یا سفیہ نباشد۔

سوّم اینکہ زمان فوت پدر فاسد العقیدہ نباشد۔

چهارم اینکہ هنگام فوت پدر بالغ باشد۔

امّا احتمال اعتبار بلوغ از باب اینستکہ بعضی تصور نموده اند حبوه در مقابل قضاء صلوة و صوم پدر است و نابالغ مکلف بقضاء نیست بطوری کہ گذشت اوّلاً دلیلی بر اینمقابلہ نیست و اختصاص عهدۂ پسر بزرگ بقضاء صوم و صلوة معلوم نیست فقط برائے پدر باشد بلکہ چون در بعضی از روایات لفظ میّت مذکور است احتمال وجوب قضاء از مادر هم داده شده است در صورتیکہ حبوه در اموال مادر منظور نگردیده ثانیاً عدم بلوغ مانع نخواهد بود زیرا ممکن است وجوب بطور مشروط باشد و پس از حصول شرط بلوغ فعلیت و تنجز پیدا کند چنانچہ شهید ثانی قدہ در روضہ اشارہ باینجهت فرموده (وهل یشترط کمال الولی عند موته قولان) و مرحوم محقق طباطبائی یزدی

طالب مسئله در فروع میفرماید (لا یعتبر فی الولی ان یکون بالغا عاقلا عند الموت فیجب علی الطفل اذا بلغ وعلی المجنون اذا عقل) علیهذا اطلاق ادلهٔ حبوه شمول غیر بالغ بلا مانع است۔

واما احتمال اشتراط کمال عقل وعدم فساد عقیده پس بجهت استحسانی است از بعضی باینکه حبوه کرامت وتفضل است ناقص العقل وفاسد العقیده سزاوار اکرام وافضال نیستند وبعض وجوه دیگر نیز مذکور است که غیر قابل اعتماد ومقاومت با اطلاق ادلهٔ حبوه ندارد بلی اسلام شرط است زیرا کافر ممنوع از میراث است وحبوه از واده ارث است ومثل کفر است سائر موانع ارث مثل قتل ورقیت۔

واما احتمال اشتراط انفصال حیا وتولدش قبل از فوت پدر پس از این بابت که حبوه در اخبار برای پسر بزرگ منظور گردیده چنانچه زمان فوت پدر متولد نشده باشد مصداقیت برای ولد اکبر (پسر بزرگ) ندارد خصوصا اگر در آنموقع بحالت نطفه یا علقه یا مضغه باشد واینوجه غیر وجیه است زیرا بطوریکه قبلا بیان شد حبوه قسمتی از ماترک وانتقالش بنحو وراثت میباشد ودر ارث عنا وینی از قبیل پسر ودختر وبرادر مذکور است وبدلیل اشکال همینکه نطفه در رحم مستقر گردید چنانچه مورث فوت نماید موجود در رحم در عداد اولاد یا اخوه واخوات معدود وسهمش بتفصیلیکه در محلش مذکور است محفوظ میباشد بلکه احتیاطا حد اکثریکه مظنه اش باشد کنار گذارده خواهد شد.

توضیحا چنانچه کسی زنهای متعدد بی ذاشته باشد وتمام آنها حیز

الموت حامل باشند و پس از فوت متدرجاً وضع حمل نمایند مسلماً آنکه زودتر از همه متولد گردیده بزرگترین اولاد او محسوب است و لذا چنانچه تقفیه یا وصیتی برای اکبر اولاد متوفی باشد باو واگذار خواهد شد بلی اختلافی بین جمعی از اعلام میباشد در اینکه آیا مناط اکبریت سبقت در انعقاد نطفه و تحقق حمل است یا سبقت در وضع و تولد بعضی برانند که چون مناط در اکبریت سبقت در وجود و تحقق است آنکه نطفه اش زودتر منعقد گردیده اسبق در وجود و هستی میباشد پس اکبر است ولو متأخر در تولد باشد ولکن ظاهراً عند العرف این دقت ملحوظ نباشد لذا در توأمین آنکه اسبق در ولادت است اکبر محسوب میشود با اینکه در تقرر عالم رحم متقارن بوده اند و از کتاب من لا یحضر صدوق از حضرت صادق علیه السلام منقول است (اکبر ما یکون الانسان یوم ولد) ولکن چون فقره دیگرش (واصغر ما یکون یوم یموت) است معنای دیگری برای او میباشد - واما روایتیکه از کافی از حضرت صادق ع منقول که در توأمین اکبر آنستکه اخیراً خارج گردیده بعلت اینکه نطفه او قبلاً منعقد و مستقر گشته در می بضعف و شذوذ است -

واما بحث از جهت سادس که در موانع منصوصه میباشد پس از شیخ طوسی و شیخ صدوق و ابن ادریس و ابن حمزه و محقق و علامه و جمعی دیگر از اعلام قدس الله اسرارهم نقل شده است قول بعدم ثبوت حبوه در مورد یکه مال میت منحصر باعیان محبوه باشد از باب انصراف ادله بفرد شایع که برای شخص غالباً غیر از اشیاء مذکوره اموال دیگری هم هست بلکه صاحب جواهره

از بعضے از روایات استظہار انچہ افرمودہ علیہذا در مورد دیگر بطور ندرت ما ترک منحصر باعیان حبوہ باشد دلیل بر اختصاص بولد اکبر نیست و مقتضاے اصل اولی عدم است و تمسک ببعضے از وجوہ استحسانیہ ہم تاییدا للمطلب کردہ مثل بعد از مذاق شارع امتیاز و مزیتے زاد در مورد فرض زیرا موجب حرمت سائر وراث و اضرار و اجحاف بانہا خواہد بود و یزید ذلک وضوحا در مورد دیگر اعیان حبوہ داراے قیمت بسیار زیاد و ارزش فراوانے باشد سائر وراثہم در نہایت پریشانے و استیصال باشند - ولکن لایخفے چنانچہ ظہور یا انصراف براے ادلہ نباشد اطلاق اخبار حبوہ باین قبیل وجوہ مقید نخواہد شد نعم اگر اجماع در مسئلہ باشد و اینوجوہ از وادے نکات مذکورہ بعد الوقوع باشد تقریبا للمطلب ذکرش مناسبت اما چون نقل خلاف در مسئلہ شدہ و انصراف روایات ہم مسلم نیست حکم باحتیاط ہم مورد ندارد آرے تصالح است چنانچہ طرفین کبیر و رشید باشند ثم برفرض التزام باینمانع اشکال دیگرے در مسئلہ مبنا شدہ ان اینستکہ در مقدار باقے آیا صدق مسمے کافے است ولو ہر مقدار باشد یا اینکہ باقے باید بمقدارے باشد کہ بہریک از وراث لااقل بمقدار حبوہ برسد و یا اینکہ مقدارے بیش از حبوہ چنانچہ ولد اکبر ہم علاوہ بر حبوہ از اشیاء دیگر ہم سہم میبرد وجوہ و احتمالاتے مذکور است کہ تمام انہا استحسانیہ است -

یکے از امور یکہ جمع کثیرے از موانع حبوہ شمردہ اند دین مستغرق ترکہ است زیرا با وجود دین مستغرق میراثے در بین نیست تا حبوہ اختصاص

بر لسپر بزرگ داده شود ولکن اینوجہ وجیہ بنظر نمیرسد زیرا مطابق تحقیق در مورد یکہ دَین میّت مستوعب ترکہ باشد متروکات در حکم مال میّت و مرهون دَین میباشد[1] زیرا پس از فوت عرف و عقلاء اعتبار وارزشے براے ذمّہ مدیون قائل نیستند ارتباط حق دائن از ذمّہ منقطع ونسبت باموال حاصل میشود و ولایت بر اداء براے وارث واختیار با انها میباشد پس چنانچہ از اموال شخصیّہ خود اداء دَین مورّث نمایند ما ترک علی ما فرض الله منقسم و بایشان منتقل خواهد شد بلا اشکال کما اینکہ اگر متبرّعے تبرّع باداء دین کند اموال بانها خواهد انتقال یافت و همچنین در صورت ابراء دائن علیهذا پسر بزرگ میتواند دَین پدر را در مقابل ما لیّت حبوہ اداء نموده واعیان مرهونہ را متصرف و متملّک گردد غایۃ الامر در اینمورد حبوہ مجّان نخواهد بود واین مقتضاے جمع بین اطلاق ادلّہ حبوہ از قبیل فرمایش حضرت صادق علیہ السلام (اذا مات الرّجل فسیفہ وخاتمہ و مصحفہ وکتبہ ورحلہ وکسوتہ لاکبر ولدہ) و قاعدہ مستفاده از آیات و روایات (ما ترکہ المیّت فهو لوارثہ۔ من بعد وصیۃ او دین) میباشد چون در موت ووراثت تبدیل مالکے است نہ تبدیل ملکے زیرا ارتباط مالکیّت موروث از اموال قطع و بجاے او براے وارث حادث میگردد پس وارث قائمقام مورّث است ودر نتیجہ هر طور سلطنتے کہ دائن نسبت بموروث براے حفظ مال وحقش داشت نسبت بقائم مقام او حاصل است واد له ذالک در اینکہ ما ترکہ المیّت براے وارث است

---

[1] وجہے براینکہ منتقل بوارث میشود مع تعلق حق الدیان بها ولذا نمائات متخلّلہ بین الموت و الاداء متعلق بوارث میباشد مد ظلّ امت افاضاتہ۔

بعد از دین و ادلّهٔ قائمه بر حلول دیون مؤجّله بموت مدیون که در مقام تأکید
تثبیت و حفظ حق دائن است بیش از این دلالت ندارد که استقرار ملکیّت وارث
موقع خواهد بود که دیون پرداخت یا بنحو دیگری برائت حاصل شود خصوصیّتی
برای اعیان ما ترک نخواهد بود بلی چنانچه قبل از موت از ناحیهٔ حاکم در مورد
تفلیس حکم بحجر شده باشد چون سلطنت از مالک گرفته شده است برای
وارث هم سلطنتی حادث نمیشود زیرا سلطنت وارث فرع سلطنت مورّث است و
حبوه هم جزء میراث تحت عنوان خاصّ چیز دیگری نیست .

و دیگر امریکه ممکن است مانع از حبوه شود وصیّت است چنانچه
پدر وصیّت باعیان حبوه نماید برای کسی غیر از پسر بزرگ زیرا بمقتضای تقدّم
وصیّت بر مواریث طبق آیات و روایات در صورتیکه بیش از ثلث ما
ترک نباشد وصیّت نافذ و موضوع حبوه منتفی خواهد شد چه اینکه حباء از
وادی میراثست و مالک مادام که زنده است سلطنت بر تصرّفات مشروعه در
اموال خود دارد نسبت بتمام اموال برای زمان حیات و نسبت بمقدار ثلث برای
بعد از مرگ (گرچه جمعی قائلند باینکه چون اعیان حبوه متعلّق حقّ خاصّ
پسر بزرگ میباشد نسبت بمازاد از ثلث آنها نفوذ وصیّت متوقّف بر امضاء
پسر بزرگ است) امّا اگر وصیّت بطور کلّی نماید چه بنحو کسر مشاع از ترکه
مثل ثلث و ربع و خمس و مثل آنها یا بمبلغ معیّن و مالیّت مشخّص مثل هزار
دینار و هزار تومان مثلاً از حیث مالیّت در دوّم و عین در اوّل شامل
اعیان حبوه هم خواهد شد و نفوذ مازاد بر ثلث بطور کلّی متوقّف برامضاء

تمام ورثہ است ۔

مسئلہ چنانچہ کسی دارای یک پسر و بقیہ ورّاث دختر یا کسانیکہ در ردیف اولاد و در مرتبۂ انہا میراث میبرند باشند مثل پدر و مادر اعیان حبوہ متعلق بان پسر است و این حکم امیتوان از صحیحہ ربعی و فضلا استفادہ نمود ( دو صحیحہ نامبردہ در اول مبحث حبوہ مذکور است ) ۔

مسئلہ چنانچہ کسی از زنہای متعدد پسرہای متعدد در یک زمان برای او متولد شدہ باشد جمعی کہ شاید مشہور باشند برانند کہ حبوہ بین انہا است بالسویہ ۔

مسئلہ اگر اکبر بغیر اکبر اشتباہ شود مثل اینکہ ہمسران متعددی داشتہ کہ پسر اوردہ اند و در تاریخ وضع اختلاف و یا در تقدم و تاخر توئمین شبہہ شود پس اگر اختلافی بین انہا نیست و فقط جہل بواقع است مرجع در تعیین قرعہ است و اگر اختلاف و تشاجر بینہما او بینہم حاصل است مقتضای قاعدۂ باب تداعی تحالف عند الحاکم و تقسیم است ۔ ھذا تمام الکلام فی الحبوۃ ۔

مسئلہ ( ع ) اگر در این صنف برای متوفی یک دختر باشد نصف ما ترک برای ان دختر است بالفرض بمقتضای ایۂ شریفہ ( وَاِنْ کَانَتْ وَاحِدَۃً فَلَھَا النِّصْفُ ) و بقیۂ ما لہم متعلق باو میباشد ردًّا باجماع امامیہ بموجب اخبار کثیرۂ معتبرۂ مورد اعتماد و استناد اصحاب کہ بانحد استفاضہ میباشد بلکہ میتوان دعوی تواتر معنوی نمود و انہا سہ طائفہ است ۔

ع ولو ان پسر کوچکترین اولاد باشد منہ

# در میراث دختر و دختران

۱ - در مقام بیان اینکه با پدر و مادر و پسر و دختر کسی ارث نمیبرد مگر زوجین -

۲ - در مقام بیان اینکه بنت یا بنات در صورتیکه در مرتبهٔ انها کسی (از قبیل پدر و مادر و پسر) نباشد وارث تمام ما ترک میباشند و بعصبه از قبیل عمّ و ابن عمّ و برادر و برادرزاده چیزی نمیرسد -

۳ - در مقام بیان اینکه وارث اموال پیغمبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم حضرت فاطمه سلام الله علیها بود نه علیّ بن ابیطالب علیه افضل السّلام و نه عبّاس عمّ پیغمبر که عصبه بودند.

مسئله (۴) اگر در این صنف دخترها متعدّد باشند و ثلث ما ترک برای انها است بالفرض و تقسیم میشود بین انها بطور مساوی بجهة تساوی نسبت و بقیه نیز برای انها میباشد ردّاً با جماع امامیّه و روایاتی که در مسئلهٔ سابقه اشاره با نها شد و امّا ایه مبارکه (فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَ) نسبت بفرض دختران بیش از دو تا واضح الدّلالة است و نسبت بفرض دو دختر دلالتی ندارد مگر با بعضی تاویلات و تمحلات - که گفته اند مراد اثنتین فما فوق است و الّا لازم میاید حکم یکدختر از دو دختر فهمیده نشده باشد و حکم دو دختر مسکوت مانده باشد و این قبیح و دور از شأن شارع حکیم علیم ممتنع است - و نیز گفته اند دختر با پسر که برادرش باشد ثلث میبرد پس با دختر دیگر که خواهرش باشد بطور اولی باید ثلث ببرد و همچنین گفته اند دو خواهر میّت که دو ثلث میبرند پس دو دخترش



ـه (سورهٔ نساء اخرین آیه)

# در اجتماع پسر و دختر و پدر و مادر

که نزد یکسر بمیت واحق میباشند قطعاً استحقاق دو ثلث را دارند۔

ولکن عمده اتفاق اصحاب است بر اینکه فرض دختران مطلقا دو سوم از ترکه میباشد بلکه بعضے از فقهاء ادعاء اتفاق نموده اند ما عدا ابن عباس و تابعینش که منقول از او الحاق بنتین است بر بنت و لحوق در فرض.

مسئلہ (۸) چنانچه در این صنف برائے متوفی پسر و دختر باشد چه از یک رحم و چه از زنهائے متعدد بمقتضائے آیه کریمه (یوصیکم الله فی اولادکم للذکر مثل حظ الانثیین) هر یک از پسران بمقدار دو دختر میراث میبرند نه اینکه تصور شود اصل ترکه اثلاثاً تقسیم شود یک سوم متعلق بدختر یا دختران دو سوم متعلق بر پسر یا پسران باشد بنا بر این چنانچه متوفی دارائے دو دختر و یکپسر باشد مخرج ربع خواهد بود و مال بر چهار قسمت میشود هر دختر $\frac{1}{4}$ و پسر $\frac{2}{4}$ میبرد و در عکس اینفرض که دو پسر و یکدختر باشد مخرج خمس است بهر پسر $\frac{2}{5}$ و بدختر $\frac{1}{5}$ میرسد۔ بلے در صورت تساوی عدد تقسیم بالمثالثه میباشد مثلاً در فرض وجود یکپسر و یکدختر $\frac{1}{3}$ متعلق بدختر و $\frac{2}{3}$ متعلق بر پسر است و در فرض دو پسر و دو دختر $\frac{2}{6}$ متعلق بدختران هر یک $\frac{1}{6}$ و $\frac{4}{6}$ متعلق بر پسران هر یک $\frac{2}{6}$ خواهد بود.

مسئله (۹) اگر در اینمرتبه اجتماع صنفین شود یعنی هم از سلسله صاعد که پدر و مادر باشند موجود باشد هم از سلسله نازله که اولاد است پس فرض هر یک از پدر و مادر سدس است ($\frac{1}{6}$) بنص آیه شریفه (ولابویه لکل واحد منهما السدس مما ترک ان کان له ولد) و اما سهم الارث اولاد و چگونگی آن

# در اجتماع ابوین با اولاد

مازاد بر فرض در طیّ مسائل بیان میشود -

(ا) - اگر با ابوین یک پسر باشد پس از وضع دو سدس پدر و مادر چهار سدس باقیمانده متعلق به پسر است بالاتّفاق -

(ب) - اگر با ابوین پسران باشند پس از وضع دو سدس پدر و مادر باقیمانده بین پسران بطور مساوی تقسیم میشود بالاتّفاق بجهت تساوی نسبت آنها با مورّث -

(ج) - اگر با پسر یا پسران احد الأبوین باشد پس از یک سدس سهم الأرث پدر یا مادر تمام ما بقی متعلق بیک پسر در فرض انحصار و متعلق بپسران میباشد بنحو تساوی در فرض تعدّد -

(د) - اگر با ابوین یک دختر باشد پس از فرض ابوین که دو سدس میباشد و فرض دختر که نصف ٣/٦ میباشد ما بقی که یک سدس ١/٦ است بهمان نسبت بر دختر و ابوین رد میشود بنا براین از هر واحد سدس سه سهم ٣/٥ متعلق بدختر و دو سهم ٢/٥ متعلق بپدر و مادر هر یک ١/٥ -

پس میتوان اصل ترکه را سی سهم نموده که حاصل ضرب عدد پنج است در شش که مخرج اصلی ترکه برای تقسیم بر نصف و سدس میباشد ٢/٥ آن که دوازده سهم باشد متعلق بابوین هر یک شش سهم و ٣/٥ آن که هیجده سهم باشد متعلق بدختر - وبا اینها التقسیم بر پنج نود چنانچه در روایت آینده اشاره فرمود

و چنانچه در این فرض اخوة حاجب باشند مادر از سهم الرد محروم است و یک سدس باقیمانده سه سهم متعلق بدختر و یک سهم متعلق بپدر خواهد بود

زیرا از اصل ترکہ ہم دختر سہ برابر پدر بردہ۔ علیٰ ہذا میتوان مخرج سدس کہ عدد شش باشد در مخرج ربع کہ عدد چہار است ضرب نمود حاصل آں کہ عدد بیست و چہار باشد ملاک تقسیم قرار داد یکسدس از آں کہ چہار سہم از بیست و چہار باشد بمادر داد و پانزدہ سہم کہ دوازدہ سہم (نصف ترکہ) فرضاً و سہ سہم کہ سہ ربع از یکسدس اضافہ میباشد رداً بدختر داد و پنج سہم کہ چہار سہم (سدس ترکہ) اصلاً و فرضاً و یکسہم کہ ربع از یکسدس اضافہ میباشد رداً بپدر داد۔ و برایں تقسیم کہ طبق قواعد میراث میباشد اخبار معتبرۂ خاصہ[ملہ] رسیدہ است۔

(ھ) ۔ اگر با ابوین دختران باشند یکثلث ترکہ متعلق با ابوین است ہر یک یکسدس و دو ثلث دیگر متعلق بدختران است بطور مساوی بجہت تساوی نسبت

(و) ۔ اگر با دختر احد الابوین باشد پس از فرض احد الابوین کہ سدس[۱/۶] است و فرض یکدختر کہ نصف[۳/۶] است بقیۂ مال کہ ثلث[۲/۶] است بر نسبت

---

ملہ مِنها صحیحۃ محمد بن مسلم ۔ اقرأنی ابو جعفرؑ صحیفۃ الفرائض ھی اِملاء رسول اللہ صؐ وخط علیؑ علیہ السلام بیدہٖ فوجدت فیہا رجل ترک ابویہ وابنتہ فللابنۃ النصف وللابویہ لکل واحد منہما السدس یقسم المال علی خمسۃ اسہم فما اصاب ثلثۃ فللابنتہ وما اصاب سہمین فللابوین ۔ منہا ما عن زرارۃ قال وجدت فی صحیفۃ الفرائض رجل مات وترک ابنتہ وابویہ للابنۃ ثلاثۃ اسہم وللابوین لکل واحد منہما سہم یقسم المال علی خمسۃ اجزاء فما اصاب ثلاثۃ اجزاء فللابنۃ وما اصاب جزئین فللابوین منہ

# اجتماع احد الأبوين با اولاد

سهام بدختر و احد الأبوین رداً تقسیم میشود سه قسمت (۵۰٪) متعلق بدختر و یک قسمت (۵۰٪) متعلق باحد الأبوین خواهد بود - وچون جمعاً فرضاً و رداً سه ربع ترکہ متعلق بدختر است و یکربع متعلق باحد الأبوین - ممکن است ابتداء ترکہ را بر چهار کہ مخرج ربع است تقسیم نمود ۔

( ز ) - اگر با دختران احد الأبوین باشد پس از فرض احد الأبوین کہ سدس است ($\frac{1}{6}$) وسہم الارث دختران کہ دو ثلث است ($\frac{4}{6}$) باقیماندہ بہ نسبت سهام باحد الأبوین و دختران رد میشود یعنی یک خمس ($\frac{1}{5}$) ان باحد الأبوین و چهار خمس ان ($\frac{4}{5}$) بدختران بطور مساوی تقسیم میشود - وچون جمعاً (فرضاً ورداً) یک خمس ترکہ ($\frac{1}{5}$) باحد الأبوین میرسد و چهار خمس ($\frac{4}{5}$) بدختران میتوان از ابتداء ترکہ را تقسیم بر پنج نمود یکسہم برای احد الأبوین و چهار سہم برای دختران کہ بین انها بطور مساوی تقسیم گردد ۔

( ح ) - اگر با احد الأبوین یا ابوین پسر و دختر یا پسران و دختران باشند پس از فرض ابوین کہ دو سدس ($\frac{2}{6}$) است یا فرض احد الأبوین کہ یک سدس ($\frac{1}{6}$) است بقیہ مال بین اولاد للذکر مثل حظ الأنثیین تقسیم میشود بشرطیکہ در میراث اولاد ببا ناشد - هذا کلہ صور مسائل اینہ بنبر با نبودن احد الزوجین -

وَ اما صور بوجود احد الزوجین پس نیز در طی مسائلے ذکر میشود -

مسئلہ (۱) چنانچہ برای متوفی پدر و احد الزوجین باشد پس از سهم اعلای زوج کہ در صورت نبودن اولاد نصف است یا زوجہ کہ در چنین فرضے

رُبع است ( $\frac{1}{4}$ ) بقیۂ مال متعلّق بپدر است بواسطۂ اٰیۂ مبارکہ اولوالأرحام زیرا آدرا ایںصوت کہ برائے میّت اولاد نیست برائے پدر فرض تعیین نکردیدہ پس بمقتضائے ملاک اقربیّت مستفاد از اٰیہ شریفہ مابقی تماماً ازان پدر است و بروایات معتبرہ بمضمون ( ارث نمیبرد با اولاد و پدر و مادر کسے مگر شوہر و زن ) نیز میتوان استناد نمود ۔

مسئلہ ( ۲ ) چنانچہ برائے متوفّی با اَحَد الزّوجین مادر باشد پس در فرض اجتماع شوہر و مادر نصف ما ترک متعلّق بشوہر است و ثلث متعلّق بمادر است بالفرض و بقیۂ مال کہ سدس ( $\frac{1}{6}$ ) باشد نیز متعلّق بمادر است ردّاً و در فرض اجتماع زوجہ و مادر رُبع $\frac{1}{4}$ ، ما ترک متعلّق بزوجہ و ثلث $\frac{1}{3}$ آن متعلّق بمادر است بالفرض و بقیّہ مثل فرض اجتماع با شوہر متعلّق است بمادر للاٰیۃ والرّوایۃ ۔

مسئلہ ( ۳ ) چنانچہ در مفروض بحث پدر و مادر ہردو باشند پس اگر اجتماع اٰنہا با زوج باشد نصف ما ترک متعلّق بزوج و ثلث $\frac{1}{3}$ ( در صورتیکہ اخوۃ حاجب نباشند ) متعلّق بمادر بقیہ کہ سدس $\frac{1}{6}$ متعلّق بپدر خواہد بود و اگر اجتماع اٰنہا با زوجہ باشد رُبع $\frac{1}{4}$ متعلّق بزوجہ و ثلث $\frac{1}{3}$ متعلّق بمادر و بقیہ متعلّق بپدر است ۔

و برائے سہولت تقسیم چنانچہ مخرجین ثلث و ربع ذرہم ضرب شود و مال بدوازدہ قسمت شود سہ سہم کہ رُبع است متعلّق بزوجہ و چہار سہم کہ ثلث است متعلّق بمادر و باقیماندہ کہ $\frac{5}{12}$ باشد متعلّق بپدر خواہد بود ۔

وَ امّا در صورتیکه اِخوَۃ حاجب باشند سہم مادر در ہر دو فرض سُدس ۱/۶ میباشد لشرحیکہ در میراث اَبَوین بیاں شد۔

مَسئلہ (۴) چنانچہ با اَحَد الزَّوجین اولاد از جنس ذکور باشد پس از سہم اَدنائے اَحَد الزَّوجین کہ رُبع ۱/۴ است نسبت بزوج و ثمن (۱/۸) است نسبت بزوجہ بقیّۂ مال بمقتضائے آیۂ اولوا الأرحام وَ روایات مذکورہ در مسئلہ (۱) متعلق بہ پسرہ و در صورت تعدّد بالسّویّۃ بین انہا تقسیم میشود از باب تساوی نسبت

مَسئلۂ (۵) چنانچہ با اَحَد الزَّوجین اولاد از جنس اناث باشد در صورتیکہ یک دختر باشد رُبع ۱/۴ دَر صورت وجود زوج و ثمن ۱/۸ دَر صورت وجود زوجہ متعلّق بأحَد الزّوجین وَ نصف متعلّق بدختر است بالفرض بوجہے کہ در میراث دختران بیاں شد و بقیّۂ مال نیز از ان دختر است رَدًّا بمقتضائے اقربیّت مستفاد از آیۂ اولوا الأرحام وَ اخبار معتبرہ کثیرۂ مذکورہ دَر مسئلۂ ششم از بحث میراث اولاد و دَر صورتیکہ دختران متعدّد باشند سہم انہا دو ثلث از ما ترک است فرضًا کہ بنحو مساوی بین انہا تقسیم میشود و بقیّۂ مال نیز متعلّق بانہا میباشد رَدًّا از باب اقربیّت للآیۃ والرّوایات المزبورۃ۔

مَسئلہ (۶) چنانچہ متوفّی با اَحَد الزَّوجین از جنس ذکور و اناث ہر دو باشند پس از سہم ادنائے زوج یا زوجہ (ربع یا ثمن) بقیّۂ مال بین اولاد لِلذَّکَرِ مِثْلُ حَظِّ الْاُنْثَیَیْنِ تقسیم میشود لشرحیکہ دَر مسئلۂ ہشتم از میراث اولاد بیاں شد۔

مَسئلہ (۷) چنانچہ با اَحَد الزَّوجین اجتماع از صنفین از طبقۂ

# صورت اجتماع احد الزوجین با ابوین و اولاد

اولاً بشود یعنی با زوج یا زوجہ از سلسلۂ عالیہ (ابوین) پدر یا مادر یا ہر دو باشند و از سلسلۂ نازلہ (اولاد) دختر یا پسر یا ہر دو باشند لیکن چنانچہ اولاد پسر باشد واحد یا متعدد (یا) دختر و پسر باشد واحد یا متعدد از حیث تقسیم اشکالے در بین نیست و ظاہراً مورد اتفاق بین عامہ و خاصہ باشد کہ احد الزوجین نصیب ادنیٰ کہ ربع است در مورد زوج و ثمن است در مورد زوجہ میبرند و ہمچنین ابوین کہ برائے ہر یک سدس راست و ما بقے ترکہ متعلق است بہ پسر منحصر تماماً و بہ پسران بطور مساوی و لِلذَّکَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَیَیْنِ در صورت وجود پسر و دختر بشرحیکہ قبلاً بیان شد۔

و برائے سہولت تقسیم در صورت اجتماع زوج با ابوین یا احد الابوین و پسر یا دختر و پسر مخرج سہام فرض بر آن کہ ربع باشد نسبت بزوج و سدس باشد نسبت با بوین عدد چہار و عدد شش است و چون این دو عدد متوافقین میباشند کافی است کہ نصف یکے از انہا در دیگرے ضرب شود و حاصل آن کہ عدد دوازدہ میباشد بدون کسر قابل تقسیم بر سہام و اشخاص میباشد $\frac{3}{12}$ (ربع) متعلق بزوج و چنانچہ ابوین ہر دو باشند $\frac{4}{12}$ کہ دو سدس است متعلق با بوین الباقی $\frac{5}{12}$ متعلق با اولاد است بالانفراد در صورت انحصار بیک پسر و بالاشتراک و التساوی در صورت تعدد پسران و لِلذَّکَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَیَیْنِ در صورت وجود پسر و دختر۔ و چنانچہ احد الابوین باشد $\frac{2}{12}$ کہ یک سدس است متعلق باو والباقی $\frac{7}{12}$ متعلق با اولاد بشرح مزبور و در فرض اجتماع زوجہ با انہا چون زوجہ ثمن بر است و عدد ہشت کہ مخرج

ثمن است با عدد شش که مخرج سدس است نیز متوافقین میباشند نصف
یکی از انها در دیگری ضرب و حاصل ان که عدد بیست و چهار است بدون کسر
قابل تقسیم بر سهام سهمبران میباشد $\frac{3}{24}$ که ثمن است سهم الارث زوجه است
$\frac{8}{24}$ که دو سدس است سهم الارث ابوین است بقیه که $\frac{13}{24}$ است متعلق باولاد
میباشد بشرح مزبور و در صورتیکه احد الابوین باشد یک سدس $\frac{4}{24}$ متعلق
باو و بقیه متعلق باولاد بشرح مذکور -

و لکن چنانچه اولاد دختر یا دختران باشند مسئله از موارد اختلاف
بین عامه و خاصه است زیرا مسئله دارای دوازده صورتست که شش صورت
مربوط باجتماع دختر با زوج یا زوجه و هر یک از ان دو با پدر یا مادر یا هر دو
میباشد - و شش صورت مربوط باجتماع دختران با نامبرده گانست در پنج
فرض از انصور دوازده گانه سهام اضافه بر ترکه میشود -

و نزد عامه از مسائل عولست - و در هفت فرض ترکه بر سهام اضافه
میشود که نزد ایشان از موارد تعصیب میباشد -

(مطابق مختار)
در پنج فرض عول امامیه پس از اداء سهم پدر و مادر و احد الزوجین
که مطابق قواعد مقرره نقص بر انها وارد نمیشود باقیمانده بدختر یا دختران
میرسد زیرا دختر یا دختران ذو فرضین نیستند -

و در هفت فرض تعصیب پس از اداء سهام ذوی الفروض باده
بین دختر یا دختران و پدر یا مادر یا پدر و مادر بنسبت سهمشان تقسیم
میشود چونکه باتفاق امامیه و اخبار مستفیضه زوجین در مراتب ارث چیزی

(تفصیل صور دوازده گانه) اجتماع دختر و پدر یا مادر یا هر دو با احد الزوجین

| وارث | فرض | نسبت فرض با ترکه | حاصل جمع فروض | اضافه سهام بر ترکه | یا عکس |
|---|---|---|---|---|---|
| دختر<br>زوج<br>ابوین | نصف<br>ربع<br>سدسان | ۶/۱۲<br>۳/۱۲<br>۴/۱۲ | ۶<br>۳<br>۴/۱۳ | اضافه سهام بر ترکه که از فرض دختر کم میشود<br>(۱) | سهم دختر پس از نقص<br>۵/۱۲ |
| دختر<br>زوجه<br>ابوین | نصف<br>ثمن<br>سدسان | ۱۲/۲۴<br>۳/۲۴<br>۸/۲۴ | ۱۲<br>۳<br>۸/۲۳ | اضافه ترکه بر سهام<br>۱/۲۴ | که باید به نسبت سهام به دختر و ابوین رداً داده شود |
| دختر<br>زوج<br>پدر | نصف<br>ربع<br>سدس | ۶/۱۲<br>۳/۱۲<br>۲/۱۲ | ۶<br>۳<br>۲/۱۱ | اضافه ترکه بر سهام<br>۱/۱۲ | که باید به نسبت سهام به دختر و پدر رد شود |
| دختر<br>زوجه<br>پدر | نصف<br>ثمن<br>سدس | ۱۲/۲۴<br>۳/۲۴<br>۴/۲۴ | ۱۲<br>۳<br>۴/۱۹ | اضافه ترکه بر سهام<br>۵/۲۴ | که باید به نسبت سهام به دختر و پدر رد شود |
| دختر<br>زوج<br>مادر | نصف<br>ربع<br>سدس | ۶/۱۲<br>۳/۱۲<br>۲/۱۲ | ۶<br>۳<br>۲/۱۱ | اضافه ترکه بر سهام<br>۱/۱۲ | که باید به نسبت سهام به دختر و مادر رد شود |
| دختر<br>زوجه<br>مادر | نصف<br>ثمن<br>سدس | ۱۲/۲۴<br>۳/۲۴<br>۴/۲۴ | ۱۲<br>۳<br>۴/۱۹ | اضافه ترکه بر سهام<br>۵/۲۴ | که به نسبت سهام باید به دختر و مادر رد شود |

[illegible]

(صور اجتماع دختران و پدر یا مادر یا هر دو با احد الزوجین)

| وارث | فرض | نسبت فرض با ترکه | جمع فروض | اضافه سهام بر ترکه یا عکس |
|---|---|---|---|---|
| دختران<br>زوج<br>ابوین | ثلثان<br>ربع<br>سدسان | ٨/١٢<br>٣/١٢<br>٤/١٢ | ٨<br>٣<br>٤<br>١٥ | اضافه سهام بر ترکه = ٣ که باید از سهم دختران کم شود - سهم دختران پس از نقص معادل ٥/١٢ میباشد |
| دختران<br>زوجه<br>ابوین | ثلثان<br>ثمن<br>سدسان | ١٦/٢٤<br>٣/٢٤<br>٨/٢٤ | ١٦<br>٣<br>٨<br>٢٧ | اضافه سهام بر ترکه = ٣ که از سهم دختران کم میشود - سهم دختران پس از نقص = ١٣/٢٤ |
| دختران<br>زوج<br>پدر | ثلثان<br>ربع<br>سدس | ٨/١٢<br>٣/١٢<br>٢/١٢ | ٨<br>٣<br>٢<br>١٣ | اضافه سهام بر ترکه = ١ که از سهام دختران کسر میشود - سهم دختران پس از نقص = ٧/١٢ |
| دختران<br>زوجه<br>پدر | ثلثان<br>ثمن<br>سدس | ١٦/٢٤<br>٣/٢٤<br>٤/٢٤ | ١٦<br>٣<br>٤<br>٢٣ | اضافه ترکه بر سهام = ١/٢٤ که بر نسبت سهام به پدر و دختران رداً تقسیم میشود |
| دختران<br>زوج<br>مادر | ثلثان<br>ربع<br>سدس | ٨/١٢<br>٣/١٢<br>٢/١٢ | ٨<br>٣<br>٢<br>١٣ | اضافه سهام بر ترکه = ١ که از سهام دختران باید کسر شود - سهام دختران پس از نقص ٧/١٢ |
| دختران<br>زوجه<br>مادر | ثلثان<br>ثمن<br>سدس | ١٦/٢٤<br>٣/٢٤<br>٤/٢٤ | ١٦<br>٣<br>٤<br>٢٣ | اضافه ترکه بر سهام ١/٢٤ که بمادر و دختران بر نسبت سهام رداً تقسیم میشود. |

این خلاصۂ کلام در مرتبۂ اولاد میراث نسبت بطبقۂ اول ان مرتبہ
کہ پدر و مادر و اولاد باشند۔ امّا چنانچہ یکے از دو صنف این طبقہ نباشند
پس چنانچہ پدر و مادر نباشند قائم مقامے در وراثت برائے انہا نیست و
تمام ماترک متعلق باولاد است بشرح مزبور زیرا صنف ابوین در عرض صنف
اولاد میراث بر ہستند و طبقۂ عالیۂ انہا کہ اجداد باشند در ردیف اخوہ
و اخوات کہ صنفے از مرتبۂ دوّم ہستند میراث میبرند و تا زمانیکہ یک نفر از
صنفین مرتبۂ اول[ملہ] ( ابوین و اولاد ) موجود است میراثے برائے اجداد نیست
چنانچہ برائے اخوہ نمیباشد۔

ولکن در صنف اولاد چنانچہ اولاد بلاواسطہ ( صلبی ) بکلّی منقرض
شوند اولادِ اولاد ( احفاد و اسباط ) ذکور باشند یا اناث از نسل پسران
میّت باشند یا از بطن و رحم دختران قائم مقام انہا و در عرض پدر و مادر
میّت میراث میبرند[۷] با حفظ درجہ بین انہا یعنی چنانچہ از اولاد صلبی کسی
نباشد ولو دختر نوبت باولاد مع الواسطہ برسد اگر یکنفر نوہ موجود باشد
بدرجہ دوّم (حفدہ) کہ نبیجہ باشد چیزے نمیرسد و ہکذا۔

و در اینمسئلہ و بر اینحکم شہرۂ عظیمہ محصلہ بین امامیہ حاصل بلکہ
در بعضے از اعصار اجماع منقولست خلافا لما عن ابن مسعود و جمعے از عامّہ
کہ تبعیّت از او نموده اند۔ و با وجود دختر صلبی بلاواسطہ قائل بوراثت پسرِ
پسر ( نوہ ) گردیده اند۔ وخلافا لما عن الصدوق رضوان اللہ علیہ کہ در
وراثت حفدہ نبودن پدر و مادر را میّت را نیز معتبر دانستہ و شرط نموده

۷ وحاجب ہستند ابوین و زوجین را از سہم اعلیٰ ۱۲

ملہ طبق روایات معتبرہ مذکورہ در مسئلۂ دوّم و چہارم در اوائل مفصل منہ

برای مختار صدوق قدّس سرّه استدلال بوجوهے شده است -

(۱) - اینکه پدر و مادر میّت در درجهٔ اولاد او و در عرض انها میراث میبرند بواسطهٔ اقربیّت مستفاد از کتاب و سنّه پس مادام که یکی از انها موجود باشند هریک نازله که بسبب دورند میراث نخواهند برد -

(۲) - اولاد صلب حاجب حفده و اولاد مع الواسطه میباشند پس ابوین که هم‌رتبه اولاد صلب هستند باید حاجب انها باشند -

(۳) - دو طائفه از روایات معتبره -

طائفهٔ اوّل روایاتیکه در اوائل مقصد در طیّ مسائل ۲ و ۴ ذکر شد و حاصل مضمونش اینستکه چهار نفر کسیکه با بودن انها میراث نمیبرد مگر زوج و زوجه (که با تمام مراتب شرکت دارند) پدر و مادر پسر و دختر

طائفهٔ دوّم[ص] روایاتیکه دلالت دارد بر اینکه دختران دختر و دختران پسر قائم مقام دختر و پسر میشوند در صورتیکه برای میّت دختران و پسرے نباشد و نه وارثے غیر انها و مرحوم صدوق قدّه (علیٰ ما نقل) جملهٔ (و نه وارثے غیر انها) را حمل کرده است بر ابوین که در درجهٔ اولاد هستند

جواب مشهور از وجه اوّل اینستکه قدر مسلّم از ترجیح با قربیّت در مورد افراد صنف واحد است ابوین و اولاد دو صنفند و اینمطلب مستفاد از اخبار در موارد مختلفهٔ مواریث اولاد است چنانچه در طبقهٔ ثانیه میراث (اخوه و

ص صحیحاً عَنِ ابنِ الحجّاج عَنِ الصّادق ع بَناتُ الاِبنَةِ یَقُمنَ مَقامَ الاِبنَةِ اِذا لَم یَکُن للمیّتِ بَناتٌ وَلاوارِثَ غَیرَهُنَّ وَبَناتُ الاِبنِ یَقُمنَ مَقامَ الاِبنِ اِذا لَم یَکُن لِلمیّتِ وَلَدٌ وَلاوارِثَ غَیرَهُنَّ

اجداد) اولاد اخوۃ قائم مقام آباء و امہات خود میشوند و با اجداد که در عرض اخوۃ هستند شرکت در توارث مینمایند - بلکه در مرتبه ثالثه (اعمام و اخوال) مادام که یکنفر از طبقه اول انها باشد چه از صنف اعمام و چه از صنف اخوال اولاد انها میراث نمیبرند (مگر در ابن عم ابوینی و عم ابی که بنص و اجماع مقدم بر عم است) و همچنین جهت اعمام و اخوال را یکصنف میدانند مگر در بعضی از احکام چنانچه در محل خود مفصلا مذکور است -

و اما جواب از وجه دوم اینستکه حاجبیت اولاد نسبت باحفاد مرتبه قهریه و حکمیه است عقلیه زیرا توارث احفاد در عرض اولاد مستلزم اینستکه برای یکمال دو وارث بالاستقلال باشد و این در عالم اعتبار مالکیت عند العرف والشرع غیر متصور است بخلاف آباء و امهات نسبت باحفاد زیرا وراثت احفاد و قیامشان مقام اولاد تضاد و تزاحمی با مالکیت و وراثت صنف ابوین ندارد چه اینکه قیام انها متعلق بحقوق صنف دیگر نیست پس قیاس مع الفارق است.

و اما جواب از طائفه اول روایات اینستکه اولاد اولاد نیز ج تحت عنوان اولادند ولذا در حجب زوجین از سهم اعلی بادنی حفده را حاجب میدانند بلکه در حجب نسبت بابوین از اکثر از سدس و همچنین در باب محرمات بمصاهره احکام اولاد را بر احفاد جاری میدانند و ادعاء اجماع شده است که در آیات مواریث و مصاهرات مراد از اولاد و ابناء و بنات اعم از فرزند صلبی است و شامل اولاد مع الواسطه نیز میباشد.

وَ امّا جواب از طائفهٔ دوّم روایات -

اوّلاً دلیل اخصّ از مدّعیٰ است زیرا در خصوص دختران پسر و دختر است و مدّعیٰ اعمّ است -

وثانیاً محتمل است قویاً مراد از جملهٔ (دختران و پسر ہے نباشد) پدر و مادر همان احفاد باشد و مراد از جملهٔ (ونہ وارثی غیر انها) اولاد صلبی دیگر میّت یعنی اعمام و عمّات واخوال و خالات احفاد باشد - و با وجود این احتمال روایات ظهوری در حاجبیّت ابوین نسبت با احفاد ندارد -

وثالثاً علیٰ فرض تمامیّت دلالت روایات مزبور معارض است با انها دو دسته از روایات -

دستهٔ اوّل اطلاقات[1] که دلالت دارد بر اینکه اولاد ابناء و بنات قائم مقام پدران و مادران خود هستند و این روایات حکومت دارد بر انها دستهٔ دوّم روایات خاصّه[2] که دلالت دارد ولد ولد ذکوراً و اناثاً با ابوین شرکت در

---

[1] مثل ما عن ابن الحجّاج صحیحاً عن الصادق ع بنات الابنة یرثن اذا لم یکن بنات ومثل ما عن اسحٰق بن عمّار عنه ع ابن الابن یقوم مقام ابیه والظاهر انّه لا قائل بینهما بالفصل بین بنت البنت و ابنها وابن الابن وبنته ومثل ما عن الخزّاز موثّقاً او صحیحاً عنه ع عن کتاب علیّ ع وفیه کلّ ذی رحم بمنزلة الرحم الذی یجرّ به. [2] مثل ما عن محمّد بن سماعة عن موسیٰ بن بکر عن علیّ بن سعید عن زرارة عن الصادقین ع وفیها فان لم یکن ولد وکان ولد الولد ذکوراً کانوا او اناثاً فانّهم بمنزلة الولد وولد البنین بمنزلة البنین یرثون میراث البنین وولد البنات بمنزلة
نقلت الی التالیة

۱ـ کذا فی الاصل ولکن الحقّ انّ الاحکام فی البنین وانّما هو صرف التعارض. منه

توارث دارند و حاجب انها هستند از سهم اکثر گرچه چند بطن دور باشند و این دستند که میتوان گفت نص در مطلب شارح از روایات مجمله میباشد۔

و در ابحار روایات مورد عمل مشهور بواسطهٔ شهرت فتوائی و استناد امامیہ رجحان دارد بر روایات مورد عمل صدوق بر فرض دلالتش بر مختار ایشان زیرا بنا بر نقل از کلینی و مجلسی رضوان اللہ علیہما کثیرے از علماء موافق با فتوای صدوق قدہ۔

و خامساً بعضے از روایات مرہون مورد عمل و استناد صدوق قدہ مذیل بجملهٔ (و نه وارثی غیر انها) نمیباشد با اینکه زاویۂ اصل در هر دو ابن الحجاج و صحیحه میباشد۔ و لذا بعضے از اعلام احتمال داده اند الحاق از رواۃ باشد در موقع نقل بمعنے فراجع و تأمل۔

---

من الصحیفة السابقة:

اَلْبَنَاتِ یَرِثُونَ مِیرَاثَ الْبَنَاتِ وَیَحْجُبُونَ الْاَبَوَیْنِ وَالزَّوْجَیْنِ عَنْ سِهَامِهِمُ الْاَکْثَرِ وَاِنْ سَفَلُوا بِبَطْنَیْنِ وَثَلَاثَةٍ وَاَکْثَرَ وَیَرِثُونَ مَا یَرِثُ الْوَلَدُ الصُّلْبُ[7] - وَمِثْلُ مَا عَنِ الدَّعَائِمِ عَنْهُ ع فِي رَجُلٍ تَرَكَ اَبًا وَابْنَ ابْنٍ قَالَ ع لِلْاَبِ السُّدُسُ وَمَا بَقِيَ فَلِاِبْنِ الْاِبْنِ لِاَنَّهُ قَامَ مَقَامَ اَبِيهِ اِذَا لَمْ یَکُنْ اِبْنٌ الخبر.

ع۳ عن ابن الحجاج عن الصادق ع اِبْنُ الْاِبْنِ اِذَا لَمْ یَکُنْ اَحَدٌ مِنْ صُلْبِ الرَّجُلِ قَامَ مَقَامَ الْاِبْنِ وَابْنَةُ الْبِنْتِ اِذَا لَمْ یَکُنْ اَحَدٌ مِنْ صُلْبِ الرَّجُلِ قَامَتْ مَقَامَ الْبِنْتِ.

---

[7] ای یحجبون ما یحجب الولد الصلب ع

# در کیفیت میراث اولادِ اولاد

اَمّا کیفیّت ارث اولادِ اولاد اینستکه هر فردے از انها بارث میبرد نصیب انکسرا که بواسطۂ انکس بمیّت انتساب دارد -

بنابراین چنانچه برائے میّت پسرے از دختر ش و دخترے از پسر ش باشد پسر دختر ⅓ ثلث میبرد و دختر پسر ⅔ دو ثلث و فرقے نیست بین صورت انفراد و تعدّد - پس اگر یک دختر از پسر باشد و چندین پسر از دختر دو ثلث ⅔ مال بان دختر است و یک ثلث ⅓ متعلّق بر پسران زیرا آن یک دختر نصیب پدر خود را استحقاق دارد و ان پسران نصیب مادر خود را -

و بر اینمطلب اخبار معتبره دلالت دارد و در باورقی ص ۱۱۴ / ۱۱۵ جملۂ از انها ذکر شد۔

مسئلہ چنانچه از نسل پسر میّت فرزندے نباشد فرزند دختر و لو پسر باشد نصف مال را میبرد فرضًا در صورت انفراد و دو ثلث را در صورت تعدّد و بقیّۂ مال را نیز ردًّا چنانچه پدر و مادر نباشند- و در صورت وجود پدر و مادر یا یکے از انها پس از دو سدس ⅙ در فرض وجود ابوین یا یک سدس ⅙ در فرض وجود احد الأبوین بقیّۂ مال که در بعضے از فروض باقی میماند بین ابوین و یا احد الأبوین و اولادِ اولاد بر نسبت سهامشان تقسیم میشود بشرطیکه در میراث اولاد صلب و ابوین بیانشد -

و امّا کیفیّت تقسیم بین ایشان چه احفاد پسرے باشند و چه دخترے، لِلذَّکَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَیَیْنِ است یعنے پسران دو برابر دختران میبرند بواسطۂ قاعدۂ کلّیّۂ مستفاد از آیات و روایات که سهم مردان دو چندان زنانست مگر

بعضے از موارد کہ بنص خاص تخصیص خوردہ مثل بعضے از قرابات و بستگان مادر کہ در مبحث میراث اخوہ و اخوال مفصلاً مذکور است - و ابوین با وجود اولاد ہر یک سدس میبرند -

و از مبسوط شیخ طوسی قدس سرہ القدوسی و بعضے دیگر از فقہاء منقولست کہ اولاد بنت باید مال را بین خود بالسویہ تقسیم نمایند چنانچہ در بستگان مادر مقرر است - و جواب اینمطلب بطوریکہ اشارہ شد اینستکہ در مورد اقرباء مادر نص خاص موجود است ۔

( میراث مرتبۂ ثانیہ )

در صورتیکہ برائے متوفی پدر و مادر و اولاد و احفاد کہ مرتبۂ اول میراث را تشکیل میدہند و از سایر بستگان نزدیکتر میباشند نباشد وراث برائے کسانے میباشد کہ بعد از مرتبۂ اول از سائر ارحام نزدیکتر میباشند و انہا عبارتند از پدران و مادران پدر و مادر کہ از ایشان بعنوان جد و جدہ نام بردہ میشود و برادران و خواہران میت پس در اینمرتبہ از وراثہ نیز مثل مرتبۂ اول دو صنف قرار گرفتہ است اجداد و اخوہ -

با این فرق کہ در مرتبۂ اول یکے از دو صنف کہ ابوین باشند وراث منحصراً برائے خود شان بود و در قوس صعود اجداد قائم مقام انہا نبودند بخلاف قوس نزول در صنف اولاد کہ احفاد قائم مقام انہا بودند -

و اما در اینمرتبۂ دوم از وراث ہر دو صنف ( اجداد و اخوہ ) صعوداً و نزولاً قائم مقام دارند یعنے در صنف اجداد ہر مقدار بالا بروند

در فرضیکہ طبقۂ اوّل کہ نزدیکتر اند نباشند طبقۂ دوّم استحقاق همان میراثرا دارند وهکذا - ودر صنف اِخوہ در فرضیکہ کسے از انها نباشد اولاد شان هرچہ واسطہ بخورند با حفظ طبقہ مُستحق میراث اِخوہ میباشند مشروط باینکہ انمقدار دور نشوند کہ عُرفاً صدق رحم نکند چنانچہ در فصل اوّل مقدمۂ کتاب بیان شد -

وبرای تنقیح مطالب ومسائل اینہ نیز لازم است بحث در جهات اربعہ اوّل در میراث اِخوہ بر تنهائی دوّم در میراث اجداد بر تنهائی سوّم در میراث دو صِنف ( اِخوہ واجداد ) بطور اجتماع - چهارم در میراث انها با فرض وجود احد الزوجین -

(جهت اوّل میراث اِخوہ بر تنهائی)

ووجہ تقدیم بحث میراث اِخوہ ( برادران وخواهران ) اینستکہ انها فرض بر اند ودر قرآن مجید برای ایشان اختصاصاً میراث تعیین گردیده بخلاف اجداد کہ وراثت انها بقرابت وملاک اولویّت وعمومات از قبیل آیۂ شریفۂ اُولوا الأرحام واجماع وروایات میباشد - ومحض روشن شدن مطلب احکام میراث اِخوہ در طی مسائلی ذکر میشود

مسئلۂ ( ۱ ) اگر برای میّت منحصراً یك برادر ابوینی باشد تمام مال از آن او خواهد بود بالأجماع وبقاعدۂ اقربیّت واولویّت مستفاد از آیۂ مبارکۂ اُولوا الأرحام وآیۂ شریفۂ ( لِلرِّجالِ نَصیبٌ مِمّا تَرَكَ الوالِدانِ وَالأَقرَبونَ ) وخصوص فقرۂ آیۂ مبارکہ ( وَهُوَ یَرِثُها اِن لَم یَکُن لَها وَلَدٌ )

وبموجب اخبار خاصّهٔ معتبره ․

مسئله (۲) اگر برای میّت برادران متعدد بی باشد ابوینی مال بین انها بطور مساوی میباشد زیرا انتساب ایشان بمورّث بنحو واحد است وتمام انها بیك علّت مالك شده اند وترجیح بلا مرجّح باطل است چنانچه در تساوی اولاد ذکور باینوجه تمسّك شد ․

مسئله (۳) اگر برای میّت برادران وخواهران ابوینی یا برادر وخواهر ابوینی باشد مال بین انها لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ تقسیم میشود هر برادر دو برابر خواهر میبرد باجماع بموجب ایهٔ مبارکه (وَإِنْ كَانُوا إِخْوَةً رِجَالًا وَنِسَاءً فَلِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ) وروایاتیکه ادّعاء استفاضهٔ انها شده است ․

مسئله (۴) اگر برای میّت یك خواهر ابوینی باشد نصف مال را فرضاً میبرد بحکم ایهٔ شریفه (إِنِ امْرُؤٌ هَلَكَ لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ وَلَهُ أُخْتٌ فَلَهَا

---

يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلَالَةِ إِنِ امْرُؤٌ هَلَكَ لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ وَلَهُ أُخْتٌ فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَكَ وَهُوَ يَرِثُهَا إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهَا وَلَدٌ فَإِنْ كَانَتَا اثْنَتَيْنِ فَلَهُمَا الثُّلُثَانِ مِمَّا تَرَكَ وَإِنْ كَانُوا إِخْوَةً رِجَالًا وَنِسَاءً فَلِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ أَنْ تَضِلُّوا وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (اخر سورهٔ نساء) [حاصل مفاد ایهٔ مبارکه اینست] سؤال میکنند از تو (ای پیغمبر) در میراث برادران وخواهران (کلاله) بگو حکم خداوند درباره انها اینست چنانچه مردی بمیرد وبرای او فرزند (ولو بواسطه) نباشد (وهمچنین هم طبقه فرزند که پدر ومادر است) وبرای او یك خواهر باشد نصف ما ترك برای ان یك خواهر است (فرضاً) [ونصف دیگر هم اگر وارثی نباشد متعلق باو میباشد ردّاً بالنصّ والاجماع] (واگر بعکس باشد) یعنی زن بمیرد نقل الی ص التالیة

نِصفُ ما تَرَکَ) وَ باقی مال را رَدًّا بواسطۂ اقربیّت و اولویّت مُستفاد از آیاتِ کریمہ کہ قبلاً ذکر شد (آیۂ اُولوا الأرحام و آیۂ وَ لِلنِّسَاءِ نَصیبٌ مِمَّا تَرَکَ الْوالِدانِ وَ الأقْرَبُون) و روایت صحیحہ منقولہ از تفسیر قمی.

مَسئلۂ (۵) اگر برای میّت خواہرانی ابوینی باشد دو ثلث $\frac{2}{3}$ مال را فرضاً میبرند بدلیل آیۂ مبارکہ (فَإِنْ کانَتَا اثْنَتَیْنِ فَلَهُمَا الثُّلُثانِ مِمَّا تَرَکَ) وَ یک ثلث $\frac{1}{3}$ دیگر را ردًّا بالقرابۃ وَ بدلیل صحیحۂ مزبورہ و تقسیم بین آنہا بطور مُساویت.

مَسئلۂ (۶) چگونگی میراث برادر و خواہر ابی در احکام کلیّہ چہ در اصل وراثت وچہ در کمیّت تقسیم مثل میراث برادر و خواہر ابوینی میباشد بواسطۂ عمومات میراث اِخوہ از آیات و روایات و بواسطۂ بعضی از اخبار معتبرۂ خاصّہ لکن بطوریکہ در مسائل حجب ذکر شد با بودن اِخوۂ ابوینی اِخوۂ

من الصّفحۃ السّابقۃ

و وارث برادرش باشد تمام مال متعلّق به برادر است اگر فرزند (و هم طبقہ فرزند) برای آن زن نباشد (و در مورد فوق هر یک از مرد و زن) اگر خواہرانی باشند (مراد از تثنیہ متعدّد و ما فوق واحد است) پس برای آنہا دو ثلث از ما ترک میباشد و اگر ورثہ از دو نوع برادر و خواہر باشند (واحد یا متعدّد) هر برادر دو چند آن خواہر میبرد و این نکتہ واضح باشد کہ چون ملاک در فروض و سہام میراث وارث است نہ موروث نظر در آیۂ مبارکہ مزبورہ از دو جملۂ اِنِ امْرُؤٌ هَلَکَ وَ هُوَ یَرِثُها، مثال است علیهذا در فرض جملۂ اولی اگر زنی بمیرد و از مرتبۂ اول میراث کہ اولاد و ابوین میباشند کسی نباشد و فقط یک خواہر ابوینی یا ابی برای آن (نقل الی ص ۱۲۱) ...

ابی میراث نمیبرند و این تقدیم ابوینی بر ابی مطابق قاعدۂ اقربیّت است کہ موجب
اولویّت میباشد زیرا ابوینی اَمسّ بمیّت است و از دو ناحیہ باو انتساب دارد
و امّا ارث بُردن اِخوۂ اُمّی با بودن ابوینی پس بواسطۂ اخبار خاصّہ معتبرہ است
کہ موجب تخصیص قاعدۂ اقربیّت نظر بمصالحی گردیدہ چنانچہ برای اِخوۂ امّی
دراصل وراثت و در کیفیّت تقسیم نیز احکام خاصّہ میباشد بموجب آیۂ شریفۂ
۱۲ سورۂ مبارکہ نساء در میراث کلالہ کہ تفسیر باخوۂ اُمّی شدہ است و در مسئلۂ
اتیہ مشروحاً ذکر گردیدہ .

---

بقیۃ الصفحۃ السابقۃ من الہامش

او باشد همان استحقاق نصف را دارد -

چنانچہ در عکس مسئلہ اگر مردی بمیرد یك برادر داشتہ باشد آن برادر استحقاق
تمام مال را دارد و کلیّۂ ما ترك از آن او خواهد بود .

ـــ وَإِنْ كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلَالَةً أَوِ امْرَأَةٌ وَلَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتٌ فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ فَإِنْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْ ذَٰلِكَ فَهُمْ شُرَكَاءُ فِي الثُّلُثِ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصَىٰ بِهَا أَوْ دَيْنٍ - خاصل مفاد آیۂ مبارکہ - اگر مرد
یا زنی (بمیرند) وارث برانها کلالہ باشد (یعنی از مرتبۂ اوّل میراث کہ اولاد و ابوین است کسی نباشد)
و برای هر یك از آن زن و مرد متوفّی یك برادر یا یك خواهر اُمّی باشد از برای آن یك برادر یا یك خواهر سُدس ۱/۶
از ما ترك میباشد و چنانچہ بیش از یکی باشند یك ثلث از ترکہ متعلّق بانها است کہ همہ سهیم
در او میباشند (یعنی باید بطور مُساوی تقسیم شود) .

مسئلہ (۷) برادر و خواہر مادری کہ از او تعبیر بکلالۂ امی میشود چنانچہ یکنفر باشد سدس ۱/۶ مال برای او میباشد فرضاً و بقیہ متعلق باو میباشد رداً

و اگر متعدد باشند ثلث ۱/۳ مال برای انہا است فرضاً و بقیہ رداً چنانچہ ابوینی یا ابی در بین نباشند و تقسیم میشود بین انہا بطور مساوی مرد باشند یا زن یا مختلف باتفاق اصحاب بحکم آیہ مبارکہ (۱۱) سورۂ نساء و اخبار معتبرہ

مسئلہ (۸) در صور اجتماع اخوۂ ابوینی یا ابی با اخوۂ امی منفرد بین بمادر (کلالۂ امی) سدس ۱/۶ (در فرض انفراد) یا ثلث ۱/۳ (در فرض تعدد) خود را بدون کم و زیاد میبرند و باقیماندہ متعلق بابوینی یا ابی (در صورت نبودن ابوینی) میباشد بشرحیکہ بیان شد در مسئلہ ۷ -

بلی چنانچہ ابوینی یا ابی خواہر یا خواہران باشند در مفروض مسئلہ پس از دریافت سہم خود کہ نصف (در صورت انفراد) و ثلثان ۲/۳ (در صورت تعدد) است اگر از مال چیزی باقی بماند رداً بانہا فقط خواہد رسید ارتباطی باخوۂ امی ندارد کما اینکہ اگر سہام اضافہ بر ترکہ شود از ابوینی یا ابی کسر خواہد شد و نقص برامی وارد نمیشود و در بعضی از روایات مورد اعتماد اصحاب تصریح باین دو جہت کردیدہ و برای مزید تبصیرت صور اجتماع کلالات بدون احد الزوجین و بافرض وجود احد الزوجین در جدول مذکور کردید با توجہ باینکہ طلب احد الزوجین در اینمرتبہ دوم میراث در تمام فروض سہم اعلی را میبرند زیرا اولاد کہ حاجب

انها باشند نیستند.

تتمّہ - اولاد اخوه در صورت نبودن اخوه قائم مقام اباء و یا امهات خود میباشند و در کمیّت میراث و کیفیّت تقسیم متروکات مثل پدران یا مادران خود خواهند بود سهم الارث اولاد کلاله بطور مساوی بین انها تقسیم میشود و سهم الارث کلاله ابوینی یا ابی بتفاوت (یعنی پسر دو برابر دختر میبرد) وما دام که یکنفر از برادران یا خواهران باشند و لو خواهر مادری نوبت توارث برادرزادگان و خواهرزادگان نمیرسد بجهة اینکه اولوا الارحام و اخبار دیگر دلالت دارد که ملاک اولویّت اقربیّت است و مضمون المیراث للاقرب و الاقرب فالاقرب که ماثور است[1] و از بعضی روایات منفرقه میراث نیز میتوان استفاده نمود و علماء در مقام قواعد کلیّه و ادّعاء اجماع در مسئله است - و از فضل بن شاذان منقول است تشریک ابن الاخ ابوینی با برادر مادری و وجه و جهی برای این حکم بنظر نمیرسد بلکه چنانچه اشاره شد مخالف با قواعد کلیّه توارث است و از مسائل منقوله از تشریک ابن شاذان اینستکه اخوه را اصناف متعدّده میداند یعنی ابوینی یا امّی را دو صنف پنداشته علیهذا وجود برادر مادری مزاحمت با وراثت برادرزاده ابوینی که در صنف دیگر است ندارد و اینوجه غیر موجّه است امّا اولاً بجهة تسلّم اصحاب که برادر و خواهر مطلقاً یکصنف و همطبقه اجداد میباشند و ثانیاً مطابق اخبار معتبره در ابواب مواریث مادامیکه یکنفر از طبقه نزدیکتر هست در هر مرتبه از مراتب میراث باشد طبقه دورتر میراث نمیبرد مگر در ابن عمّ ابوینی که مانع از میراث عمّ ابی میباشد بالنصّ و الاجماع و ثالثاً فضل ملتزم بلوازم این تعلیل نیست در عکس مسئله که تشریک ابن اخ امّی با اخ ابوینی باشد.

[1] در صحیحه حمّاد بن عثمان عن ابی الحسن ع فی جواب مسئلة قال ع کان علی ع یعطی المال الاقرب فالاقرب و در جواب مکاتبه صفّار الی ابی محمّد ع وقع ع المیراث للاقرب.

## صور اجتماع خواهر ابوینی یا ابی با کلالهٔ امی منفرد یا متعدد با فرض وجود احد الزوجین و عدم

| ورثه | فرض | نسبت فرض با ترکه | جمع فروض | اضافه سهام بر ترکه یا عکس | سهم ابوینی یا ابی پس از نقص یا زیاده |
|---|---|---|---|---|---|
| خواهر ابوینی یا ابی<br>کلالهٔ امی منفرد<br>زوج | نصف<br>سدس<br>نصف | ٦/١٢<br>٢/١٢<br>٦/١٢ | ٦<br>٢<br>٦/١٤ | اضافهٔ سهام بر ترکه ٢ که باید از سهم ابوینی یا ابی کم شود | سهم خواهر ابوینی یا ابی پس از کسر ٢ = ٤/١٢ |
| خواهر ابوینی یا ابی<br>کلالهٔ امی منفرد<br>زوجه | نصف<br>سدس<br>ربع | ٦/١٢<br>٢/١٢<br>٣/١٢ | ٦<br>٢<br>٣/١١ | اضافهٔ ترکه بر سهام ١/١٢ که بر سهم ابوینی یا ابی افزوده میشود | سهم خواهر ابوینی یا ابی پس از افزایش ١/١٢ = ٧/١٢ |
| خواهر ابوینی یا ابی<br>کلالهٔ ام منفرد | نصف<br>سدس | ٦/١٢<br>٢/١٢ | ٦<br>٢/٨ | اضافهٔ ترکه بر سهام که بر سهم ابوینی یا ابی افزوده میشود ٤/١٢ | سهم خواهر ابوینی یا ابی پس از افزایش ٤/١٢ = ١٠/١٢ |
| خواهر ابوینی یا ابی<br>کلالهٔ امی متعدد<br>زوج | نصف<br>ثلث<br>نصف | ٦/١٢<br>٤/١٢<br>٦/١٢ | ٦<br>٤<br>٦/١٦ | اضافهٔ سهام بر ترکه که از ابوینی یا ابی کم میشود ٤ | سهم خواهر ابوینی یا ابی پس از نقص ٤ = ٢/١٢ |
| خواهر ابوینی یا ابی<br>کلالهٔ امی متعدد<br>زوجه | نصف<br>ثلث<br>ربع | ٦/١٢<br>٤/١٢<br>٣/١٢ | ٦<br>٤<br>٣/١٣ | اضافهٔ سهام بر ترکه که از سهم ابوینی یا ابی کم میشود ١ | سهم خواهر ابوینی یا ابی پس از نقص ١ = ٥/١٢ |
| خواهر ابوینی یا ابی<br>کلالهٔ امی متعدد | نصف<br>ثلث | ٦/١٢<br>٤/١٢ | ٦<br>٤/١٠ | اضافهٔ ترکه بر سهام که بر سهم ابوینی یا ابی افزوده میشود ٢/١٢ | سهم خواهر ابوینی یا ابی پس از افزایش ٢/١٢ = ٨/١٢ |

## صور اجتماع خواهران ابوینی یا ابی با کلالهٔ امی منفرد یا متعدد با فرض وجود احد الزوجین و عدمه

| ورثه | فرض | نسبت فرض با ترکه | جمع فروض | اضافهٔ سهام بر ترکه یا عکس | سهم ابوینی پس از نقص یا زیاده |
|---|---|---|---|---|---|
| خواهران ابوینی یا ابی<br>کلالهٔ امی منفرد<br>زوج | دو ثلث<br>سدس<br>نصف | ۸/۱۲<br>۲/۱۲<br>۶/۱۲ | ۸<br>۲<br>۶<br>۱۶ | اضافهٔ سهام بر ترکه که باید از سهم ابوینی یا ابی کم شود<br>۴ | سهم خواهران ابوینی یا ابی پس از نقص ۴ = ۴/۱۲ |
| خواهران ابوینی یا ابی<br>کلالهٔ امی منفرد<br>زوجه | دو ثلث<br>سدس<br>ربع | ۸/۱۲<br>۲/۱۲<br>۳/۱۲ | ۸<br>۲<br>۳<br>۱۳ | اضافهٔ سهام بر ترکه که باید از سهم ابوینی یا ابی کم شود<br>۱ | سهم خواهران ابوینی یا ابی پس از نقص ۱ = ۷/۱۲ |
| خواهران ابوینی یا ابی<br>کلالهٔ امی منفرد | دو ثلث<br>سدس | ۸/۱۲<br>۲/۱۲ | ۸<br>۲<br>۱۰ | اضافهٔ ترکه بر سهام که باید بر سهم ابوینی یا ابی افزوده شود<br>۲ | سهم خواهران ابوینی یا ابی پس از افزایش ۲ = ۱۰/۱۲ |
| خواهران ابوینی یا ابی<br>کلالهٔ امی متعدد<br>زوج | دو ثلث<br>ثلث<br>نصف | ۸/۱۲<br>۴/۱۲<br>۶/۱۲ | ۸<br>۴<br>۶<br>۱۸ | اضافهٔ سهام بر ترکه که باید از سهم ابوینی یا ابی کم شود<br>۶ | سهم خواهران ابوینی یا ابی پس از نقص ۶ = ۲/۱۲ |
| خواهران ابوینی یا ابی<br>کلالهٔ امی متعدد<br>زوجه | دو ثلث<br>ثلث<br>ربع | ۸/۱۲<br>۴/۱۲<br>۳/۱۲ | ۸<br>۴<br>۳<br>۱۵ | اضافهٔ سهام بر ترکه که باید از سهم ابوینی یا ابی کم شود<br>۳ | سهم خواهران ابوینی یا ابی پس از نقص ۳ = ۵/۱۲ |
| خواهران ابوینی یا ابی<br>کلالهٔ امی متعدد | دو ثلث<br>ثلث | ۸/۱۲<br>۴/۱۲ | ۸<br>۴<br>۱۲ | در مفروض مسئله کم و زیادی در سهام و ترکه نیست | |

جهت دوم از مرتبۀ ثانیه در میراث اجداد به تنهائی - و در این صنف
آیاتی بعنوان خاص در قرآن کریم نیست فقط بملاک اقربیت که اولویت را اثبات
مینماید و آیات انما بایۀ مبارکۀ اولوا الارحام ثابت و تعیین خصوصیات
برکت روایات خاصه و اجماع اصحاب و بعضی از قواعد کلیه مستفاد از آیات
و اخبار میشود میباشد که در خلال مسائل این صنف بانها اشاره خواهد
شد - و از باب مزید بصیرت باین نکته تذکر زایده میشود -
چنانچه ابوین بر اخوه مقدم میباشند باینکه هر دو بلا واسطه
تماس بمیت دارند - همچنین اباء و امهات ابوین که اجداد باشند بر برادران
و خواهران ابوین میت که اعمام و اخوال میت باشند مقدم‌اند - و اینحکم
نه از راه قیاس و استحسان است بلکه چنانچه گفته شد چون ملاک در باب ارث
بحکم آیۀ شریفه مزبوره اولویت است از حکم شارع مقدس بتقدیم ابوین بر
اخوه تشخیص مصداق اقرب و اولی میشود - و اینکه پدر و مادر پدر و مادر
از برادر و خواهر پدر و مادر نزدیکترند - و برای این اقربیت و اولویت عرف
نیز حاکم و گواه است و جد و جده را بجای پدر و مادر میدانند و تا کسی جد
و جده دارد ولی امر و کفیل او را اعمام و اخوال نمیدانند
مسئله (۱) چنانچه برای میت یک جد یا جده باشد تمام مال
برای او خواهد بود پدری باشد یا مادری یا پدری و مادری - و فرض
پدری و مادری در جد اعلی است در صورت مواصلت بین احفاد عم او
بنی اعمام زیرا نسل انها از طرف پدر و مادر بجد اعلی منتهی میشود پس جد

اَعلیٰ جدّ پدری و مادری احق میباشد ۔

مَسئلہ (۲) چنانچہ برائے میّت جدّ و جدّہ از طرف پدر فقط باشد تمام مال برائے انہا و تقسیم بین ایشان لِلذَّکَرِ ضِعفُ الاُنثٰی دو برابر جدّ و یکے جدّہ میبرد علیٰ طبق القاعدۃ المستفادۃ من الآیات والروایات ۔

مَسئلہ (۳) چنانچہ برائے مَیّت جدّ و جدّہ از طرف مادر بر تنہائی باشد تمام مال برائے انہا و بطور مساوی تقسیم میشود کہ مقتضائے قاعدہ در منتسبین بمادر است ۔

مَسئلہ (۴) چنانچہ برائے مَیّت اجداد از طرف پدر و مادر ہر دو باشد چون ہر فریقے نصیب مَن یتقرّب بہٖ اِلَی المَیّت را میبرد جدّ و جدّۂ اُمّی ثلث کہ نصیب اعلائے مادر است میبرد و تقسیم بطور مساوی کہ مقتضائے انتساب بمادر است وجدّ و جدّۂ ابی دو ثلث را و تقسیم (لِلذَّکَرِ مِثلُ حَظِّ الاُنثَیَین) است یعنی $\frac{2}{3}$ متعلّق بجدّ و $\frac{1}{3}$ متعلّق بجدّہ میباشد - زیرا در این مرتبہ اولاد کہ حاجب ابوین باشند وجود ندارد - وھمچنین اِخوہ کہ حاجب مادر است از نصیب اَعلیٰ - چہ اینکہ فرض در انفراد اجداد و عدم وجود اِخوہ است و علیٰ فرض اینکہ اِخوہ ہم با اجداد باشند مثل فرض اخیر چون بلا موجودیت اِخوہ حاجبیّت ندارد چنانچہ در محل خود مفصلاً بیاید ۔

(جہت سوّم از مرتبۂ دوّم - اجتماع اِخوہ واجداد)

دَر صورت اجتماع صنفین (اجداد و اخوہ) چنانچہ از یک ناحیہ باشند مثل اینکہ جدّ و جدّہ از طرف پدر و اخوہ نیز از طرف پدر و یا اینکہ ہر دو

صنف از طرف مادر باشند مقتضای جمع بین روایات و کلمات اینستکه جد و جده مثل یکی از اخوه و در ردیف برادر و خواهر میراث میبرند پس چنانچه همه از جنس مرد یا زن باشند مال بطور مساوی بین انها تقسیم خواهد شد۔

و اگر از جنس مرد و زن باشند در منتسبین از ناحیه مادر تقسیم بطور مساوی و در منتسبین از ناحیه پدر مرد دو برابر زن خواهد برد و لکن چنانچه مختلف النسبه باشند مثل اینکه جد وده از طرف پدر و اخوه از ناحیه مادر یا عکس۔ و یا اینکه از یک ناحیه از طرف ابوین منتسب باشند بمیت و از ناحیه صنف دیگر انتساب از طرف احد الابوین باشد مقتضای قواعد کلیه میراث و اخبار خاصه معتبره تفصیلی است که از باب مزید توضیح فروع متصوره از متوافقة النسبه و متخالفة النسبه در طی مسائلی ذکر میشود ۔

مسئله (۱) جد یا جده یا هر دو از طرف مادر با کلاله امی یکی باشد کلاله یا متعدد مرد باشد یا زن یا مرد و زن مال بین انها بطور مساوی تقسیم میشود زیرا مطابق اخبار معتبره جد و جده مادری با برادر و خواهر مادری در یک ردیف و بیک میزان ارث میبرند۔ و مقتضای قاعده در منتسبین از ناحیه مادر تقسیم بالسویه است ۔

مسئله (۲) جد یا جده یا هر دو از طرف پدر با کلاله ابی یا ابوینی چنانچه همگی ذکور یا همگی اناث باشند مال بطور مساوی بین انها تقسیم میشود و اما اگر از هر دو نوع باشند مثل اینکه جد و جده با خواهر و برادر باشند یا جد با خواهر یا جده با برادر باشند پس سهم هر مرد دو برابر زن میباشد چنانچه

قاعدۂ منتسبین از ناحیۂ پدر است ۔ و بر این حکم اخبار معتبرۂ مستفیضہ دلالت دارد لکن روایات اختصاص بجد و اخوۂ ابوینی و ابی دارد نامے از جدہ بردہ نشدہ و حکم در جدہ باجماع اصحاب است و ممکن است از جد در روایات اعم باشد تغلیبا ۔

مسئلہ (۳) جد یا جدہ یا ہر دو از طرف مادر با کلالۂ ابوینی یا ابی چنانچہ ان کلالہ بصرف قرابت و رحمیت میراث میبرد مثل مرد یا مرد و زن پس ثلث $\frac{1}{3}$ مال متعلق بجد یا جدہ یا ہر دو انہا میباشد زیرا انہا نصیب مادر را بارث میبرند و در صورت وجود ہر دو تقسیم بالسویہ است کہ قاعدۂ در منتسبین از ناحیۂ مادر است و دو ثلث $\frac{2}{3}$ متعلق بکلالہ میباشد ۔

و در صورت تعدد انہا مرد [illegible] برابر زن میبرد مطابق آیہ شریفہ و روایت معتبرہ ۔ و اما اگر ان کلالہ فرض معینے بر ارث مقرر است مثل اینکہ از جنس زن (خواہران یا خواہر) باشد پس اگر متعدد باشند بازدو ثلث متعلق بانہا و بطور تقسیم بطور مساوی است و اگر منحصر بیکے باشد نصف ترکہ متعلق بان یکنفر است و در نتیجہ یک سدس از مال باقی میماند زیرا بنا بر تقدیر مخرج سہام عدد شش خواہد بود کہ ثلث ان $\frac{2}{6}$ متعلق بجد یا جدہ یا ہر دو میباشد و نصف ان $\frac{3}{6}$ متعلق بیک خواہر الباقی سدس $\frac{1}{6}$ ۔ و اختلاف است بین اصحاب در رد این سدس بر خواہر چنانچہ مستفاد از بعض از روایات است یا بر ہر دو صنف اخماسا دو سہم برائے صنف جد و سہ سہم برائے خواہر بہمان نسبتے کہ فرضا بردہ اند و اولے و احوط صلح است ۔

مسئلہ (۴) جدّ یا جدّہ یا ہر دو از طرف پدر با کلالۂ مادری (عکس مسئلۂ سوّم) چنانچہ کلالہ اگر بیش از یکے باشد ثلث کہ فرضِ انہا است متعلّق بایشان و بطور مساوی تقسیم میشود و اگر یکے باشد سُدس متعلّق بآن خواہد بود۔ و مابقی برائے جدّ یا جدّہ یا ہر دو میباشد دو برابر جدّ و یکے جدّہ زیرا جدّ و جدّۂ پدری نصیبِ پدر را میبرند و در وراثت قائم مقامِ او ہستند و مقتضائے قاعدۂ در منتسبین از ناحیۂ پدر اینستکہ مردان دو برابر زنان ببرند علاوہ در اینمسئلہ ادّعاء اجماع شدہ است و اخبار معتبرہ نیز صراحت دارد۔

مسئلہ (۵) جدّ یا جدّہ یا ہر دو از طرف مادر با کلالتین (مادری یا پدری و یا مادری یا ابوینی) برائے کلالۂ مادری و جدّ و جدّۂ مادری یک ثلث مالست و تقسیم بطور مساوی کہ چنانچہ فرضاً یک برادر مادری و یک خواہر مادری و جدّ و جدّۂ مادری باشند از ثلث ترکہ کہ $\frac{4}{12}$ باشد بہر یک $\frac{1}{12}$ میرسد بدون تفاوت مرد و زن و برائے کلالۂ ابوینی یا ابی اگر در نبودہ ابوینی میراث میبرد دو ثلث مالست مرد دو برابر زن و در اینمسئلہ ادّعاءِ اجماع شدہ است و اشکالاتی کردہ اند و جوابہائی دادہ شدہ است کہ این رسالہ را

---

لہ صحیحہ حلبی (فی الأخوۃ من الأم مع الجدّ قال علیہ السلام الأخوۃ من الأم فریضتہم الثلث مع الجدّ)
صحیحہ ابن سنان (فان کان مع الأخ للأم جدّ قال علیہ السلام یعطی الأخ للأم السدس و یعطی الجدّ الباقی.
وغیرہما من الروایات.

گنجایش ذکرش نیست۔

مسئلہ (۶) جدّ یا جدّہ یا ہر دو از طرف پدر با کلالتین برائے کلالۂ اُمّی سُدس $\frac{1}{6}$ در صورت وحدت و ثلث $\frac{1}{3}$ در صورت تعدد است بطور مساوی و بقیہ مال برائے منتسبین پدر است از جدّ و جدّہ و برادر و خواہر مرد دو برابر زن زیرا کلالۂ اُمّی کہ انتسابش صرف بمیّت از راہ مادر است فرض خود را کہ سُدس یا ثلث است^۱^ استحقاق دارد و میبرد و ارتباطے بر منتسبین پدر ندارند و در عداد انہا نیستند۔ اما کلالۂ ابوینی یا ابی با جدّ و جدّۂ ابی در یک ردیف و بقرابت ارث خواہند برد۔ چنانچہ از جمع بین روایات و کلمات مستفاد است۔

مسئلہ (۷) جدّ یا جدّہ یا ہر دو از طرف پدر و مادر با کلالۂ اُمّی دو ثلث مال کہ نصیب پدر است برائے جدّ یا جدّہ یا ہر دو از طرف پدر است (جدّ دو برابر جدّہ) و یکثلث مال کہ نصیب مادر است برائے جدّ و جدّہ و کلالۂ مادری بطور مساوی۔

مسئلہ (۸) جدّ یا جدّہ یا ہر دو از طرف پدر و مادر با کلالۂ ابوینی یا ابی بشرح مسئلہ (۷) یک ثلث متعلق بمنسوبین از ناحیہ مادر تقسیم بطور مساوی و دو ثلث متعلق بر منتسبین از ناحیۂ پدر بطور تفاضل (مرد دو برابر زن)

مسئلہ (۹) جدّ یا جدّہ یا ہر دو از طرف پدر و مادر با کلالتین برائے

---

۱. بموجب آیۂ ۱۲ سورۂ نساء چنانچہ در میراث برادر و خواہر مادری در مسئلۂ ہفتم ذکر گردید۔

# اجتماعِ اجداد و اخوہ با احدُ الزّوجین

متقرّبین بمادر یک ثلث مال بطور مساوی و برائے متقرّبین بپدر دو ثلث مال مرد دو برابر زن

جہت رابعہ از مرتبۂ ثانیۂ میراث اجتماعِ اخوہ و اجداد است با احدُ الزّوجین ۔ مقتضائے قاعدہ درانجہت اینست کہ زوج یا زوجہ در جمیع مسائل مفروضہ ہر بودہ نصیب اعلائے خود را کہ نصف ما ترک است در زوج و ربع است در زوجہ ببرند زیرا فرض نبودن اولاد است و متقرّبین بمادر کہ جدّ و جدّہ مادری و برادر و خواہر مادری باشند ثلث اصل مال را کہ نصیب اعلائے مادر است ببرند و تقسیم بطور تساوی نمایند و بقیۂ مال متعلق بہ بستگان پدری از جدّ و جدّہ و برادر و خواہر خواہد بود مرد دو برابر زن ۔

مثلاً چنانچہ از بستگان پدر جدّ و جدّہ و برادر و خواہر باشند و مثل ان از بستگان مادر با شوہر نصف مال کہ $\frac{3}{6}$ باشد متعلق بشوہر و ثلث مال کہ $\frac{2}{6}$ باشد متعلق بہ بستگان مادر بطور مساوی الباقی $\frac{1}{6}$ متعلق بہ بستگان پدر ہر مرد دو برابر زن ۔

و چنانچہ در مفروض مسئلہ متوفّی مرد باشد ربع مال کہ $\frac{3}{12}$ است متعلق بان زن (زوجہ) میباشد و ثلث کہ $\frac{4}{12}$ است متعلق بہ بستگان مادر بطور مساوی و باقیماندہ کہ $\frac{5}{12}$ باشد متعلق بہ بستگان پدر میّت خواہد بود مرد دو برابر زن ۔ در اوّل عنوان میراث اینمرتبہ (ثانیہ) بیان شد اجداد در قوس صعود و اخوہ در قوس نزول دو صنف از یکمرتبہ میباشند یعنی چنانچہ پدر و مادر پدر و مادر (جدّ و جدّہ) نباشند جدّ و جدّہ پدر و مادر بجائے

# در میراث اجداد ثمانیه

انہا ہمان میراثرا استحقاق دارند و در عرض اخوہ (برادران وخواہران) میراث میبرند - وچنانچہ اخوہ منفرض باشند اولاد انہا استحقاق ہمان میراثرا دارند و در عرض اجداد سہم الارث پدران یا مادران خود را میبرند باجماع امامیہ و اخبار معتبرہ صریحہ (خلافاً للعامہ)

تبصرہ - ہر اندازہ طبقۂ اجداد دور تر گردد و بالا تر رود عدۂ انہا دو چندان شود - مثلاً در طبقۂ اول بیش از دو جد و دو جدہ کہ پدر و مادر پدر و پدر و مادر مادر باشد فرض ندارد - لکن در طبقۂ دوم چہار جد چہار جدہ فرض دارد کہ پدر و مادر پدر پدر و پدر و مادر مادر پدر از یکطرف و پدر و مادر پدر مادر و پدر و مادر مادر مادر از طرف دیگر باشند و از این عدۂ ہشت نفر بہ فقہاء تعبیر باجداد ثمانیہ مینمایند -

و بدیہی است کہ در طبقۂ بالا تر کہ سومین طبقۂ اجداد است جمعیت باز مضاعف خواہد شد - ولکن چون برحسب عادت اتفاق نمی افتد کہ طبقات پائین تر ہمگی منقرض و نوبت توارث بسومین یا چہارمین طبقۂ اجداد و بالا تر

---

عہ صحیحہ محمد بن مسلم ابو عبد اللہ ع صحیفہ فاول ما تلقانی فیہا ابن اخ وجد المال بینہما نصفان فقلت جعلت فداک ان القضاۃ عندنا لا یقضون لابن الاخ مع الجد بشیء فقال ان ہذا الکتاب خط علی ع و املاء رسول اللہ ص وصحیحہ اخری موافقۃ معہا فی المضمون عن ابیجعفر وصحیحہ اخری عنہ عن ابیجعفر ع قال حدثنی جابر عن رسول اللہ ص ولم یکن یکذب جابر ان ابن الاخ یقاسم الجد وفی روایۃ السکونی عن الصادق ع فی بنات اخت وجد قال لبنات الاخت الثلث وما بقی فللجد فاقام بنات الاخت مقام الاخت وجعل الجد بمنزلۃ الاخ وغیر ذلک من الروایات المصرحۃ بمشارکۃ اولاد الاخوۃ مع الاجداد فراجع منہ

بر سند لذ افقهاء رضوان الله علیهم تصویر تقسیماً ترا د رصنف اجداد ثامر تبه دوّم ( اجداد ثمانیہ ) فرموده اند .

## ( میراث اجداد ثمانیہ )

نظر مشهور از اصحاب اما میہ کہ در رأس انها شیخ الطائفہ شیخ طوسی قدس سرّہ القدّوسی قرار دارد - در میراث اجداد ثمانیہ اینستکہ مال اوّلاً بہ قیمت منقسم ⅓ کہ سہم الأرث مادر است در صورت نبودن اولاد و نبودن اخوه حاجبه ( کما هو الفرض فی المقام ) متعلق بسلسلۂ متقربین بمادر و اجداد امّی است و تقسیم بین انها بطور مساوی میباشد کما هو القاعده در منتسبین بمادر و دو ثلث ⅔ کہ سہم الأرث پدر است متعلق بسلسلۂ متقربین بپدر و اجداد ابی است ولکن در این سلسلۂ پدری باز باید مال بسہ قیمت تقسیم شود دو قیمت برای جد و جدۂ پدری پدر کہ بین انها باید آثلاثاً للذکر مثل حظ الأنثیین تقسیم کردد و یک قسمت برای جدّ و جدۂ مادری پدر کہ باز باید بین ایشان اثلاثاً ( مرد دو برابر زن ) منقسم شود کما هو القاعده در منتسبین از ناحیۂ پدر

و در مقابل مشهور دو قول دیگر شهید و دیگران از شیخ معین الدّین مصری و شیخ زین الدّین بزرهی نقل فرموده اند و صاحب جواهر وجه دیگری بنظرش راجح امده ولکن چون بنا بر تفصیل نیست از نقل و اعتراض بر انها اعراض شد .

## ( میراث مرتبۂ ثالثہ )

مرتبۂ سوّم میراث اعمام و اخوال و اولاد انها میباشند یعنی چنانچہ

برای متوفی برادر و خواهر و اولاد انها و اجداد که طبقهٔ دوّم میراث میباشند نباشند ما ترک متعلق بعمو و عمه و اولاد انها و دائی و خاله و اولاد انها بشرحیکه ذکر خواهد شد میباشد - و برای اینها نیز تحت عناوین خاصه مربوطه در قرآن کریم آیاتی نیست و فرضی تعیین نکردیده - بلکه میراث ایشان بفرا آیه و رجحیت و آیهٔ اولوا الارحام و آیه لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ الآیه و روایات معتبرهٔ مستفیضه و اجماعات منقوله و محصله ثابت و مسلّم است - و بحث در اینها نیز در پنج مقام است -

اوّل در میراث اعمام بر تنهائی - دوّم در میراث اخوال بر تنهائی - سوّم در اجتماع ذو طائفه - چهارم در میراث انها با احد الزوجین - پنجم در قیام اولاد انها مقام شان و کیفیّت توارث انها و تقدّم اولاد اعمام و اخوال بر اعمام و اخوال ابوین و اولاد انها - و کیفیّت توارث اعمام و اخوال ابوین

و قبل از شروع در بحث از مقامات پنجگانه لازم است تنبیه بر امری و ان اینستکه اینها نیز از ارحام و منسوبین چنانچه در اوّل مبحث اشاره شد گرچه بحسب طبع ذو صنف میباشند یکصنف بستگان و حواشی پدر و یکصنف منسوبین و حواشی مادر و لکن بر حسب حکم شارع از حیث توارث یکصنف میباشند - و بنابراین با وجود قریب یکی از ذو صنف بعید صنف دیگر میراث نمیبرد و با بودن یکنفر از طبقهٔ اولی ولو از طرف مادر و زن باشد مثل خاله میراث بطبقات نازله و اولاد نمیرسد ولو از صنف دیگر و مرد باشد مثل پسر عمو کرچه ان خاله خواهر مادری مادر باشد و ان پسر عمو پدرش برادر ابوینی پدر

متوفی باشد (مگر در خصوص پسر عموی ابوینی که بنص خاص معمول بر مقدم میباشد بر عموی ابی) بخلاف مرتبۂ اولی میراث که اولاد اولاد با نبودن اولاد در عرض ابوین میراث میبرند - وهمچنین در مرتبۂ ثانیہ که برادر زاده وخواهر زاده در صورت انتفاء برادر و خواهر در عرض اجداد میراث میبرند -

ولکن در مسئلۂ حجب ابوینی نسبت بابی در حکم دو صنف هستند یعنی عمو یا عمۂ ابوینی حاجب ذابی وخالۂ ابی نیستند وهر یك میراث خود را میبرند بتفصیلیکه در محل خود مذکور است - واین امور مسلم نزد اصحاب امامیہ میباشد بروایات معتبرہ واتفاق فرقۂ حقہ -

اما کلام در مقام اول - پس عم یا عمہ چنانچه منفرد و منحصر باشند تمام مال برای انها میباشد بقرابت ورحمیت وچنانچه از هر یك متعدد باشد باینکه چند عمو یا چند عمہ باشند مال بین انها تقسیم میشود بطور مساوی (لاصالۃ التسویۃ فی المشترکات التی تتحد جھۃ الشرکۃ والملکیۃ فیھا) وچنانچه از دو جنس ذکور واناث (عم وعمہ) مجتمع شوند پس اگر جهت انتساب ایشان متحد باشد باینکه تمام انها ابوینی یا ابی باشند تقسیم میشود ترکہ بین انها بالتفاوت یعنی مرد دو برابر زن بقاعدۂ تفضیل رجال بر نساء در مواریث که از استقراء موارد ان درایات وروایات بدست امده است باستثناء کلالۂ مادری بدلیل خاص که تقسیم بطور مساویست - وهمچنین از مفاد روایاتیکه سر تفضیل مرد از برای زنان در میراث بیان فرموده در روایات خاصہ - واما اگر تمامی انها امی باشند یعنی برادر وخواهر مادری پدر باشند پس جمعی برآیند که قسمت

مال بین انها بطور مساویست بجهت قاعده در منتسبین از ناحیه مادر و اینکه برادر و خواهر خود میت چنانچه مادری باشند تقسیم ترکه بین انها بطور مساویست پس خواهر و برادر پدرش هم محکوم بهمان حکم خواهند بود زیرا اعمام کلاله پدر هستند و حکم کلاله اگر مادری باشند تساوی در قیمتست -

وجمعی دیگر از فقهاء برانید که تقسیم بتفاضل بتفاوت باید شود زیرا ملاک حیث انتساب بوراثت و انتساب اعمام مطلقاً بموروث از ناحیه پدر است فکأن انها از تلقی ملک از مجرای پدر میت مینمایند و در عداد منسوبین از ناحیه پدر محسوب میشوند و از امیر المؤمنین ع روایت (کل ذی رحم بمنزلة الرحم الذی یجر به) و ظاهر روایات باب هم تأیید اینوجه است که میفرماید (ان العمة بمنزلة الاب والخالة بمنزلة الام) و اینوجه اقوی در نظر است و اولی تصالح است و اگر جهت انتساب مختلف باشد باینکه بعضی از اعمام ابوینی یا ابی و بعضی امی پس بمادریها چنانچه یکی و منحصر بفرد باشد سدس یا ۱/۶ میرسد و در صورتیکه متعدد باشند ثلث و تقسیم بین ایشان بطور مساوی علی ما نسب الی المشهور والاحوط هو التصالح و بقیه ترکه متعلق بابوینی (یا ابی در صورت نبودن ابوینی) و تقسیم بین انها چنانچه متحد الجنس باشند یعنی همگی مرد یا همگی زن بطور تساویست و اگر مختلف باشند از حیث ذکورت و انوثت بالتفاوت مرد دو برابر زن علی مقتضی القاعده .

واما کلام در مقام دوم - که حکم توارث اخوالست (دائی و خاله) پس در صورت انحصار تمام مال متعلق بان و در صورت تعدد و اتحاد نوع از

مذکّر و مؤنّث و اتّحاد جهتِ قرابت تقسیم بطور تساوی و در صورت اختلاف در ذکورت و انوثت باینکه دائی و خاله هردو باشند پس اگر جهتِ قرابت واحد است یعنی همه ابوینی یا ابی یا امّی باشند باز تقسیم بالسّویّه خواهد بود چنانچه مقتضای قاعده در نزدیکان مادری است ۔ و از خلاف شیخ قدّه منقول ستکه اگر همه ابوینی (یا ابی در صورت فقد ابوینی) باشند تقسیم بالتّفاضل خواهد بود و این قول ضعیف بلکه مخالفِ اجماع و قاعده در منتسبین بامّ است ۔

و امّا در صورت اختلاف در جهتِ قرابت و انتساب که بعضی اخوهٔ ابوینی یا ابی مادر مادر متوفّی باشند و بعضی اخوهٔ امّی پس مشهور اینست که متقرّب بامّ مثل کلالهٔ امّی در صورت انفراد سدس و در صورت تعدّد ثلث بالسّویّه برای انها میباشد و باقی برای ابوینی (یا ابی در صورت نبودن ابوینی) بنحو مساوی بدون فرق بین مرد و زن ۔

ولکن منقول از شیخ طوسی قدّه اجراء قاعدهٔ تفضیل الرّجال علی النّساء است و تحکیم این قاعده است بر قاعدهٔ تسویه در بستگان مادری زیرا انتساب انها بمادر از ناحیهٔ پدر است و این قول رمی بضعف و ندرت شده است چرا اینکه خال و خاله بلحاظ انتساب بمادر مستحقّ میراث شد پس قاعدهٔ تساوی در منسوبین بامّ و حواشی مادر در انها حکومت دارد ۔ و از این اشکال جواب داده شده است که اگر فرضاً موروث مادر متوفّی بود و وارث اخوال که اخوهٔ او بودند سدس برای مادری در صورت انحصار و ثلث در صورت تعدّد و تقسیم بطور مساوی و ما بقی برای اخوهٔ ابوینی یا ابی بنحو تفاضل مرد دو برابر

زن بود و اکنون که فرزند او موروث میباشد و اخوة مادر که اخوال وارث او هستند همان نحو باید رفتار شوند که «کل ذی رحم بمنزلة الرحم الذی یجر به» ولکن این تفسیر و تطبیق خلاف ظاهر روایت خزبوذ و این بیان اشبه باستحسان و قیاس میباشد و قول مشهور اقوی در نظر است و چنانچه مصالحه شود بهتر است.

و اما کلام در مقام سوم که صورت اجتماع اعمام و اخوال است مطابق روایات معتبره مستفیضه معمول بها در صورت اجتماع اعمام و اخوال یک ثلث مال متعلق باخوال و سلسله منتسبین از ناحیه مادر که دائی و خاله باشند اگر چه یکنفر زن و نسبتش از طرف مادر باشد یعنی خواهر مادر بمادر مادر باشد و دو ثلث متعلق باعمام یعنی سلسله منتسبین از ناحیه پدر که عمو و عمه باشند ولو یکنفر زن باشد و نسبتش بپدر از طرف مادر و خواهر مادری پدر باشد در صحیحه ابی بصیر و خبر ابی ایوب از حضرت صادق ع از کتاب امیر المؤمنین ع مرویست که عمه بمنزله پدر و خاله بمنزله مادر است و در ذیل همین روایت قاعده کلیه «و کل ذی رحم بمنزلة الرحم الذی یجر به» یاد آور شده است.

و بنا بر این قاعده چون نسبت عم و عمه از ناحیه پدر است استحقاق دو ثلث برای انها میباشد کما اینکه دائی و خاله چون انتسابشان از ناحیه مادر است مستحق یک ثلث میباشند - پس قول منسوب بر ابن ابی عقیل و مفید و معین الدین مصری و ابن زهره و سلار و کیدری که استحقاق خال و خاله نسبت بر ثلث در صورت تعدد است و اما در صورت انفراد استحقاق بیش از یکسدس ندارند از قبیل اجتهاد در قبال نص معتبره و قاعده مسلمه

ـ بنقل شهید ثانی قده ـ بنقل صاحب جواهر قده

منصوص میباشد فراجع وتدبر۔

واما کیفیت تقسیم یک ثلث و دو ثلث بین اخوال و اعمام۔ اما تقسیم ثلث بین اخوال پس چنانچه اخوال (ذا ابیها و خالدها) متعدد و متفق در جهت نسبت باشند یعنی همه ابوینی یا همه پدری و یا همه مادری پس قسمت بطور مساوی است بمقتضای قاعده در منتسبین از ناحیه مادر و اگر متفرق باشند باینکه بعضی ابوینی یا ابی (در صورت نبودن ابی ابوینی) و بعضی مادری باشند۔ پس مادری چنانچه منحصر بفرد باشد سدس ⅙ از ثلث نصیب او میباشد و اگر متعدد باشند از ثلث متعلق بانها و تقسیم بطور مساوی خواهد بود و ما بقی پس از سدس یا ثلث متعلق بمتقرب بین بابوین و تقسیم بطور مساوی و متقرب بپدر ساقط است بجهت وجود متقرب بابوین مگر اینکه متقرب بابوین نباشد که ابی قائم مقام او خواهد بود۔

واما تقسیم دو ثلث بین اعمام و عمات (عموها و عمتها) چنانچه متفق النسبه باشند پس اگر همه ابوینی یا ابی باشند تقسیم بین انها بتفاضل است یعنی عمو دو برابر عمه میبرد و اگر همه امی و مادری باشند مورد اختلاف است بین اصحاب مرحوم محقق رضوان الله علیه و جمعی در اینصورتهم قائل بر تفاضلند بنا بر قاعده منتسبین بجهت از ناحیه پدر و اطلاق روایت سلمه بن محرز عن الصادق ع فی عم و عمة قال ع (للعم الثلثان و للعمة الثلث) صاحب جواهر تبعا لما نسب الی المشهور قائل بتساوی هستند و اولی بلکه متعین تصالح است۔

وچنانچه مختلف النسبه باشند یعنی بعضی ابوینی با ابی وبعضی امی پس اگر منتسبین بام یکی باشد سدس از ثلثین برای او میباشد واگر متعدد باشد ثلث از ثلثین برای انها خواهد بود بنحو مساوی وبعضی احتیاط بصلح نموده اند۔ ومابقی پس از وضع سدس یا ثلث برای منتسبین از ناحیه ابوین است للذکر مثل حظ الانثیین وبرای منتسبین از ناحیه پدر به تنهایی میراثی نیست مگر اینکه ابوینی دربین نباشد که ابی در اینصورت قائم مقام او خواهد بود۔

اما کلام در مقام چهارم که فرض وجود احد الزوجین باشد با اعمام واخوال چون فرض عدم وجود اولاد واحفاد است پس مقتضای قاعده استحقاق انها است نصیب اعلای زوجیت را که نصف در مورد زوج وربع در مورد زوجه باشد۔ ثم پس از اخراج احد النصیبین منتسبین از ناحیه مادر که دائی وخاله باشند نصیب اعلای مادر را که ثلث باشد میبرند بهمان وجهی که زوجین نصیب اعلی را استحقاق دارند که عدم وجود اولاد باشد۔

وکیفیت تقسیم بین انها بوجهی است که در مقام سوم بیان شد وباقی مانده پس از سهم اعلای زوجیت وسهم اعلای امومت متعلق باعمام وعمات است وتقسیم بین انها نیز بروجهی است که قبلاً ذکر شد۔ مگر در صورتی که احد الزوجین با احد الفریقین از اعمام ویا اخوال منفرقین در نسبت باشند (یعنی بعضی ابوینی یا ابی وبعضی امی) که در استحقاق امی نسبت بسدس صورت وحدت وثلث در صورت تعدد (که شرحش در کیفیت تقسیم سهم هریک از

# در میراث اولاد اعمام و اخوال

اعمام و اخوال مفصلاً بیاید) اختلاف است بین اصحاب که آیا سدس و یا ثلث از اصل ترکه متعلق بآنهم میباشد یا از ثلث که فرض مادر است در فرض عدم اولاد یا از باقی مانده پس از وضع نصف یا ربع سهم احد الزوجین و هریک از اصحاب وجهی را ترجیح و اختیار فرموده اند ولکن چون وجوه مذکوره اجتهادات است و نصّی در بین نیست اولی تصالح است -

اما کلام در مقام پنجم از مرتبه سوم میراث که در میراث اولاد اعمام و اخوال میت و میراث اعمام و اخوال ابوین میت است - پس طبق قواعد مقرره از ناحیه شرع مقدس اسلام اولاد اعمام و اخوال مقدمند بر اعمام و اخوال ابوین زیرا اولاً مستفاد از اخبار معتبره قیام اولاد است در هر صنفی مقام آباء و امهات و چون علی الفرض اعمام و اخوال میت در مرتبه سوم وارث بالاصالة در طبقه اول این صنف میباشند در صورت فقد آنها اولاد شان قائم مقام آنها خواهند بود در توارث و نوبت بطبقات دیگر نمیرسد -

و ثانیاً مفاد آیه مبارکه اولوا الارحام تقدم اولی است در باب توارث - و از جمله روایات ارث مستفاد است که ملاک اولویت اقربیت است و شبهه نیست که اولاد عمو و عمه و دائی و خاله نزدیکترند بشخص از عمو و عمه و دائی و خاله پدر و مادر زیرا اولاد اعمام و اخوال در اصلاب و ارحام اجداد اربعه که مرتبه اولی اجدادند اجتماع و انتساب پیدا میکنند - ولکن اعمام و اخوال ابوین در مرتبه بالاتر و دورتر که اصلاب و ارحام اجداد ثمانیه باشند ارتباط و انتساب پیدا میکنند -

وَ امّا چگونگیِ میراث و کیفیّت توارث اینہ و سلسلہ - امّا سلسلہ اولاد اعمام و اخوال پس اولاد اعمام استحقاق دارند دو ثلث ما ترک را اگرچہ یک دختر باشد و او لاد اخوال استحقاق دارند یک ثلث را اگرچہ پسران باشند - وَ امّا تقسیم بین ہر یک از دو دستہ - پس اولاد عمو استحقاق دارند دو ثلث از ثلثین را اگرچہ یک دختر باشد و اولاد عمہ استحقاق دارند یکثلث از ثلثین را اگرچہ پسران باشند زیرا انہا نصیب پدران و مادران و تقسیم بین ایشان اگر عمو و عمہ متفق النسبۃ باشند لِلذَّکَرِ مِثْلُ حَظِّ الْاُنْثَیَیْن - و اگر مختلف النسبۃ باشند سدس یا ۱/۶ متعلق باولاد عمو و عمہ مادری در صورت انفراد عمو و عمہ و ثلث در صورت تعدد انہا و تقسیم این ثلث بالتفاضل او بالتساوی او بالتصالح بشرحیکہ در میراث عمو و عمہ امی باشد و بقیہ متعلق با بوینی یا ابی در صورت نبودن ابوینی لِلذَّکَرِ مثل حظ الانثیین - و امّا اولاد دائی و خالہ پس چنانچہ متوافق النسبۃ باشند یعنی ہمہ از دائی و خالہ ابوینی یا ابی و یا ہمہ از دائی و خالہ امی باشند تقسیم بین انہا بطور مساویست بنا بر قاعدہ مساوات در منتسبین از ناحیہ مادر و اگر مختلف النسبۃ باشند پدری ساقط است در صورت وجود ابوینی و الا قائم مقام او خواہد بود و یکسدس از ثلث متعلق بمادری در صورت انفراد دائی و خالہ و یک ثلث از ثلث در صورت تعدد انہا و تقسیم بطور مساوی و ما بقی متعلق با بوینی یا ابی بطور مساوی بقاعدہ منتسبین مادری -

وَ امّا کیفیّت توارث سلسلۂ اعمام و اخوال ابوین بنا بر مشہور

متقرّبین بمادر ثلث کہ نصیب مادر است میبرند و تقسیم بین انہا بطور مساویست طبق قاعدۂ منسوبین مادری و باقی کہ دو ثلث باشد ثلثش متعلق بمتقرّبین بپدر راست از ناحیۂ مادر کہ دائی و خالہ باشند و تقسیم بطور تساوی و دو ثلث متعلق بمنتسبین بپدر از ناحیۂ پدر کہ عمو و عمّہ پدر باشند بنحو التفاضل (للذکر مثل حظ الانثیین) -

بطوریکہ در اوّل این مبحث بیان شد اعمام و اخوال گرچہ بحسب طبع و در نظر عرف دو صنف از منسوبین هستند زیرا عمو و عمّہ بستگان و حواشی پدرند دائی و خالہ بستگان و حواشی مادرند لکن بحسب حکم شرع در بعضی از موارد بمنزلہ صنف واحدند لذا اگر از عموها و عمّہ ها و خالہ ها و دائیہا کہ طبقۂ اوّل ایشان باشد بطبقۂ دوّم کہ اولاد انہا باشد میراثی نمیرسد ولو از غیر صنف مثلاً اگر برای میّت خالہ باشد و پسر عمو تمام مال و تمام ماترک متعلق بخالہ میباشد مگر در ابن عمّ ابوینی با عموی ابی کہ بواسطۂ نص خاص مورد عمل اصحاب حکم مسئلہ برعکس است و ابن عمّ مانع از توارث عمو میباشد -

امّا قدر مسلّم متفق علیہ این حکم در موردیست کہ وراث منحصراً این دو نفر باشند و اگر با عمّ از همطبقہ هایی او بعضی دیگر نیز باشند مثل عمّہ یا دائی یا خالہ در جریان این حکم اشکال و مورد اختلافست -

و همچنین در مورد بنت عمّ ابوینی با عمّ ابی یا ابن عمّ ابوینی با عمّۂ ابی یا ابن ابن عمّ ابوینی با عمّ ابی - بلی در فرض تعدّد ابن عمّ ابوینی یا تعدّد

عموے ابی یا نعدد ھر دو اقوئے در نظر الحاق بصورت وحدت زیرا ظاہر از کلمۂ ابن عم و عم در روایت مستند حکم جنس است کہ شامل واحد واکثر میباشد چنانچہ در مورد وجود احد الزوجین با ابن عم ابوینی و عموے ابی نیز اقوئے جریان اینحکم است زیرا استحقاق زوجین از راہ سبب است و در تمام مراتب میراث شرکت دارند و در اینمرتبہ کہ فقد اولاد است چنانچہ گفتہ شد ھموارہ سہم اعلائے خود را میبرند۔ علاوہ بعضے از اعلام ادعاء اطلاق در روایت مورد عمل اصحاب نمودہ اند۔

تذییل۔ اگر در وارث دو موجب وراثت جمع شود چہ سببی چہ نسبے وچہ مختلف۔ پس چنانچہ یکے از دو موجب حاجبیت نسبت بموجب دیگر داشتہ باشد برطبق مقتضائے عنوان حاجب فقط توارث حاصل است مثل اینکہ مردے زن برادر خود را پس از طلاق یا فوت برادر تزویج نماید کہ اولاد این زن از دو شوہر برادر امّی و لپر عمو میباشند و چون اخوت از موجبات میراث است در مرتبۂ دوّم و عمومت در مرتبۂ سوّم در صورت فقد افراد طبقۂ اوّل میراث فقط بموجب اخوت توارث بین انہا میباشد۔

و چنانچہ دو موجب در عرض یکدیگر و در یکمرتبہ باشند مثل اینکہ مردے خواہر مادرے برادر پدرے خود را تزویج نماید کہ این برادر پدرے واخ الزوجۂ اند و عموے پدرے و دائے مادرے اولاد انہا خواہد شد چون عمو و دائے در یکمرتبہ از میراث ہستند در صورت فوت اولاد انہا و عدم وجود وراث مرتبۂ اولے و ثانیہ توارث از دو سبب حاصل و بدو موجب استحقاق

میراث دارد - وثمره ظاهر میشود در مورد یکه اعمام و اخوال دیگر هم
باشند - ومثل اینکه زوج پسر عمو یا پسر عمه یا پسر دایی یا پسر خاله زوجه
باشد زیرا زوجیت با تمام مراتب میراث مشارکت دارد و تمانعی در بین نیست
وامثال این فروع زیاد است - و وجه حکم بتوارث از دو جهت اطلاقات ادله
دال بر سببیت عناوین مزبوره نسبت بوراثت وخصوص روایت[1] محمد بن
قاسم بن فضیل از ابی الحسن در مورد مردیکه فوت نموده ووارث او منحصر بزن
او است که قرابتی بین آنها میباشد که میفرماید تمام مال از آن او است در
صورتیکه اگر قرابت و رحمیت نباشد طبق نظر محققین زن از سهم اعلای زوجیت
بقیه مال متعلق بامام است ولکن در دلالت روایت تامل است فراجع وتدبر

## (مقصد دوم)

در میراث کسانی است که باسباب مقرره شرعیه ارتباط و پیوستگی
خاص باشخص پیدا نموده بدون اینکه قرابت و رحمیتی در بین باشد - و در
این مقصد دو فصل است -

فصل اول - در سبب زوجیت - وچنانچه در طی مباحث سابقه متذکر
شد هم این سبب با تمام مراتب مواریث از نسب و سبب مشارکت دارد و برای
او دو فرض در کتاب و سنت مقرر است فرض اعلا در صورت عدم وجود اولاد
برای مورث و فرض ادنی در صورت وجود اولاد برای او - فرض اعلای زوج

---

[1] صحیحا عن محمد بن القاسم بن فضیل بن یسار عن ابی الحسن (الرضا) ع عن رجل مات وترک امرأة قرابة لیس له قرابة غیرها قال ع یدفع المال کله الیها.

نصف است بمقتضای آیهٔ مبارکه (وَلَكُمْ نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُنَّ وَلَدٌ) وفرض ادنای زوج ربع است بمقتضای آیهٔ شریفه (فَإِنْ كَانَ لَهُنَّ وَلَدٌ فَلَكُمُ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَكْنَ) وفرض اعلای زوجه ربع است بمقتضای آیهٔ کریمه (وَلَهُنَّ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَكْتُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ وَلَدٌ) وفرض ادنای زوجه ثمن است بمقتضای آیهٔ شریفه (فَإِنْ كَانَ لَكُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ الثُّمُنُ مِمَّا تَرَكْتُمْ) [سورة النساء آیات ۱۴ و ۱۵]۔

وچنانچه کسی زنهای متعدد داشته باشد در ربع یا ثمن مشترک و بنحو مساوی سهم میبرند بالنص والاجماع.

مسئله در توارث بین زوجین شرط است دوام عقد در عقد انقطاع توارثی نیست مگر در صورتیکه شرط توارث شود بنابر مختار جمعی از قبیل شهیدین و محقق بواسطهٔ عموم دلیل شرط (المؤمنون عند شروطهم) و اخبار خاصهٔ معتبره خلافاً لجمع آخر بواسطهٔ تصور مخالفت این شرط با سنت و تعارض بین اخبار و ترجیح روایات دالهٔ علی عدم تأثیر الاشتراط.

ع۔ صحیحه محمد بن مسلم (إن اشترطا الميراث فهما على شرطهما).
حسنه بزنطی از حضرت رضا (إن اشترط الميراث كان وإن لم يشترط لم يكن).
م۔ صحیح سعید بن یسار عن ابی عبد الله علیه السلام عن الرجل يتزوج المرأة متعة ولم يشترط الميراث قال ليس بينهما ميراث اشترطا او لم يشترطا وغیره.

## در میراث بزوجیّت و میراث مطلّقه رجعیّه

مسئله در توارث بین زوجین دخول شرط نیست[مله] مگر در مریضی که در حال مرض زنی را بعقد خود در آورد و دخول نکرده بهمان مرض فوت نماید که توارثی بین انها نیست بنا بر مشهور بلکه اجماع بواسطه اخبار معتبره و چنانچه در اثناء مرض بعلتی غیر از آن مرض فوت نماید یا کشته شود مورد خلاف است بین اصحاب بعضی از اعلام در اینصورت هم قائل بعدم توارث شده اند بواسطه کلمه (فی) در روایت که ظاهر در ظرفیّت نه سببیّت و چنانچه در فرض مزبور زوجه قبل از دخول زوج فوت نماید و مرد هم بعد از زن بهمان مرض فوت کند ارث بردن مرد از زن مورد خلاف است و جمعی قائل بارث بردن زوج میباشند بواسطه اطلاقات ارث زوجین و قدر متیقّن از تخصیص صورت فوت مرد است قبل از زن و لکن عدّه از محقّقین قائل بعدم توارث میباشند بجهة اطلاق مخصّص در روایات معتبره که میفرماید و ان لم یدخل بها فنکاحه باطل فتأمّل - و چنانچه اگر مریضه را تزویج نماید و قبل از دخول احد الزوجین فوت نماید نیز مقتضای اطلاق ادلّه میراث زوجین ثبوت توارث است بین انها ·

مسئله مطلّقه رجعیّه در حکم زوجه است مادام که در عدّه است چنانچه فوت نماید یا زوج بمیرد بین انها توارث ثابتست باتّفاق اصحاب ·

---

مله صحیحه محمّد بن مسلم عن ابیجعفر علیه السلام عن الرّجل یتزوّج المرئة ثمّ یموت قبل اَنْ یدخل بها فقال علیه السلام لها المیراث و علیها العدّة اه موثقه عبید بن بکیر عن الصادق علیه السلام عن رجل تزوّج امرئة و لم یدخل بها فقال علیه السلام اِنْ هلکت او هلك او طلّقها فلها النّصف و علیها العدّة کاملة و لها المیراث - و موثّقه عبد الرّحمن عنه علیه السلام و هی ترثه و یرثها ·

مسئله اگر مریض زوجهٔ خود را طلاق گوید ولو بائن تا یکسال اگر بحالت کسالت باقی بماند و زن شوهر نکند و زوج بهمان مرض در اثناء سال بمیرد زن از او ارث میراث میبرد - مگر در صورتیکه طلاق بتقاضای زوجه مثل خلع بوده باشد - زن انجام شده باشد که در اینصورت اگر طلاق بائن باشد جمعی قائل بوراثت زن نیستند بجهة ظهور یا انصراف اخبار بصورت اتهام مرد بقصد اضرار و عدم تمایل زن بطلاق .

مسئله زوجهٔ دائمه از جمیع منقولات اعم از نقود و اثاث البیت و ماشین آلات و کشتی و سرمایهٔ تجارت و افزار کسب و حیوانات با ارزش از قبیل گاو و گوسفند و مرغ و غیرها عیناً $\frac{1}{4}$ یا $\frac{1}{8}$ میراث میبرد - و از غیر منقول آنچه که غیر زمین باشد مثل ساختمان خانه و دکاکین و حمام و کارخانه و مهمانخانه و گاراژ و نحوها - و همچنین اشجار و زراعت موجود حال موت زوج $\frac{1}{4}$ یا $\frac{1}{8}$ نیز برای او است - لکن سائر ورثه میتوانند از قیمت آنها سهم او را بپردازند ۷ و مطابق روایات معتبره و اجماع از زمین خانه میراث نمیبرد -

و نسبت بزمین مزروعی و زمین باغ احتیاط در صلح است زیرا مورد اختلاف است - چنانچه اگر زن اولاد از شوهر متوفی داشته باشد بهتر صلح سائر ورثه است با او نسبت بکلّیهٔ ماترک - و نسبت بمیوجات و حبوبات و امثال اینها که موقع موت زوج بدست آمده باشد بعید نیست که برای زوجه $\frac{1}{4}$ یا $\frac{1}{8}$ سهم الارث از عین آنها باشد مثل منقولات .

مسئله چنانچه ورثه بخواهند سهم الارث زوجه را نسبت باعیان

۷ زیرا بنا بر تحقیق متعلق حق زوجه مالیت اعیان است نه عین خارجی بناء و اشجار

مسئله در توارث بین زوجین دخول شرط[مله] نیست مگر در مریضے که در حال مرض زنے را بعقد خود در آورد و دخول نکرده بهمان مرض فوت نماید که توارث بین انها نیست بنا بر مشهور بلکه اجماع بواسطهٔ اخبار معتبره و چنانچه در اثناء مرض بعلتے غیر از انمرض فوت نماید یا کشته شود مورد خلاف است بین اصحاب بعضے از اعلام در اینصورت هم قائل بعدم توارث شده اند بواسطه کلمهٔ ( فی ) در روایت که ظاهر در ظرفیت نه سببیت و چنانچه در فرض مزبور زوجه قبل از دخول زوج فوت نماید و مرد هم بعد از زن بهمان مرض فوت کند ارث بردن مرد از زن مورد خلاف است و جمعے قائل بارث بردن زوج میباشند بواسطهٔ اطلاقات ارث زوجین و قدر متیقن از تخصیص صورت فوت مرد است قبل از زن ولکن عدهٔ از محققین قائل بعدم توارث میباشند بجهة اطلاق مخصص در روایات معتبره که میفرماید وان لم یدخل بها فنکاحه باطل فته - و چنانچه اگر مریضه زنا تزویج نماید و قبل از دخول احد الزوجین فوت نماید نیز مقتضای اطلاق ادلهٔ میراث زوجین ثبوت توارث است بین انها .

مسئله مطلقهٔ رجعیه در حکم زوجه است مادام که در عده است چنانچه فوت نماید یا زوج بمیرد بین انها توارث ثابت است باتفاق اصحاب .

---

مله صحیحهٔ محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلام عن الرجل یتزوج المرئة ثم یموت قبل ان یدخل بها فقال لها المیراث وعلیها العدة اه موثقة عبید بن بکیر عن الصادق علیه السلام عن رجل تزوج امرئة ولم یدخل بها فقال ان هلکت او هلک او طلقها فلها النصف وعلیها العدة کاملة ولها المیراث - وموثقة عبد الرحمن عنه علیه السلام وهی ترثه و یرثها .

مسئله اگر مریض زوجهٔ خود را طلاق گوید و لو بائن تا یکسال اگر بحالت کسالت باقی بماند و زن شوهر نکند و زوج بهمان مرض در اثناء سال بمیرد زن از او ارث میبرد - مگر در صورتیکه طلاق بتقاضای زوجه مثل زن انجام شده باشد که در اینصورت اگر طلاق بائن باشد جمعی قائل بوراثت زن نیستند بجهت ظهور یا انصراف اخبار بصورت اتهام مرد بقصد اضرار و عدم تمایل زن بطلاق ۰

مسئله زوجهٔ دائمه از جمیع منقولات اعم از نقود و اثاث البیت و ماشین آلات و کشتی و سرمایهٔ تجارت و ابزار کسب و حیوانات با ارزش از قبیل گاو و گوسفند و مرغ و غیرها عیناً $\frac{1}{4}$ یا $\frac{1}{8}$ میراث میبرد - و از غیر منقول آنچه که غیر زمین باشد مثل ساختمان خانه و دکاکین و حمام و کارخانه و مهمانخانه و گاراژ و نحوها - و همچنین اشجار و زراعت موجود حال موت زوج $\frac{1}{4}$ یا $\frac{1}{8}$ نیز برای اوست - لکن سائر ورثه میتوانند از قیمت آنها سهم او را بپردازند ۷ و مطابق روایات معتبره و اجماع از زمین خانه میراث نمیبرد -

و نسبت بزمین مزروعی و زمین باغ احتیاط در صلح است زیرا مورد اختلاف - چنانچه اگر زن اولاد از شوهر متوفی داشته باشد بهتر صلح سائر ورثه است با او نسبت بکلیهٔ ماترک و نسبت بمیوه جات و حبوبات و امثال اینها که موقع موت زوج بدست آمده باشد بعید نیست که برای زوجه سهم الارث از عین آنها باشد مثل منقولات ۰

مسئله چنانچه ورثه بخواهند سهم الارث زوجه را نسبت باعیان

۷ نیز بنا بر تحقیق متعلق حق زوجه مالیت اعیان است نه عین خارجی بنا و اشجار

غیر منقول (از قبیل اشجار و ساختمان) از قیمت آن بپردازند بهترین وجهی که تصویر شده است در تقویم اینستکه قیمت آنها با فرض اینکه بدون حق الأرض (کرایهٔ زمین) برای همیشه در محل باقی باشد تعیین و ½ یا ⅛ از آن مبلغ منظور و باو داده شود و ملاک در تقویم قیمت یوم الأداء میباشد.

مسئله چنانچه در اداء سهم الأرث زوجه نسبت بساختمان و اشجار از ناحیهٔ سائر وراث مسامحه و تأخیر شود بابت اجرة المثل و نمائات حاصله من حین الموت الی زمان الأداء اولی تصالح است زیرا مسئله مورد خلاف است.

فصل دوم - در سببیت ولاء[1] - وآن برسه نوع است -

اوّل - ولاء عتق که یکی از موجبات ارثست - و مراد از ولاء عتق جهت وراثت آزاد کننده است از آزاد شده اش - و برای این وراثت در شرع اسلام چند شرط است -

۱ - اینکه آزاد کننده متبرع در عتق و آزاد نمودن بنده باشد یعنی محض رضای خداوند متعال و اجر و ثواب که در اسلام برای آزاد نمودن بنده است و در راه خوشنودی پروردگار او را آزاد کرده باشد پس اگر برای انجام وظیفهٔ شرعیه و تکلیفی که مقرر است او را آزاد نموده باشد میراثی برای او نخواهد بود (مثل اینکه برای وفاء بنذر یا اداء کفاره او را آزاد کند).

[1] الوَلاء بفتح الواو والمد اصله القرب والدنو والمراد هنا قرب احد الشخصين الى الآخر على وجه يوجب الأرث بغير نسب ولا زوجية واقسامه ثلاثة العتق وضمان الجريرة والأمامة روى ان الولاء لحمة كلحمة النسب منه

۲ - اینکه موقع آزاد نمودن آن بنده تبرّی از ضمان جریره او نموده باشد (تفسیر ضمان جریره در ولاء ضمان جریره مذکور است)

۳ - اینکه برای آزاد شده وارثی از منسوبین و ارحام نباشد امّا وجود وارث سببی مثل زن یا شوهر مانع از ارث بولاء نمیباشد و پس از سهم الارث هریک از آنها ۱/۲ ، ۱/۴ بقیّه مال برای آزاد کننده خواهد بود.

مسئله در عبد مکاتب چنانچه وارث نسبی نداشته باشد اگر در ضمن عقد کتابت شرط میراث شود میراثش برای مولایش میباشد والّا منتقل بامام خواهد شد که در مصالح مسلمین صرف فرماید.

مسئله چنانچه آزاد کننده کافر باشد ممنوع از میراث میباشد مگر اینکه اسلام اختیار نماید - و چنانچه مولای معتق فوت شده باشد یا بحال کفر باقی بماند اگر برای او وارث مسلمان باشد بترتیبی که مقرر است اموال آزاد شده بوراث منتقل میشود والّا منتقل بامام خواهد شد.

دوّم از اقسام ولاء ولاء ضمان جریره است که در صورت نبودن ارحام و منسوبین و نبودن ولاء عتق این ولاء از موجبات ارث میباشد - چنانچه در اوّل کتاب نشان شد قبل از ظهور اسلام اهل جاهلیت بر طبق معاهدات در نصرت و هجرت و دفاع از یکدیگر قائل بتوارث بودند و چه بسا ارحام نزدیکان و مخصوصاً اطفال و زنان را از ارث محروم میکردند - اسلام متدرّجاً این نحو توارث را بموجب آیات (لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَ لِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ و يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ

لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ و اُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ و آیات دیگر از میان برداشت و منحصراً در مورد یکه از منسوبین کسے نباشد با شرائط خاص این معاهده و پیمان را هم داشت در توارث مؤثر قرار داد —

مراد از ضامن جریره آنکسے میباشد که بموجب پیمان و قرارداد لفظے انشاء تعهد نماید برائے فرد دیگرے از مسلمین که او را نصرت و یاری نماید و از او در موقع مخاطرات دفاع کند و چنانچه خطائے که موجب دیه باشد از او صادر بشود دیه او را بپردازد و میراثش برائے او باشد و آن طرف قبول نماید و در صورتیکه شرائط در آن طرف هم تمام باشد او نیز میتواند همین معاهده و پیمان را انشاء نماید و اوّلے قبول کند — و چنانچه در ولاءِ عتق ذکر شد سبب زوجیت مانع از این توارث نیست زوج یا زوجه سهم اعلاے میراث اگر نصف در باره زوج و ربع در باره زوجه باشد میبرند و بقیه مال بضامن جریره منتقل میشود و این حق وراثت برائے شخص ضامن است — و در صورتیکه ضامن قبل از مضمون له فوت کند این حق منتقل بوارث او نخواهد شد بلکه نوبت بولاء امامت میرسد — و برائے کیفیت این معاهده و خصوصیاتش تفاصیلے میباشد که بواسطه عدم ابتلاء در این اوقات و بناء بر اختصار در این رساله از ذکرش خودداری شد.

سوم — از اقسام ولاء ولاء امامت است که آخرین مرتبه توارث است یعنے در مورد یکه برائے متوفّے از منسوبین و ارحام کسے نباشد و از مراتب ولاء مولائے عتق و ضامن جریره هم نباشد نوبت وراثت بولاء امامت میرسد

در اینجمله چنانچه امام علیه افضل السلام ظاهر باشد و یا مجتهد جامع شرائط در زمان غیبت امام ع اولی بتصرف در مال همچه شخصی هستند که در مصالح عامۂ مسلمین یا خصوص فقراء مصرف نمایند - پس در حقیقت در اینمرتبه وارث محتاجین از مسلمانان میباشند امام یا مجتهد و لاینه متصرف و در مواقع لازمه بمصارف مقرره و مهمات امور مسلمین میرسانند ۰

مسئله در اینقسم از ولاء نیز چنانچه متوفی مرد باشد و برای او زوجه دائمه باشد زوجه سهم اعلای میراث خود را میبرد بقیۂ ما ترک باید بامام یا مجتهد برسد - امّا در صورتیکه متوفی زن و برای او شوهر باشد اقوال مختلف است - مشهور اینستکه با وجود شوهر نوبت بولاء امامت نمیرسد زوج نصف مالرا فرضاً و نصف دیگر را رداً بارث میبرد ۰

مسئلۂ در اینمرتبه از وراثت اگر شخصی تمام مالش را وصیت نماید برای فقراء مسلمین در نفوذ همچه وصیتی خلاف است بعضی قائل بنفوذ این وصیت شده اند زیرا بر فرض عدم وصیت مال باید همین مصرف برسد و ادعاء نموده اند که از بعضی روایات هم مستفاد است و جمعی قائلند بعدم نفوذ نسبت بمازاد از ثلث معناً شد و اگر شخص وصیت بتمام مال نماید برای مطلق مصارف بریه مورد اشکال بیشتری میباشد و چنانچه وصیت نماید برای غیر فقراء اشکل و اقوی عدم نفوذ نسبت بمازاد از ثلث است

( خاتمه )

در میراث غرقی و مهدوم علیهم و خنثی و غیرهم -

چنانچه چند نفر که بین انها بر حسب حکم شرع توارث باشد بسبب غرق یا هدم بمیرند اگر متقدم و متاخر معین باشد شبهه نیست که متقدم در موت مورث و متاخر وارث خواهد بود و اگر علم بتقارن موت انها حاصل باشد توارثی در بین نخواهد بود زیرا میراث بین حی و میت است و در فرض تقارن زمان موت متوارثین تا زمانیکه هر دو زنده بوده اند حی نبوده تا توارثی در بین باشد و زمانیکه مرگ روی داده وارث زنده ای در بین نبوده تا میراث ببرد و مال هر یك از انها علی ما فرض الله بورثه شان میرسد.

و اگر متقدم و متاخر مشتبه شود (بحکم نصوص خاصه) هر یك از دیگری میراث میبرد و لو با مشارکت دیگری از احیاء (چنانچه هم طبقه در بین باشد) و نصیب هر یك از انها را بوارثش میدهند - و اگر این توارث در ردیف یکی از ان متوارثین باشد سهم الارث خود شهم ضمیمه خواهد شد - مثل اینکه پدر یا مادر و فرزندی غرق شوند و برای انها فرزند دیگری زنده باشد[1] ولکن این توارث نسبت بمال اصلی هر یك از انها خواهد بود نه نسبت بمالیکه بارث از دیگری میبرد (للنص[2]) - و چنانچه وارثی برای انها باشد از طبقات

---

[2] ذیل مرسله حمران از امیرالمؤمنین علیه السلام (ولا یورث هؤلاء مما ورثوا من هؤلاء شیئا) بلکه مقتضای حکم عقل و اعتبار نیز چنین است زیرا توارث از مالیکه بمیراث حاصل کردیده از طرفین موجب تسلسل خواهد بود.

[1] که سدس از مال فرزند (مثلا) به پدر یا مادر میرسد و فرزند متوفی هم بحکم (یوصیکم الله الآیه) پسر باشد یا دختر سهم الارث اولاد را از اموال ان پدر یا مادر میبرد و ان سهمیکه از

نقلت الی ص تالیه

ارث کلیّه اموال با امام ع و یا نائب امام ع میرسد ولیکن چیکه در ولاء امامت
بیا نشد بمصرف خواهد رسید - این نحو توارث فقد مسلّمش در صورتی
است که برای هیچیک از انها وارث حاجب دیگری نباشد مثل زوجین که
فرض اعلی و ادنی دارند یا ابوین و اولاد که بر هر تقدیر توارث بین انها ثابت است
- امّا اگر مثل اخوین باشند که در صورت وجود اولاد یا احد الابوین
وراثت بین انها نخواهد بود اگر یکی از انها مادر (مثل مورد دیگر از پدر یا مادر
جدا باشند) یا پدر یا اولاد داشته باشد و دیگری نداشته باشد - گرچه در
صورتیکه موت انکه وارثی غیر از برادر ندارد قبل از دیگری باشد مالش
بان برادر میرسد امّا چنانچه یکی از دو سانحه متقدّم بمتأخّر مشتبه شود این
حکم توارث خاصّ چون از طرف کسیکه وارث حاجب برادر دارد منصوص نیست
از طرف دیگر هم جاری نمیشود زیرا غیر از مورد نصوص خاصّه است حضرت
امیر ع در مرسله منقوله از حمران میفرماید (یرث هؤلاء من هؤلاء وهؤلاء
من هؤلاء) که ظاهر در توارث طرفین است - وادّعاء اجماع هم برانیم طلب
شده است -

ولکن از فرائض النصیریّه قول بوراثت در اینفرض برای طرفیکه حاجبی
ندارد بجمعی نسبت داده شده است چنانچه اگر یکطرف مال نداشته باشد که بالخصوص
منصوص است که میراث واجد المال منتقل میشود بفاقد المال وازاو بورثه اش

من ص سابقه
فرزند متوفّی بان پدر یا مادر رسیده بفرزند فرزندان منتقل میشود بنصیبه سهم الارث
خودش از ان سهمی که از پدر یا مادر بفرزند متوفّی رسیده باولاد انفرزند واحد الابوین (اگر باشند) منتقل
میشود منه

ومؤید اینمطلب اینقول روایت دیگریست از حضرت صادق ع که میفرماید (یورث بعضهم من بعض) زیرا این تعبیر ملازم با توارث طرفین نیست بلکه با فرض ارث از یکطرف هم میسازد - چه اینکه عدم میراث طرف دیگر بواسطهٔ عدم وجود مال یا بواسطهٔ حاجب باشد -

وبنا بر مشهور در فرض مزبور چون ادلّهٔ خاصّه شامل نمیباشد میراث برادر یکه اولاد دارد باولادش میرسد و میراث برادر یکه فرزند ندارد اگر برادر و خواهر دیگر در بین باشد بانها منتقل میشود - و در غیر اینصورت برادر زاده ها و خواهر زاده ها میرسد چونکه اولاد در تمام طبقات قائم مقام اباء و امّهات میباشند .

مسئله چنانچه بواسطهٔ سوانح دیگری از قبیل حرق یا تصادف مراکب سیّارات یا سقوط طیّارات یا مسمومیّت و امثال اینها متقدّم بمتأخّر مشتبه شود در اجراء اینحکم از باب تنقیح مناط اشکالست زیرا بعضی ادّعاء اجماع بر عدم تسریه و عدم تنقیح مناط فرموده اند - ولکنّ الغالب فی المظنّة هو اتّحاد الحکم فی ذلک کلّه - زیرا اینروایات ظهور در مثالیّت دارد و یا مورد ابتلاء و که موجب سؤال گردیده غرق و هدم بوده -

ومؤید اینمطلب فرمایش حضرت صادق ع است در صحیحهٔ ابن حجّاج

---

له اشارة علی المتن السابق) در صحیحهٔ ابن حجّاج از حضرت صادق ع (کان المال لورثة الّذی لیس له شیئ ولم یکن لورثة الّذی له المال شیئ) ولکن در حجّیّت این روایت اشکالست و در روایت دیگر نیز اینمضمون نقل شده است امّا در هر دو روایت از ابا حنیفه نقل میکند و امام هم تایید میفرماید و حجّیّت این نوع روایات متوقّف بر عدم مظنّهٔ تقیّه است (فراجع و تدبّر) منه دام ظلّه

(فیموتون فلم یعلم ایهم مات قبل صاحبه) - وهمچنین فرمایش حضرت باقر ع
در صحیحهٔ محمد بن قیس (فلا یدری ایهم مات قبل) که ظاهر این دو تعبیر اینستکه
مناط حکم جهل بتقدم و تاخر و اشتباه است -
و علی فرض عدم جریان الحکم در غیر مورد هدم و غرق چنانچه نسبت
بمشهور داده اند حسب القاعده در اینفروض رجوع بقرعه متعین است لأنه
لکل امر مشتبه) - هذا فیما اذا جهل تاریخهما -
اما چنانچه تاریخ فوت یکی معلوم و دیگری مجهول باشد بنابر
جریان استصحاب حیوة مجهول التاریخ تا زمان وفات معلوم التاریخ میتوان
گفت آنکه تاریخ فوتش مجهول میباشد وارث خواهد بود و ماترک هر دو بورثهٔ
او خواهد رسید - زیرا فوت مورث در زمان معین معلوم است و محرز
بالوجدان و حیوة وارث هم تا آنزمان ثابت بنابر استصحاب حیوة و صحیح است
گفته شود مات زید فی زمن حیوة عمرو و همینمقدار در باب وراثت کافی است
و حاجت باثبات موت عمرو بعد از موت زید نمیباشد که حکم عقلی است تا اشکال
مثبت بشود فلا تغفل.

( در میراث خنثی )

چنانچه برای کسی آلت مردان و زنان هر دو باشد پس اگر بعلامات و امارات
از قبیل ادرار کردن از یکی از دو مجرا دون دیگری یا بروئیدن موی صورت یا
بحیض و عادت زنان مرد بودن یا زن بودنش مسلم شد اشکالی در میراثش
نخواهد بود - و چنانچه بهیچوجه مرد بودن یا زن بودنش مسلم نشد امور زیرا

ـ مثل شمارهٔ اضلاع و سبق در بول یا قطع آن منه

# در میراث خنثی کسیکه فرج برای او نباشد و توأمین

برای تشخیص رجولیت وانوثیت ذکر نموده اند و مسئله مورد خلاف است و بعضی تمسک بادلهٔ قرعه نموده اند و بعضی قائل بر نصف النصیبین گردیده یعنی در صورت وجود میراث بر در رتبهٔ او باید ثانیاً او را مرد فرض نمود و میراث مردان برای او تعیین کرد و ثانیاً او را زن فرض کرد و بمقدار میراث زنان برایش سهم تعیین نمود ثم نصفی از نصیب مردان و نصفی از نصیب زنان باو داد - وچون مسئله مورد اختلاف و هیچیک از وجوه مزبور اطمینان حاصل نیست اولی و احوط تصالح است.

مسئله کسیکه برای او فرج نباشد[1] پس چنانچه در رتبهٔ او کسی نباشد تمام ما ترک از آن او است بمقتضای رحمیت وآیهٔ اولوا الارحام واگر باشد در تعیین ذکورت وانوثت او مرجع قرعه است والعلم عندالله.

مسئله کسیکه از کمر بالا دو و از کمر پایین یکی[2] باشد ملاک در تعدد و وحدت نزد اصحاب اینطور بیان فرموده اند که چنانچه موقع خواب بودن هر دو اگر یکی را بیدار کنی دیگری بیدار شود یکی خواهند بود و یک سهم الارث (در صورت وجود هم رتبه) خواهد برد والا دو نفر میباشند دو سهم برای او خواهد بود.

---

[1] صاحب جواهر قده نقل میفرماید کسی ادعا مشاهده همچو شخصی را نموده که ثقبه میان دو پای او بوده بول وغائط هر دو از آن مخرج خارج میشده مثل پرندگان.

[2] که نیز بنا بر نقل صاحب جواهر قده کسی ادعای رؤیت همچو شخصی را در حدود فارس نموده.

( تنبیه )

در مسائل مربوطه به توارث ولد شبهه و ولد الزناء و ولد ملاعنه و مفقود الاثر که اطلاع از حیات و ممات او نباشد و میراث حمل بأوائل رساله رص و به مبحث موانع ارث مراجعه شود.

خاتمه بطوریکه مفصلاً در اوائل کتاب بیان شد سهام فرضبران بر حسب آیات مبارکه و روایات معتبره شش است (نصف و ثلث و ثلثان و ربع و سدس و ثمن) و مخارج آنها از عدد صحیح پنج است زیرا مخرج ثلث و ثلثان یکی است که عدد (۳) باشد فعلیهذا عدد (۲) مخرج نصف است و عدد (۳) مخرج ثلث و ثلثانست و عدد (۴) مخرج ربع است و عدد (۶) مخرج سدس است و عدد (۸) مخرج ثمن

حال چنانچه در بین وراث یک فرضبر باشد هیچ اشکالی متصور نیست چه اینکه آن فرضبر سهم معین خود را دریافت مینماید و بقیه مال بسائر ورثه علی النهج المقرر تقسیم خواهد شد و اگر غیر از آن فرضبر وارثی نباشد (در غیر زوجه) بقیه مال باو رد میشود و در زوجه بنابر مشهور مورد ولاء امامت است

مثلاً در طبقه ثالثه که فرضی برای آنها تعیین نشده اگر با اعمام و اخوال احد الزوجین باشد سهم اعلای زوجیت که نصف یا ربع است میبرد و ما بقی از ترکه بین اعمام و اخوال علی النهج المقرر تقسیم خواهد شد

و همچنین اگر دو فرضبر متساوی النسبه وارث باشند مثل زوج و یکخواهر ابوینی یا ابی که هر یک استحقاق نصف مال را دارند احتیاجی بمحاسبه نیست ولکن

چنانچه فرض بر آن مختلف از حیث سهام موجود باشند برای تسهیل در امر تقسیم طریقه

و تشفیقی در محلش محرر و مقرر است که حاصلش اینست هر دو عدد از مخارج فروض

یا متداخلین هستند یعنی اگر یکی از اندو زاکر کوچکتر است از دیگر به دو مرتبه یا

بیشتر کم کنیم چیزی باقی نماند مثل مخرج نصف که عدد (۲) میباشد با مخرج ربع که

عدد (۴) میباشد و مخرج سدس که عدد (۶) میباشد و مخرج ثمن که عدد (۸)

میباشد که در اولی دو مرتبه و در دومی سه مرتبه و در سومی چهار مرتبه اگر منها شود

از عدد بزرگ چیزی باقی نماند و یا متوافقین یعنی اگرچه بین فرضیه بین انها متصور نباشد

لکن عدد ثالثی موجب بیجهت باشد مثل عدد (۴) که مخرج ربع است با عدد (۶) که

مخرج سدس است که اگر چهار را که کوچکتر است از شش یکمرتبه کم کنیم (۲) باقی

میماند و دو قابل مفروق منه شدن برای چهار نیست و لکن عدد (۲) چنانچه از عدد

(۴) دو مرتبه و از عدد (۶) سه مرتبه کم شود چیزی باقی نماند پس عدد (۲)

وفق مخرجین ربع و سدس است و اند و را این مناسبت متوافقین نامند —

و یا متباینین یعنی نه بین خود انها فرضیه متصور است و نه بملاحظه عدد

ثالثی (مگر عدد یک) مثل عدد (۳) که مخرج ثلث و ثلثان است با عدد (۸) که

مخرج ثمن است —

مطابق قواعد مقرره حساب در قسم اول باید فریضه را مطابق عدد اکثر

تقسیم نمود یعنی مثلا در اجتماع نصف و ربع بچهار قسمت نمود و در اجتماع نصف

و سدس بر شش تقسیم کرد و در اجتماع نصف و ثمن بر هشت قسمت کرد و هکذا

زیرا هو آن عدد بیشتر واجد مخرج عدد کمتر نیز میباشد و بدون کسر با عدد صحیح

قابل قسمت بوراث فرضیه است.

و در قسم دوم باید نصف یکی از دو مخرج را در دیگری ضرب کرد و حاصل ضرب با عدد صحیح تطبیق بر فروض میکند مثلاً اگر بعنوان مثل زوج در فرض وجود اولاد برای زوجه با سدسیه که ابوین است با وجود اولاد برای مورث اجتماع پیدا نمایند یا نصف چهار در شش ضرب میشود یا نصف شش در چهار و حاصل ضرب در هر دو صورت عدد (۱۲) میباشد که دارای ربع صحیح است که (۳) باشد و سدس صحیح که (۲) باشد و $\frac{۲}{۱۲}$ ترکه پدر و $\frac{۲}{۱۲}$ بمادر و $\frac{۳}{۱۲}$ بشوهر و بقیه مال $\frac{۵}{۱۲}$ = بین اولاد بنهج مقرر تقسیم خواهد شد -

و چنانچه در فرض وجود اولاد و ابوین زوجه که ثمنیه است باشد یا نصف شش که مخرج سدس است در هشت که مخرج ثمن است ضرب میشود یا نصف هشت در شش بهر تقدیر حاصل ضرب که عدد (۲۴) است هم دارای سدس بعدد صحیح است که (۴) باشد و هم ثمن که (۳) باشد -

و چنانچه در فرض مزبور صنف اولاد بنت واحده (یک دختر) که استحقاق نصف دارد یا بنات (دختران) که دو ثلث استحقاق دارند باشند اجتماع سه فرضیه باشد باز همان نحو باید عمل نمود و پس از اداء سهم ابوین و احد الزوجین که ذو فرضین و دارای سهم اعلی و ادنی هستند ما بقی از ترکه گاهی اضافه بر سهام و فروض میشود مثل صورت اجتماع زوجه که ثمنیه است $\frac{۳}{۲۴}$ و ابوین که سدسیه هستند $\frac{۸}{۲۴}$ با بنت واحده که نصفیه است $\frac{۱۲}{۲۴}$ و اضافه $\frac{۱}{۲۴}$ بدختر و احد الابوین بر نسبت سهمشان رداً میرسد و گاهی کمتر از سهم صنف دختر میشود

نوع ۷

مثل فرض وجود زوج وطبق روایات معتبره چون صنف دختر و فرضین نیستند از سهم آنها کسر میشود و تحقیق این مطلب در مباحث عول و تعصیب مفصلاً بیان شد و در جلد اول امثله و صور منصوصه مشروحاً ذکر گردید فراجع ـ

و اما در قسم سوم که متباینین است مثل مخرج ثلث و ثمن که عدد (۳ و ۸) باشد و مثل مخرج ثلث و ربع که عدد (۳ و ۴) میباشد باید یکی از دو عدد را در دیگری ضرب نمود و حاصل ضرب قابل قسمت بر ذوی الفروض بعدد صحیح است مثلاً در صورت وجود مادر و زوجه با نبودن اولاد که مادر استحقاق ثلث و زوجه استحقاق ربع دارد مضروب مخرجین یعنی (۳ × ۴) = (۱۲) دارای ربع است که (۳) باشد و ثلث که چهار باشد و ما بقی که $\frac{۵}{۱۲}$ است رداً بمادر میرسد یا در صورت اجتماع دختران که دو ثلث استحقاق دارند با زوجه که استحقاق ثمن دارد مضروب مخرجین (۳ × ۸) = ۲۴ دارای ثلثان است که $\frac{۱۶}{۲۴}$ باشد و ثمن که $\frac{۳}{۲۴}$ باشد بقیه که $\frac{۵}{۲۴}$ است بدختران میرسد رداً و علی هذا القیاس .

---

قد حصل الفراغ من تسوید هذه الاوراق فی العشر الآخر
من شهر رمضان المبارک ۱۳۹۶ سنه علی ید اقل العباد قدراً
واکثرهم جرماً الراجی عفو ربه العفو الکریم محمد باقر بن احمد بن
محمد حسن الآشتیانی غفر الله لهم بمحمد وآله الطاهرین
صلوات الله علیهم اجمعین والحمد لله رب العالمین

| | |
|---|---|
| بسم الله الرحمن الرحیم | |
| افتتاح کتاب شریف | ۲ |
| کیفیت توارث در عصر جاهلیت | ۳ |
| صدر اسلام | ۳ |
| موجبات تغییر احکام میراث در | ۴ |
| صدر اسلام | ۴ |
| موجبات ارث از نسب و سبب و | ۵ |
| شرائط آن | ۵ |
| شرط توارث بر نسب | ٦ |
| در اقسام میراث بر سبب | ۲ |
| مراتب میراث بر نسب | ۸ |
| مراتب میراث بر نسب و قیام اولاد | ۹ |
| مقام ابوین | |
| تقدم اولاد اعمام و اخوال میت | |
| بر اعمام و اخوال ابوینش | ۱۰ |
| وجه تقدم اولاد اعمام و اخوال | ۱۱ |
| مورث بر اعمام و اخوال ابوینش | ۱۱ |
| وجه تقسیم هر طبقه بدو صنف | ۱۲ |
| چگونگی توارث در شرع اسلام | ۱۳ |
| سهامیکه در قرآن مجید مذکور است | ۱۵ |
| در عول و تعصیب | ۱۷ |
| استدلال قائلین بعول | ۲۰ |
| اشکالات منکرین عول | ۲۱ |
| وجه عقلی بر بطلان عول | ۲٦ |
| استدلال قائلین بر تعصیب | ۲۷ |
| استدلال قائلین بر تعصیب و | ۲۸ |
| اشکال بر آن | |
| اشکالات بر تعصیب و اصطلاح | ۲۹ |
| منع و حجب | |
| در مانع و حاجب و مراد از اسلام | ۳۰ |
| و کفر | |
| در کفر انتحالی و استلزامی | ۳۱ |
| فرق بین کفر صریح و استلزامی | |
| و رفتار امیر المؤمنین ع با غلاة | ۳۲ |
| در مانعیت کفر از ارث | ۳۳ |
| در توارث بین کفار در صورت | |
| عدم وارث مسلم | |
| در حکم کفر و اسلام تبعی | ۳۵ |

| | |
|---|---|
| در حکم اولاد صغار کفّار و وراثت | ۳۷ |
| انها | » |
| در حکم اولاد صغار کفّار قبول | ۳۸ |
| اسلام انها | » |
| در وراثت و عدم وراثت اولاد | |
| صغار کفّار | ۳۹ |
| در حاجبیّت و عدم حاجبیّت | ۴۰ |
| کفر تبعیّ اطفال | ۴۰ |
| در وراثت اولاد صغار کفّار با | ۴۱ |
| اعتراف باصول اسلام پس از | » |
| بلوغ | » |
| در میراث مجنون و اسلام وارث | ۴۲ |
| کافر قبل از تقسیم ترکه | » |
| در اسلام وارث قبل از تقسیم | ۴۳ |
| و تقارن اسلام و تقسیم | » |
| شکّ در قبلیّت و بعدیّت | ۴۴ |
| اسلام وارث | » |
| شکّ در تقدّم و تأخّر اسلام | ۴۵ |
| وارث و اسلام در اثناء تقسیم | » |
| اسلام وارث کافر در اثناء تقسیم | ۴۶ |
| ترکه | » |
| تقسیم ترکه من حیث القیمه و فرض | ۴۷ |
| انحصار وارث مسلم بفرد | » |
| در عروض انحصار وارث مسلم | ۴۸ |
| بفرد قبل از اسلام وارث کافر | » |
| در توارث بین جمیع فرق مسلمین | ۴۹ |
| و ملل کفّار و مانعیّت قتل | » |
| شرائط مانعیّت قتل از ارث | ۵۰ |
| در قتل مجنون یا صبیّ مورّث خود را | ۵۲ |
| در قیام اولاد قاتل مقام او در | ۵۳ |
| وراثت و حکم دیه | » |
| در مانعیّت رقیّت از توارث | ۵۵ |
| فروع مانعیّت رقیّت از ارث | ۵۶ |
| در مانعیّت لعان از توارث بین | ۶۰ |
| پدر و فرزند | » |
| در مانعیّت لعان و حمل | ۶۱ |
| در مانعیّت حمل و حاجبیّت | ۶۲ |

| | | | |
|---|---|---|---|
| درمیراث حمل | ٦٣ | - مطلق نسبت | ٨٣ |
| درمانعیت غیبت طولانی | ٦٧ | دربرائت ازمیراث وجرین در | ٨٤ |
| درمانعیت دین مستوعب ترکه | ٦٩ | محضر سلطان عادل | » |
| وجوه منصوص در دین مستوعب | ٧٠ | درمیراث پدر ومادر | ٨٦ |
| ترکه | » | درمیراث ابوین برفرض نبودن | |
| درحاجب اقسامش | ٧١ | اولاد واخوه | ٨٧ |
| درقسم دوم حجب | ٧٣ | درمیراث پسران | ٨٨ |
| درشرائط حجب | ٧٤ | درحبوه | ٨٩ |
| درشرائط حجب اخوه | ٧٥ | درکیفیت حبوه | ٩٠ |
| دراحکام وشرائط حاجبیت اخوه | ٧٦ | دراعیان حبوه | ٩١ |
| درشرائط حاجبیت برادران متوفی | ٧٧ | مسائل مربوط باعیان حبوه | ٩٢ |
| دراعتبار تولد درحاجبیت برادران | ٧٨ | درشرائط محبو | ٩٣ |
| دراعتبار زنده بودن درحاجبیت | ٨٠ | درموانع حبوه | ٩٥ |
| برادران | » | درمانعیت دین مستغرق ترکه ازحبوه | ٩٧ |
| درشرائط حاجبیت اخوه | ٨١ | درمانعیت وصیت باعیان حبوه | ٩٨ |
| درثبوت نسبت وتوارث درمورد | ٨٢ | درمسائل حبوه | ٩٩ |
| اعتراف دونفر بموجب ارث | » | درمیراث دختر ودختران | ١٠٠ |
| دراینکه تعارف بین اثنین آیا | ٨٢ | دراجتماع پسر ودختر وپدر ومادر | ١٠١ |
| مؤثر است درخصوص میراث یا | ٨٣ | دراجتماع ابوین با اولاد | ١٠٢ |

| | | | |
|---|---|---|---|
| اجتماع ابوین با دختران | ۱۰۳ | در تقدیم اخوهٔ ابوینی بر ابی | ۱۲۱ |
| اجتماع احد الابوین با اولاد | ۱۰۴ | در میراث برادر و خواهر مادری و | |
| صور اجتماع ابوین با احد الزوجین | ۱۰۵ | اجتماع ابوینی با ابی با امّی | ۱۲۲ |
| صور اجتماع احد الزوجین | ۱۰۶ | در قیام اولاد اخوه مقام انها | ۱۲۳ |
| با اولاد | » | در میراث اجداد | ۱۲۶ |
| صور اجتماع احد الزوجین | | در میراث اجداد و اخوه | ۱۲۷ |
| با ابوین و اولاد | ۱۰۷ | در میراث اجداد و کلاله | ۱۲۸ |
| در مسائل و فروع عول و تعصیب | ۱۰۸ | در اجتماع اجداد و کلالات | ۱۲۹ |
| در قیام اولاد اولاد مقام اولاد | ۱۱۱ | در صور اجتماع اجداد و کلاله | ۱۳۱ |
| در بیان مختار مرحوم صدوق قده | | اجتماع اجداد و اخوه با احد الزوجین | ۱۳۲ |
| در میراث اولاد اولاد | ۱۱۲ | در میراث اجداد ثمانیه | ۱۳۳ |
| جواب مشهور از استدلال مرحوم | ۱۱۳ | در میراث اعمام و اخوال | ۱۳۵ |
| صدوق قده | ۱۱۳ | در میراث اعمام و عمّات | ۱۳۶ |
| در کیفیت میراث اولاد اولاد | ۱۱۶ | در میراث اعمام و اخوال | ۱۳۷ |
| در میراث اجداد و اخوه | ۱۱۷ | در میراث اخوال | ۱۳۸ |
| میراث اخوه و وجه تقدیم ان | ۱۱۸ | در اجتماع اعمام و اخوال | ۱۳۹ |
| بر میراث اجداد | » | در کیفیت تقسیم بین اعمام و اخوال | ۱۴۰ |
| فروع میراث برادران | ۱۱۹ | فروع اجتماع اعمام و اخوال با احد | ۱۴۱ |
| فروع میراث اخوه | ۱۲۰ | الزوجین | ۱۴۱ |

| | | | |
|---|---|---|---|
| در میراث اولاد اعمام واخوال | ۱۴۲ | در میراث لسبب ولاء عتق | ۱۵۰ |
| در کیفیت تقسیم ترکه بین اولاد | ۱۴۳ | در شرائط ولاء عتق ومیراث | ۱۵۱ |
| اعمام واخوال | » | لسبب ولاء ~~ولاء~~ ضمان جریره | » |
| در تقدیم ابن عم ابوینی بر عم ابی | ۱۴۴ | تفسیر ضمان جریره وبیان ولاء | ۱۵۲ |
| در اجتماع دو موجب وراثت | ۱۴۵ | امامت | » |
| در میراث باسباب | ۱۴۶ | در فروع ولاء امامت | ۱۵۳ |
| در میراث لسبب زوجیت | ۱۴۷ | در میراث غرقی ومهدوم علیهم | ۱۵۴ |
| در میراث بزوجیت ومیراث | ۱۴۸ | در میراث کسانیکه بسوانح غیر از | ۱۵۶ |
| مطلقه رجعیه | » | غرق وهدم تلف شوند | » |
| در میراث زوجه مطلقه در مرض | ۱۴۹ | در جهل بتاریخ فوت متوارثین ومیراث خنثی | ۱۵۷ |
| موت واعیانیکه متعلق میراث | » | در میراث خنثی وکسیکه فرجی برای او | ۱۵۸ |
| زوجه میباشد | » | نباشد وتوئمین | » |

# برنامه کتابخانه مدرسه چهلستون

# مسجد جامع طهران

**الف ـ تدریس :**

دروس مقدماتی (طلاب مدرسه و وابسته بمدرسه) تعلیم قرآن با اسلوب جدید ـ تجوید ـ تفسیر قرآن ـ نهج‌البلاغه ـ اخلاق ـ درس اصول عقائد توسط استاد گرانمایه آقای سبحانی در کلاسهای عمومی

**ب ـ تبلیغ**

فرستادن کتاب جهت دانشجویان خارج از کشور و پاسخ پرسشها اعزام طلاب به روستاها در شبهای جمعه با تقاضای اهل محل و تشکیل مجالس در وفات و اعیاد و اهداء کتاب در مقابل مقاله اسلامی

**ج ـ انتشارات :**

۱ ـ عربی : الی علماء الاسلام ـ نورالابرار ـ الرسول یحدثنا

۲ ـ انگلیسی : نهج‌البلاغه ـ آخرین مکتب ـ اصول دین ـ کلمات قصار

۳ ـ فارسی : پیغمبر با شما سخن میگوید ـ علی از دیدگاه وحی ـ حسن و حسین با قیام وسکوت ـ پیام فاطمه (ع) سیدالشهداء با شما سخن میگوید ـ امام صادق (ع) ـ امامت و ولایت از نظر علی بن موسی‌الرضا ـ پیك رمضان ـ یوحنادمی ـ خدا و نظام آفرینش خدا وصفات جمال و جلال ـ بررسی جوانان در باره مسائل اسلامی ۷ ـ جلد ـ پیامبر اسلام ـ شوق مهدی ـ دفاع ازحریم تشیع همه در انتظار اویند ـ جدول چهارده معصوم ـ شیعه‌ازدیدگاه پیامبر اسلام خدا و پیامبران ـ حسین از دیدگاه‌وحی

کتب انگلیسی و مترجم جهت کسانی که بخواهند با دین اسلام آشنا شوند تهیه شده بکتابخانه مراجعه فرمایند

این کتاب بشماره کتابخانه ملی به‌ثبت رسیده است